

هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برگزار شد

- اطلاعیه دبیرخانه شورای مرکزی
- گزارش کنگره
- اسناد ضمیمه گزارش کنگره
- قرارهای مصوب کنگره
- پیام برخی احزاب سیاسی
- به هفتمین کنگره سازمان

در صفحات ۳ و ۴ و ۵ و ۱۲

اعلامیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت درگذشت دکتر بدالله سحابی

دکتر بدالله سحابی درگذشت

با کمال تأسف اطلاع یافتیم امروز، جمعه ۲۳ فروردین، دکتر بدالله سحابی، که به علت خونریزی مغزی مدتی در اغماء به سر می‌برد، درگذشت. دکتر سحابی یکی از چهره‌های شناخته شده در سیاست نیم قرن اخیر است. ادامه در صفحه ۲



در این شماره

سندیکالیسم در دوران جهانی شدن

ماشالله رزمی

در صفحه ۷

نقدی بر یک ارزیابی از جنبش اصلاحات

بهروز خلیق

در صفحه ۸

بحران هویت

دانش باقرپور

در صفحه ۸

کنگره هفتم کامی در جهت علنیت

مریم سلطوت

در صفحه ۹

فاجعه در شهرها و دهکده‌های فلسطین

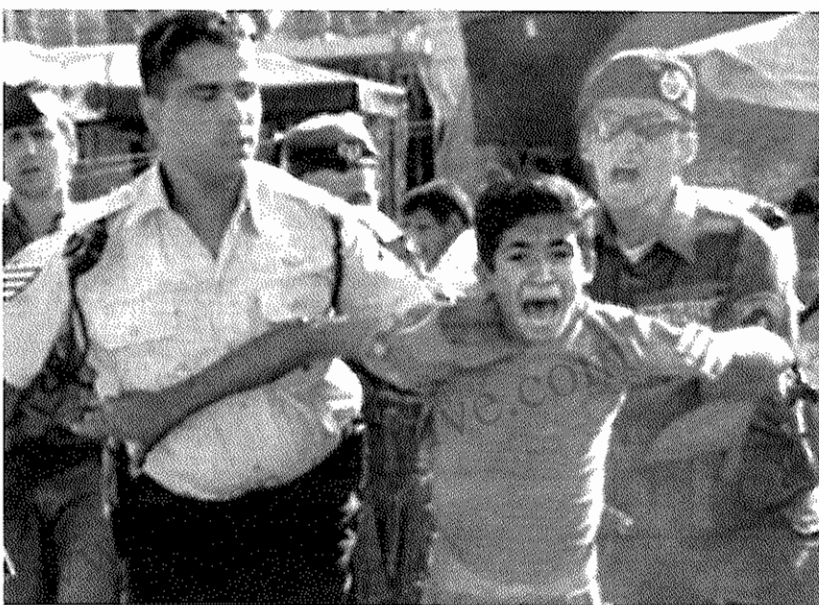
- بر سر مساله فلسطین برخورد دو جناح جمهوری اسلامی به خیابان کشیده شد
- نمایندگان اصلاح طلبان حکومتی در برابر سفارت فلسطین
- احمد زیدآبادی: جز رجزخوانی کمترین کمکی به فلسطینی‌ها نمی‌کند

جهانی، ارتش اسرائیل تا زمانی که سرگرم کندن گودال، خاک کردن کشته‌شدگان و از بین بردن آثار قتل‌عام فلسطینیان بودند به ادامه در صفحه ۲

جنایات آنان بودند، دسته جمعی زنده به گور کردند و اردوگاه را با بولدوزر، شلیک توپ و موشک با خاک یکسان ساختند. بنابه اظهارات امدادگران صلیب سرخ

دستور آریل شارون قتل‌عام شدند. سربازان برای جلوگیری از بازتاب این فاجعه ضدبشری مرده‌ها و زنده‌هایی را که شاهد

در فاصله دو هفته سربازان اسرائیل در شهرها و دهکده‌های فلسطین فاجعه‌ای آفریده‌اند که باورکردنی نیست اما اندک تصاویر و گزارش‌هایی که از تیغ سانسور گذشته و در رسانه‌ها بازتاب یافته‌اند، نشان می‌دهند آنچه درباره کشتار جمعی مردم بی‌دفاع، زنان، کودکان و جوانان فلسطینی گفته می‌شود، حقیقت دارد. در چنین اردوگاه آوارگان فلسطینی، صدها نفر که در محاصره تانک‌ها، زنجیورهای و سربازان مسلح اسرائیل بودند به



پیام کنگره هفتم به آقای یاسر عرفات رئیس دولت فلسطین

در صفحه ۴

اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو

است. این شرکت در نظر دارد تولید خودروی سواری را در سال ۸۱، ۵۰ درصد افزایش دهد و به سقف ۳۲۵ هزار دستگاه در سال برساند. اما این شرکت بگفته مدیر عامل آن با مشکل نیروی انسانی روبرو است و برای جبران این مشکل روز جمعه را نیز بعنوان روز کار اعلام کرده است.

تحصن دانشجویان معماری

دانشگاه آزاد تبریز

گروهی از دانشجویان رشته معماری دانشگاه آزاد تبریز در مقابل ساختمان مرکزی این واحد دانشگاهی تحصن کردند.

دانشجویان معترض تا مین فضای آموزشی مستقل توجه مسئولان دانشگاه به حقوق اساسی دانشجویان را از جمله خواسته‌های خود بیان کردند.

رجایی با اشاره به اینکه جریان‌های اصلاح طلبی طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی و سیاسی هستند، گفت: این جریانها از مستن نظام سیاسی شروع می‌شوند و حتی برخی از آنها در ادامه در صفحه ۲

کارگران کارخانه ایران خودرو در اعتراض به تصمیم مدیریت این شرکت دست به اعتصاب غذا زدند. این اعتصاب غذا در اعتراض به تصمیم اخیر مدیریت این شرکت مبنی بر تبدیل روزهای جمعه هر هفته به روز کار اجباری صورت گرفته است. این تصمیم در حالی اتخاذ شده است که پیش از این نیز ساعت‌های کار روزانه به شدت

علیرضا رجایی: گسترش جریان‌های مستقل

عمر اصلاحات را افزایش می‌دهد

همانند دوره قبل از دوم خرداد بوجود آوردن زمینه برای ایجاد تشکلهای مستقل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در دل جامعه مدنی است. وی گفت: تجربه این سالها ثابت کرده است که جریان اصلاحات در ایران فوق‌العاده به آرامی پیش می‌رود، زیرا موازنه قوا در ایران ایستا شده و به راحتی این موازنه قوا از مرحله کنونی عبور نخواهد کرد و به نحوی دگرگون نخواهد شد که در نهایت اصلاحات در جاده آسفالته قرار بگیرد.

به میزانی که تشکلهای و جریان‌های مستقل گسترش پیدا کنند، جریان اصلاحات و روند دموکراسی عمر بیشتری می‌یابد و محدودکردن تلاش اصلاح طلبانه در نیروهای داخل سیستم سیاسی آن را به سن‌بستهایی بیشتر از امروز مواجه می‌کند.

علیرضا رجایی، روزنامه‌نگار و عضو هیات مدیره انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران در گفت‌وگو با ایسنا افزود: مهمترین تلاشی که در حال حاضر جریان اصلاحات می‌تواند انجام بدهد،

اعلامیه مشترک ۴ سازمان سیاسی:

کشتار مردم فلسطین را محکوم می‌کنیم!

در صفحه ۱۲

آمریکا دست شارون را در کشتار فلسطینی‌ها باز گذاشته است

آنچه در فلسطین اشغالی می‌گذرد، مایه ننگ بخشی از جهان است که خود را متمدن می‌نامد نیروهای مسلح اسرائیل در هفته‌های اخیر صدها فلسطینی را به قتل رسانده‌اند برخی شاهدان عینی می‌گویند در اردوگاه جنین، سربازان اسرائیلی گوری دسته جمعی کرده و اجساد قربانیان خود را در آن گور افکنده‌اند. شبکه‌های تلویزیونی، تقریباً هر روز، صحنه‌هایی تکان‌دهنده از جنایات ارتش اسرائیل در شهرهای کرانه غربی رود اردن پخش می‌کنند. در یک مورد، اشغالیان با شلیک به داخل یک مغازه، صاحبان این دکان کوچک را که یک زن بیش از شصت ساله و پسر او بودند، کشتند. در موردی دیگر، نیروهای اسرائیلی به مدت چندین روز به امدادگران حتی اجازه کمک رساندن به مجروحان و جمع آوری اجساد کشته‌گان ندادند. تقریباً هر روز، هلی‌کوپترها و هواپیماهای اسرائیلی مناطق مسکونی شهرهای فلسطینی را با باران موشک و بمب می‌کوبند. در مقابل این همه ددمنشی، اکثر دولت‌ها و رسانه‌های غربی در بهترین حالت، زبان به محکومیت «خشونت از هر دو سو» می‌کشایند و هرگونه انتقاد از جنایات دولت شارون را با بیان «احساس تفاهم» با آنچه شارون مبارزه با تروریسم می‌نامد، همراه می‌کنند.

دولت آمریکا به عنوان مهم‌ترین حامی اسرائیل، دست آریل شارون را که سابقه جنایات جنگی او به قتل عام صبرا و شتیلا در ۲۰ سال پیش می‌رسد، در کشتار فلسطینیان باز گذاشته است. در همان ساعتی که نیروهای اسرائیلی، غیرنظامیان بی‌دفاع را به رگبار بسته و یاسر عرفات، نماینده منتخب مردم فلسطین را در زیرزمینی در رام الله حبس کرده بودند (حبسی که هنوز ادامه دارد)، جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در برابر دوربین تلویزیون، عرفات را به باد دشنام گرفت و بدین گونه، جانبداری خود از آریل شارون را به رخ بینندگان کشید. انتقادهای مقامات آمریکایی از تهاجم اسرائیل به شهرهای فلسطینی، در حد گفته‌های پوچی که هیچ اقدام عملی پشتوانه آن نیست، باقی‌مانده است. شارون به خوبی می‌داند که واشنگتن، مخالفتی جدی با قتل عام فلسطینی‌ها ندارد، و همین آگاهی، او را جری‌تر کرده است. تنها ابرقدرت باقی‌مانده، دولتی که در روابط با سایر متحدانش، تحمل هیچ نظر مخالفی را ندارد، آمریکایی که برای دیکته کردن اراده‌اش به جهانیان، از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرد، مدعی است که با اشغال شهرهای فلسطینی از سوی ارتش اسرائیل موافق نیست، اما دولت یک کشور کوچک با پنج میلیون نفر جمعیت، اسرائیلی که یک روز نیز بدون کمک‌های میلیاردی ایالات متحده قادر به ادامه حیات نیست، ظاهراً در برابر اراده کاخ سفید می‌ایستد و اعلام می‌کند به خواست آمریکا واقعی نخواهد نهاد این انتظار از جهانیان که چنین خیمه شب بازی مسخره‌ای را باور کنند، ابله شمردن مردم دنیا و بزرگترین توهین به آنان است. درست است که جرج بوش برای حمله به عراق و همدست‌کردن یا ادامه در صفحه ۷

بیانه ۵۷ حزب سیاسی در محکومیت تجاوزات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین

دو خلق، دو کشور

- ما امضاءکنندگان این بیانه ضمن محکوم کردن تجاوزات بیرحمانه دولت اسرائیل علیه مردم تحت ستم فلسطین، اعلام می‌داریم که این جنایات مشخصه سیاسی است مبتنی بر کشتار جمعی و تحقیر خلق فلسطین. ما مصرا نه رعایت موارد زیر را خواهیم نمود:
- ۱- توقف بلادرنگ هرگونه عملیات نظامی
 - ۲- قطع فوری حکومت نظامی تا به مردم بی‌دفاع فلسطین فرصت دهد زندگی عادی خود را آغاز کنند.
 - ۳- توقف بلادرنگ موج دستگیری‌های دسته جمعی، آدم‌زدی‌های هر روز و قطع عاجل کشتار دستگیرشدگان
 - ۴- عقب‌نشینی فوری و نهایی ارتش اسرائیل و تیم‌های آدم‌کش آن از سرزمین‌هایی که ظالمانه و زورمدارانه به اشغال درآمده‌اند.
 - ۵- احترام و رعایت مصوبات سازمان ملل متحد
 - ۶- آغاز مذاکرات بین طرفین. هرگونه میانجیگری بین‌المللی می‌تواند قابل اتکاء و مورد حمایت وسیع قرار گیرد به شرط آنکه فعالیت میانجیگرانه خود را بر پایه به رسمیت شناختن حقوق و موجودیت +++ طرفین استوار سازد.
 - ۱- حزب کمونیست لبنان
 - ۲- حزب کمونیست اسرائیل
 - ۳- حزب کمونیست سوریه
 - ۴- حزب کمونیست عراق
 - ۵- جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین
 - ۶- جبهه خلق برای آزادی فلسطین
 - ۷- سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
 - ۸- حزب توده ایران
 - ۹- حزب کمونیست اردن
 - ۱۰- حزب کمونیست ویتنام
 - ۱۱- حزب کمونیست هندوستان
 - ۱۲- حزب کمونیست ترکیه
 - ۱۳- حزب کمونیست +++مارکسیست هندوستان
 - ۱۴- حزب دمکراسی و سوسیالیسم الجزایر
 - ۱۵- حزب کمونیست کوبا
 - ۱۶- اتحاد ملی انقلابی گواتمالا
 - ۱۷- حزب کمونیست کلمبیا
 - ۱۸- حزب کمونیست دانمارک
 - ۱۹- کنگره ملی کردستان

به مناسبت درگذشت دکتر یدالله سحابی

ادامه از صفحه ۱ کشورمان، به عنوان سیاستمداری ملی - مذهبی، بود. او از همراهان دکتر مصدق در جنبش ملی کردن نفت و از زمره بنیانگذاران جبهه ملی بود. بعدا نیز به اتفاق مهندس بازرگان نهضت آزادی ایران را بنیان گذارد. پس از انقلاب در دولت مسوقت سمت وزارت و در شورای انقلاب عضویت داشت و از سوی مردم تهران به نمایندگی در نخستین دوره مجلس شورا برگزیده شد. پس از سقوط دولت موقت از قدرت کنار کشید و طریق معارضه مسالمت آمیز با جمهوری اسلامی را پیش گرفت. در جریان دستگیری ملی - مذهبی‌ها در سال گذشته، علیرغم کهنسالی و سن بسیار، از مخالفت با این دستگیری‌ها بازماند و با انواع روشهای مسالمت جویانه، که روش همیشگی او چه در زمان شاه و چه در زمان

فاجعه در شهرها و دهکده‌های فلسطین

ادامه از صفحه ۱

آسیولانس‌ها، خبرنگاران و امدادگران اجازه نداد وارد جنین شوند. در رام‌الله محاصره‌شدگان در مقر یاسر عرفات از دو هفته پیش گرسنه، تشنه، بی‌خواب در انتظار خاموش شدن صدای توپ‌ها و سرچیدن دیوارهای بازدارنده‌ای هستند که ارتش اسرائیل با تانک‌ها ایجاد کرده است. به گزارش خبرنگار رادیو صدای فلسطین ۳۰۰ نفر همراه با عسکرات در ستاد ریاست جمهوری در محاصره هستند. طبق این گزارش روز به روز پایداری محاصره‌شدگان در مقر عرفات به علت کم‌آبی، ازدحام و تراکم زباله دواژاتر می‌شود و سربازان اسرائیلی که در ده متری ستاد مستقر هستند حتی به آنان اجازه نمی‌دهند زباله‌ها را بیرون بریزند. اظهارات کالین پاول بعد از ملاقات با آریل شارون بر آن دلالت دارد که نیروهای اسرائیل به این روزی‌ها از مناطق اشغالی خارج نخواهد شد. هنگامی که کالین پاول در اورشلیم سرگرم گفتگو با آریل شارون بود، کمال خرازی وزیر خارجه جمهوری اسلامی وارد بیروت شد. خرازی پس از ملاقات با مقامات لبنان با شیخ حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان دیدار و گفتگو کرد. خرازی در بیروت از حزب الله و حماس خواست در واکنش به رویدادهای فلسطین خویشتن‌داری کنند و بهانه‌ای برای تهاجم اسرائیل به لبنان ایجاد نکنند.

جانش دو جناح حکومتی در قتل ساله فلسطین

رهبران جمهوری اسلامی بعد از دو هفته هنوز نمی‌دانند در قبال تهاجم اسرائیل به شهرها و دهکده‌های فلسطینی چه باید بکنند. خامنه‌ای و خاتمی رهبران دو جناح هیچ کدام تاکنون نتوانسته‌اند، ابتکار عمل را به دست بگیرند، درک خود را به سیاست عمومی حکومت تبدیل سازند و حداقل در قبال مساله فلسطین از بروز تنش و اختلاف جناح‌ها جلوگیری کنند. خامنه‌ای هرگونه مذاکره با اسرائیل را رد می‌کند و آن را بی‌حاصل می‌داند. به پیروی از خامنه‌ای صدا و سیما، نمایندگان محافظه کار، روزنامه‌های کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی به همان اندازه که علیه آریل شارون نازا می‌گویند به یاسر عرفات و دولت خودگردان فلسطین دشنام می‌دهند و عرفات را «بازیگر ناپیش مسخره» و مانع انتفاضه می‌خوانند. برعکس محافظه کاران، اصلاح‌طلبان حکومتی آشکارا به پشتیبانی از یاسر عرفات برخاسته‌اند، او را نماد مقاومت مردم فلسطین توصیف می‌کنند و تهاجم اسرائیل به خاک فلسطین را فرصت مناسبی یافته‌اند برای نشان دادن تفاوت و تمایز خود با محافظه کاران در عرصه سیاست خارجی.

در چسند روز گذشته نویسندگان روزنامه‌های بنیان و نوروژ و شماری از نمایندگان مجلس تلاش کرده‌اند این تفاوت و تمایز را به مردم نشان دهند و چنان سرگرم این وظیفه بودند که موضوعات داخلی در سایه آن قرار گرفتند و موقتا از گردونه خارج شدند. چالش میان دو جناح بر سر مساله فلسطین و سیاست بی‌قید و شرط یاسر عرفات از پیشنهاد پوش و اعلام آمادگی وی برای همکاری با آمریکا و اسرائیل تردیدی باقی نمی‌گذارد مخالفت‌های اخیر اسرائیل با یاسر عرفات و حتی حمله به برخی از مراکز تشکیلات حکومت خودگردان، فقط یک بازی سیاسی و توطئه شیطانی است که به منظور تطهیر سوابق سازشکارانه عرفات و آماده کردن افکار عمومی مسلمانان فلسطین برای پذیرش رهبری او صورت گرفته و می‌گیرد... یاسر عرفات، تنها با ایستادگی و تن دادن به شهادت می‌تواند اثبات کند که می‌تواند این روزها نمایندگان روز سه شنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه پس از پایان سخنرانی صلاح از زوای سفیر فلسطین در تهران از مقابل مجلس شروع شد و در فاصله نیم ساعت نمایندگان خود را به سفارت فلسطین در خیابان صدق رساندند. محافظه کاران برای خنثی کردن اقدام نمایندگان اصلاح طلب تلاش کردند در طول رادیو سیما با برافراشتن پلاکاردها، نشان دادن روزنامه کیهان، دادن شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سیما دیگری به تظاهرات دادند. صدا و سیما با فیلم برداری از این صحنه‌ها، ضبط صدای آنان که شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند و پخش همین صحنه‌ها سناریوی محافظه کاران را تکمیل کرد و تظاهراتی که قرار بود بیانگر تفاوت و تمایز اصلاح‌طلبان حکومتی با محافظه کاران باشد، در تصاویر صدا و سیما دگرگون گردید و با برخورد سرد مردم روبرو شد. واکنش برخی نمایندگان اصلاح طلب در مجلس نشان داد که صدا و سیما به هدف خود رسیده است. یک روز بعد از تظاهرات احمد شیرزاد نماینده اصلاح طلب اصفهان در مجلس گفت: ما نمی‌دانیم با این صدا و سیما چه کنیم؟ آنچه در صدا و سیما پخش شد چیزی نبود که مجلس نظر داشت، نوع شعارها، پلاکاردها با دقت مشخص شد ولی صدا و سیما کاری کرده که رنگ دیگر به راه‌پیمایی داده شود. در پاسخ به اعتراض احمد شیرزاد نماینده اصفهان، قربانی از جناح محافظه کار گفت: صدا و سیما زیر نظر رهبری است. نمی‌شود صدا و سیما هر شعار را به هر شکلی که بیان می‌شود، پخش کند.

رسالت: حمایت از عرفات، جراغ سبز به آمریکا

روزنامه رسالت برگزاری تظاهرات مستقل توسط کمیسیون دوم خرداد و حمایت نمایندگان از عرفات را چراغ سبز به آمریکا خواند و دو روز بعد از تظاهرات نوشت: در ورای «خط تمایز» می‌توان چراغ سبزی را هم به آمریکا مشاهده کرد. روزنامه کیهان پشتیبانی از عرفات را نزدیکی به آمریکا و اسرائیل می‌داند و معتقد است محاصره مقر وی «بازی» است و عرفات فقط با شهید شدن می‌تواند ثابت کند رفتار وی ترفندی علیه فلسطین نیست. کیهان روز ۱۷ فروردین نوشت: همانگونه که به وضوح دیده می‌شود، یاسر عرفات رئیس تشکیلات خودگردان، دقیقا مانند گذشته در اردوگاه آمریکا و اسرائیل قرار دارد و همراه با دشمنان تسالودار اسلامی خواستار مقابله با انتفاضه و سرکوب جهاد اسلامی، حماس، حزب الله، الاقصی است. حمایت بی‌قید و شرط یاسر عرفات از پیشنهاد پوش و اعلام آمادگی وی برای همکاری با آمریکا و اسرائیل تردیدی باقی نمی‌گذارد مخالفت‌های اخیر اسرائیل با یاسر عرفات و حتی حمله به برخی از مراکز تشکیلات حکومت خودگردان، فقط یک بازی سیاسی و توطئه شیطانی است که به منظور تطهیر سوابق سازشکارانه عرفات و آماده کردن افکار عمومی مسلمانان فلسطین برای پذیرش رهبری او صورت گرفته و می‌گیرد... یاسر عرفات، تنها با ایستادگی و تن دادن به شهادت می‌تواند اثبات کند که می‌تواند این روزها نمایندگان روز سه شنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه پس از پایان سخنرانی صلاح از زوای سفیر فلسطین در تهران از مقابل مجلس شروع شد و در فاصله نیم ساعت نمایندگان خود را به سفارت فلسطین در خیابان صدق رساندند. محافظه کاران برای خنثی کردن اقدام نمایندگان اصلاح طلب تلاش کردند در طول رادیو سیما با برافراشتن پلاکاردها، نشان دادن روزنامه کیهان، دادن شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سیما دیگری به تظاهرات دادند. صدا و سیما با فیلم برداری از این صحنه‌ها، ضبط صدای آنان که شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند و پخش همین صحنه‌ها سناریوی محافظه کاران را تکمیل کرد و تظاهراتی که قرار بود بیانگر تفاوت و تمایز اصلاح‌طلبان حکومتی با محافظه کاران باشد، در تصاویر صدا و سیما دگرگون گردید و با برخورد سرد مردم روبرو شد. واکنش برخی نمایندگان اصلاح طلب در مجلس نشان داد که صدا و سیما به هدف خود رسیده است. یک روز بعد از تظاهرات احمد شیرزاد نماینده اصلاح طلب اصفهان در مجلس گفت: ما نمی‌دانیم با این صدا و سیما چه کنیم؟ آنچه در صدا و سیما پخش شد چیزی نبود که مجلس نظر داشت، نوع شعارها، پلاکاردها با دقت مشخص شد ولی صدا و سیما کاری کرده که رنگ دیگر به راه‌پیمایی داده شود. در پاسخ به اعتراض احمد شیرزاد نماینده اصفهان، قربانی از جناح محافظه کار گفت: صدا و سیما زیر نظر رهبری است. نمی‌شود صدا و سیما هر شعار را به هر شکلی که بیان می‌شود، پخش کند.

عرفات و حتی حمله به برخی از مراکز تشکیلات حکومت خودگردان، فقط یک بازی سیاسی و توطئه شیطانی است که به منظور تطهیر سوابق سازشکارانه عرفات و آماده کردن افکار عمومی مسلمانان فلسطین برای پذیرش رهبری او صورت گرفته و می‌گیرد... یاسر عرفات، تنها با ایستادگی و تن دادن به شهادت می‌تواند اثبات کند که می‌تواند این روزها نمایندگان روز سه شنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه پس از پایان سخنرانی صلاح از زوای سفیر فلسطین در تهران از مقابل مجلس شروع شد و در فاصله نیم ساعت نمایندگان خود را به سفارت فلسطین در خیابان صدق رساندند. محافظه کاران برای خنثی کردن اقدام نمایندگان اصلاح طلب تلاش کردند در طول رادیو سیما با برافراشتن پلاکاردها، نشان دادن روزنامه کیهان، دادن شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سیما دیگری به تظاهرات دادند. صدا و سیما با فیلم برداری از این صحنه‌ها، ضبط صدای آنان که شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند و پخش همین صحنه‌ها سناریوی محافظه کاران را تکمیل کرد و تظاهراتی که قرار بود بیانگر تفاوت و تمایز اصلاح‌طلبان حکومتی با محافظه کاران باشد، در تصاویر صدا و سیما دگرگون گردید و با برخورد سرد مردم روبرو شد. واکنش برخی نمایندگان اصلاح طلب در مجلس نشان داد که صدا و سیما به هدف خود رسیده است. یک روز بعد از تظاهرات احمد شیرزاد نماینده اصلاح طلب اصفهان در مجلس گفت: ما نمی‌دانیم با این صدا و سیما چه کنیم؟ آنچه در صدا و سیما پخش شد چیزی نبود که مجلس نظر داشت، نوع شعارها، پلاکاردها با دقت مشخص شد ولی صدا و سیما کاری کرده که رنگ دیگر به راه‌پیمایی داده شود. در پاسخ به اعتراض احمد شیرزاد نماینده اصفهان، قربانی از جناح محافظه کار گفت: صدا و سیما زیر نظر رهبری است. نمی‌شود صدا و سیما هر شعار را به هر شکلی که بیان می‌شود، پخش کند.

احمد زیدآبادی:

رجزخوانی می‌کنند نه کمک در گسرما گرم چالش محافظه کاران و اصلاح‌طلبان حکومتی بر سر مسئله فلسطین و یاسر عرفات، مصاحبه زیدآبادی اظهارات وی درباره عملیات انتحاری و راه حل مشکل خاورمیانه که نظراتی مغایر با هر دو جناح دارد و واکنش تند حکومتی‌ها را برانگیخت. محسن آرمین از جناح اصلاح طلب حکومتی زیدآبادی را به همدلی با اسرائیل متهم ساخت و محافظه کاران خواستار برخورد قاطع قوه قضائیه با وی شدند. زیدآبادی در پاسخ به محسن آرمین نایب رئیس مجلس در بند ۷ نوشته خود تاکید کرده که اختلاف نظر اساسی بر سر دو موضوع است: الف) عملیات انتحاری، ب) راه حل مساله فلسطین است. وی بعد از اشاره به موجه و اخلاقی بودن یا نبودن عملیات انتحاری نوشته است: چون بنده راه حل نظامی را برای حل بحران خاورمیانه به سود اسرائیل و به زیان فلسطینی‌ها می‌دانم، بنابراین عملیات انتحاری علیه هر هدفی را به ویژه در زمانی که مذاکرات بین دو طرف در جریان دارد به حال فلسطینیان مفید نمی‌دانم، ب) همانطور که گفته شد، اینجانب راه حل مسئله فلسطین را نظامی نمی‌دانم و معتقدم که تشکیل کشور مستقل فلسطین در تمام کرانه باختری و نوار غزه با پایتختی بیت‌المقدس شرقی از راه سیاسی امکان‌پذیر است.

زیدآبادی در پایان نوشته خود که گویب آرمین و همه محافظه کاران را خطاب گرفته، نوشت: اگر اهل معرکه‌های خونین هستید، کسی چون من که ابزاری جز قلم ندارم مانع نشده‌ام که خشم خود را بر سر او می‌گویم. می‌توانید همین امروز تمام نیروهایتان را به اسرائیل گسیل کنید و خاک فلسطین را آزاد سازید، اما اگر مرد این کارها نیستید از چه رو فلسطینیان را به سمت آتش و خون فرا می‌خوانید و جز رجزخوانی کمترین کمکی به آنها نمی‌کنید.

رجزخوانی شامل رهبر جمهوری اسلامی هم است. بی‌دلیل نیست که پاسخ زیدآبادی به آرمین خشم نسوینندگان روزنامه‌های محافظه کار ابرار را برانگیخته و آنان از قوه قضائیه خواسته‌اند با وی برخورد کنند. ابرار در نوشته خود با اشاره به تعلق زیدآبادی به «جریان سوم» تاکید کرده است: اظهارات تخریبی که هدف ارائه تصویری مخدوش و متزلزل از حمایت افکار عمومی ایران از مساله فلسطین و انمود ساختن دو دستگی و اختلاف نظر در میان مردم و مسئولان در مورد تحركات و روش‌های انقلابی و استشهادهای (انتحاری) مبارزان فلسطینی می‌باشد، باید با سازوکارهای قضایی و قانونی مواجه شود.

اطلاعیه دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هفتمین کنگره سازمان هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روزهای ۹ تا ۱۲ فروردین ماه سال جاری برگزار شد. کنگره هفتم سازمان بررسی موضوعات زیر را در دستور کار خود داشت:

- ۱- عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان پس از کنگره ششم،
- ۲- خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن،
- ۳- اساسنامه سازمان،
- ۴- انتخاب دستگاه رهبری. همچنین موضوع ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) و رسیدگی به قراردادهای مختلف در دستور کار کنگره قرار داشتند. کنگره به قرارها رسیدگی کرد و در روند بررسی‌های خود تصمیم به ضبط موضوع ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) در خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن گرفت. موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن موضوع مرکزی کنگره هفتم بود. در این باره ۷ طرح سند به کنگره ارائه شده بودند و کنگره نیز اعظم وقت خود را مصروف رسیدگی به این موضوع کرد. کار تنظیم سند نهایی در کنگره به پایان نرسید، اما کنگره سند مبنا و اسنادی که ناظر بر کار تکمیل سند مبنا خواهند بود، را تعیین کرد و کار تدوین و انتشار سند نهایی را به کمیسیونی به انتخاب خود سپرد. در پایان کار کنگره شورای مرکزی جدید سازمان انتخاب شد. مشارکت فعال گرایشهای مختلف درون سازمان و اتحاد این گرایش‌ها در مباحثات کنگره، خاصه حول خط مشی سیاسی سازمان، یکی از وجوه بارز کنگره هفتم بود. همچنین حضور تعداد قابل توجهی از میهمانان، نمایندگان احزاب، سازمانها و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، نمایندگان مطبوعات و رسانه‌های همگانی در کنگره هفتم سازمان برجسته بود. مباحثه باز و شفاف پیرامون جهات مختلف حیات سازمان و تلاش راسخ گرایشهای درون سازمان در این مباحثات، در عین صمیمیت و یکدلی میان حاملان این گرایش‌ها، واقعیتی بود که توجه میهمانان کنگره را به خود جلب کرده بود. بسیاری از آنان در خطابشان به کنگره بز این نکته انگشت گذاشته و بر آن قدر نهادند. مباحث سیاسی و نظری جاری در کنگره از طریق شبکه اینترنت مسقیما پخش می‌شد و این به علاقمندان سازمان و حرکت آن امکان داد تا این مباحث را مسقیما دنبال کرده و نسبت به آن اظهار نظر کنند. گزارش کامل کنگره بزودی تهیه شده و انتشار خواهد یافت.

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۵ فروردین ۱۳۸۱ ۴ آوریل ۲۰۰۲

گسترش جریان‌های مستقل

ادامه از صفحه ۱

امکان انجام اصلاحات را نخواهد داشت. به اعتقاد رجایی، اصلاح طلبان تلاش کرده‌اند تا از ظرفیتهای قانونی که در اختیار دارند بهره‌مند شوند ولی باید توجه داشت که ابزار تفسیر قانون اساسی در ایران تحت اختیار جریان محافظه کار قرار دارد و دستگاه مجری و حافظ سوابق قانونی در این طیف قرار دارد، این دو عامل مانع آن شده است که جریان اصلاحات واقعا بتواند از ظرفیتهای دموکراتیک قانون اساسی استفاده کند و این امر به دلیل اهمال اصلاح‌طلبان نبوده است.

وی درباره موانع درونی اصلاحات گفت: اگر منظور از موانع درونی ترکیب نیروهای اصلاح طلب است مسلما این ترکیب کاملا همگون نیست و نمی‌توان انتظار داشت این ترکیب ناهمگون در اقتصادی شامل نمایندگان اصلاحات را در حوزه عدالت اقتصادی و مواردی این چنینی دنبال کنند، ایراد گرفت ولی مشکل این است که حداقل کسانی که این نقطه عزمیت را دارند، توجیبی به مسئله تجدید سازمان ندارند و لوازم آن مانند آزادی بیان، آزادی اعتقادات و آزادی مطبوعات و ... را مورد توجه قرار نمی‌دهند. این جریان به نحوی از اصلاحات صحبت می‌کند که گویی می‌خواهد به سرعت از مفهوم دموکراسی عبور کند و چون به نظر می‌رسد از موضوع اصلاح طلبان دوم خردادی هیچ‌گونه اصلاحاتی بدون تعمیم و بحث دموکراسی در ایران میسر نیست، بنابراین گروه دوم (معتدین به اصلاحات با محوریت اقتصادی) با فرض وجود صداقت در آنها، عملا

گزارش هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

کنگره ((یادیاران یادباد))

هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت در روزهای نهم تا دوازدهم فروردین سالجاری برگزار شد. این کنگره، که مطابق کارپایه تشکیلاتی سازمان درست ۲ سال پس از کنگره ششم برگزار شد، بررسی موضوعات زیر را در دستور کار خود داشت:

- ۱- عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان در فاصله دو کنگره
 - ۲- خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن
 - ۳- اسانسانه
 - ۴- انتخاب شورای مرکزی
- این دستور از سوی شورای مرکزی منتخب کنگره ششم سازمان به کنگره پیشنهاد شده بود و علاوه بر این موضوعات ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) و چند قرار را نیز شامل می شد. کنگره پیشنهادی برای تغییر دستور پیشنهادی نداشت، به قرارها رسیدگی کرد و در جریان بررسی ها تصمیم به ضبط موضوع ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) در خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن گرفت.
- در سطور زیر وجود مختلف کنگره گزارش شده اند.

تدارک کنگره

کار تدارک مضمونی کنگره هفتم ۶ ماه پیش از برگزاری آن آغاز شد. شورای مرکزی ششم، و از سوی شورا هیأت رئیسه آن، عهده دار کار تدارک کنگره بودند. برای تدارک مضمونی کنگره اقدامات زیر بعمل آمده بودند:

گزارش تمامی جلسات شورای مرکزی ششم مفصلاً آماده شده و در اختیار تشکیلات قرار گرفته بود؛ همچنین دو گزارش میان دورهای از فعالیت هیأت سیاسی اجرائی و سرانجام گزارش ارزشیابی تفصیلی از عملکرد هیأت سیاسی اجرائی در دو سال گذشته تهیه و به تشکیلات ارائه شده بودند. این مجموعه علاوه گزارش میان دورهای و پایانی گروههای کار و کمیونیتهای دائمی و نیز گزارش از فرازهایی از عملکرد هیأت رئیسه شورا تدارکات موضوع نخست دستور، یعنی بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان در فاصله دو کنگره را تشکیل می دادند.

برای خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن این بار اقدامی جهت تهیه طرح سند ارگانی صورت نگرفت، بلکه هیأت رئیسه شورا مبتنی بر تصمیم شورا سازماندهی و هماهنگی تدوین اسناد توسط داوطلبان و بحث روی طرحها از طریق کنفرانسهای پیش کنگره را به عهده داشت. در ابتدا با مراجعه به نیروهای سازمان از عمومی کسانی، که میخواستند فردا و یا به اشتراک با همکارانشان طرحی ارائه دهند، خواسته شد که تا زمان معین طرحیانشان را تهیه کنند. سپس این طرحها در کنفرانسهای پیش کنگره به بحث و اظهار نظر گذاشته شدند. حاصل این بحثها باز نویسی طرحهای اولیه بود که در شکل نهایی شان به کنگره ارائه شدند.

در ارتباط با اسانسانه کمیونیتهای شورا انتخاب شد. این کمیسیون نیز ابتدا طرحی مقدماتی را تهیه کرد، که پس از دوری از بحث و اظهار نظر پیرامون آن باز نویسی و بعنوان طرح نهایی کمیسیون به کنگره ارائه شد. علاوه بر این یک طرح الترناتیو برای اسانسانه هم ارائه شده بود.

برای تأمین آشنایی بیشتر نمایندگان کنگره با کاندیدای عضویت در ارگانهای مرکزی آتی نیز، شورای ششم کمیونیتهای برگزیده بود. وظیفه این کمیسیون استخراج شمای مسئولیتهای ضرور در فعالیتهای آتی سازمان، تماس فعال با نیروهای سازمان جهت جلب کاندیداتوری آنان و تهیه اطلاعات همگون در باره کاندیداها و ارائه آن به کنگره بود.

منصف بر این قرارهای چندی از سوی ارگانهای مرکزی دوره ششم به کنگره پیشنهاد شده بودند که موردی از آنها، یعنی قرار در مورد نشریه کار، حاصل کار جستجوگرانه قابل توجهی توسط این ارگانها بود. تدارک اجرائی کنگره نیز از شش ماه پیش از برگزاری آن آغاز شده بود. علاوه بر گروهی از اعضای سازمان، که به طور خاص این وظیفه را پیش می بردند، حجم بزرگی از انرژی و فعالیت گروه کار تشکیلات در شش ماهه آخر کار آن مصروف تدارک اجرائی کنگره شد.

میهمانان کنگره

همچون کنگرههای پنجم و ششم، در کنگره هفتم سازمان نیز هیأتها و نمایندگان از سازمانها و احزاب سیاسی، ایرانی و خارجی، از رسانه های گروهی و مطبوعات، تعدادی از شخصیتها و صاحب نظران سیاسی یا فرهنگی کشورمان به عنوان میهمان حضور داشتند. در این نوبت تعدادی از فعالان سیاسی نیز در کنگره حضور داشتند. همچنین، به رسم تمام کنگره های سازمان، عده ای از کادرها و اعضای پیشین و نیز دوستداران سازمان میهمان کنگره بودند. هیأتها یا نمایندگان سازمانها و احزاب سیاسی و نیز رسانه های همگانی حاضر در کنگره عبارت بودند از:

جمهوریخواهان ملی ایران، حزب توده ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران، حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان، حزب کمونیست عراق، رادیو آزادی، نشریه شهروند و نشریه نگارش، حزب ملت ایران، سازمان آزادیبخش فلسطین، مجامع اسلامی ایرانیان و نشریات آرش و میهن از دعوت سازمان استقبال کرده بودند اما امکان حضور نمایندگانشان در کنگره میسر نشد.

شخصیتها و فعالان سیاسی یا فرهنگی زیر بنا به دعوت سازمان در کنگره حضور یافتند: خانم ها، نسرین بصیری و شیرین فامیلی، و آقایان: محمد آرام، آرش بسرومند، غنی بلوریان، عیسی پهلوان، محمود روغنی، حشمت رئیسی، فرج سرکوهی، توفیق سهرابی، جلال شالگونگی، حسین علوی، کانی علوی، فرامرز فیضی، رضا مرزبان و حسین نظری، علی شیرازی و علی واحدی.

دعوت سازمان دامنه وسیعتری داشت. مدعوین زیر، که موفق به حضور در کنگره یا اعزام نماینده ای به کنگره نشده بودند، به کنگره پیام فرستاده بودند: جبهه متحد چپ اسپانیا، جبهه ملی ایران در اروپا، حزب چپ سوئد، حزب چپ سوئد در منطقه و استمانلند، حزب سبزهای فرانسه، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیستهای ایتالیا، حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست کانادا، نهضت مقاومت ملی ایران و آقای دکتر محیط که به دلیل بیماری امکان حضور در کنگره را نیافته بود.

سازمان اتحاد فدائیان خلق دعوت سازمان را نپذیرفته و سایر نیروهای مدعو به دعوت پاسخی ندادند.

نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی و سایر تشکلهای امکان یافتند که پیام تشکلهای خود را به کنگره ابلاغ کنند و در مواردی یافته ها و تأثرات خود از کنگره و کار آن را ابراز دارند. نکته ای که مورد توجه مکرر میهمانان قرار گرفته بود مباحثات باز کنگره پیرامون موضوعات در دستور و طرح نظرات مورد اختلاف، تلاش واضح حامیان این نظرات برای تأثیرگذاری بر تصمیم کنگره، در عین هدلی و صمیمیت ریفانته آنان بود.

عموم میهمانان کنگره حق داشتند که در مباحث نظری و سیاسی کنگره شرکت کنند و حول این مباحث به کنگره و ارگانهای آن پیشنهاد دهند.

جریان کنگره

کنگره در روز و ساعت مقرر توسط هیأت رئیسه شورای مرکزی ششم بعنوان هیأت رئیسه موقت کنگره گشایش یافت. ابتدا به یاد همه جسمانیان سازمان راه آزادی و سعادت مردم کشورمان یک دقیقه سکوت اعلام شد و سپس سرود انترناسیونال، که توسط حاضران همنوایی می شد، نواخته شد.

ارائه گزارش مسئول گروه کار تشکیلات از روند تدارک اجرائی کنگره، تعداد نمایندگان حاضر از هر یک از تشکیلات کشورها، تعداد آراء و کالتی، و دیگر جهات اجرائی، تصویب اعتبارنامه نمایندگان بر پایه گزارش پیشنهادی و سپس اعلام رسمیت کنگره اقدامات بعدی، پیش از انتخاب هیأت رئیسه دائمی کنگره بودند. متعاقباً ۵ نفر بعنوان هیأت رئیسه دائمی کنگره انتخاب شدند و کار هدایت کنگره را به عهده گرفتند.

نخستین اقدام هیأت رئیسه رسیدگی به قرار زیر بود:

((نظر به تقارن برگزاری کنگره هفتم با ۳۰ امین سالگرد جانباختگان پنیانگزار سازمان در سال ۱۳۵۰ و ۲۵ امین سالگرد فدائیان جانباخته در سال ۱۳۵۵، نام کنگره هفتم سازمان را کنگره ((یادیاران یاد باد)) اعلام می کنیم)) این قرار با تأیید عمومی کنگره تصویب شد و کنگره نام ((یادیاران یاد باد)) را بخود گرفت. اقدام بعدی رسیدگی به پیشنهاد شورای مرکزی ششم دایر بر پیش زنده مباحث سیاسی و نظری کنگره از طریق شبکه اینترنت بود. توضیح این که ایده پیش مباحث کنگره از طریق شبکه اینترنت در شورای مرکزی ششم مطرح و با آن توافق شده بود. شورا به کمیسیون رسانه ها مأموریت داده بود که امکانات را بررسی کرده و طریق و کیفیت مناسب را تحقیق کند و لوازم تحقق آن را فراهم آورد. همه این مراحل طی شده و با نظر داشت امکان ارتباط متقابل بین کنگره و ((گیرندگان)) آن تصمیم بر آن شده بود که به این منظور از ((اتفاق اینترنت)) سازمان استفاده شود. طبعاً شورا تصمیم گیری نهایی در این باره را به کنگره سپرده بود. کنگره این پیشنهاد را پذیرفت و با ورود کنگره به مباحث مضمونی، ایده به اجرا درآمد.

رسیدگی به چند پیشنهاد آئین نامه ای، که مهمترین آنها مشروط کردن رسیدگی به پیشنهادها رد شده در کمیسیون ها به داشتن ده درصد حامی از میان نمایندگان کنگره بود، سپس تصویب دستور کار پیشنهادی توسط شورای مرکزی ششم به کنگره و قطعیت یافتن آن سایر اقداماتی بودند که کار مقدماتی جریان کنگره را به انجام رساندند. از این پس کنگره وارد کار مضمونی روی دستور خود شد.

پیش از پرداختن به جریان کار مضمونی کنگره قابل ذکر است که در روزهای کنگره نیز، عملیات ارتش اسرائیل علیه مردم فلسطین ادامه داشت. کنگره در دومین روز، در پیامی به پاس عرفات، مراتب همبستگی سازمان را با مبارزات مردم فلسطین برای تحقق دولت مستقل فلسطینی ابراز داشت و سیاست تشنج را و سرکوبگرانه شارون در ساله اسرائیل - فلسطین را محکوم کرد. (پیام کنگره به پاس عرفات در همین شماره نشریه کار آمده است. توضیح نشریه کار).

چنان که پیشتر گفته شد بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان در فاصله دو کنگره، خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن، اسانسانه جدید سازمان، قرارهای پیشنهادی به کنگره و انتخاب شورای مرکزی دوره هفتم موضوعات دستور کار کنگره را تشکیل می دادند. در سطور آتی جریان کار کنگره حول این موضوعات به تفکیک گزارش شده است.

بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی در دوره ششم

کار مضمونی کنگره روی دستور، با بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی دوره ششم آغاز شد. ((فرازهایی از عملکرد هیأت رئیسه شورای مرکزی منتخب کنگره ششم))، گزارش تفصیلی عملکرد هیأت سیاسی اجرائی و نیز گزارش

عملکرد گروه های کار و کمیونیتهای دائمی این دوره بیشتر تهیه شده و در اختیار نمایندگان کنگره قرار گرفته بود. کار بررسی عملکرد شامل پرسش از مسئولان و پاسخ آنان، اظهار نظر عمومی کنگره پیرامون عملکرد ارگانها و سرانجام پاسخگویی نهایی مسئولان می شد. سخنرانان به وجوه گوناگون فعالیت ارگانهای مرکزی در دو سال گذشته پرداخته، قوتها و ضعفهایی را که در کار آنها تشخیص داده بودند، تصریح کردند. افزایش سطح فعالیت سیاسی سازمان در این دوره و مطرح شدن نام و نظر سازمان در پاره ای محافل سیاسی و روشنفکری داخل کشور از زمره موارد قوت در کارنامه ارگانها تشخیص داده شد که تماماً با ضعف ((در پس رویدادها)) بودن همراه بوده است. موضوع شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ و رأی به خاتمی مکررترین موضوع صحبت سخنرانان، چه در تأیید و چه در نقد آن، بود. پس از مراحل فوق کمیونیتهای جدا از سایر کمیونیتهای کنگره، که عضویت ارگانهای مورد بررسی در آن مجاز نبود، تشکیل شد. نمایندگان می توانستند قرارهای پیشنهادی خود در مورد عملکرد این ارگانها را به این کمیسیون بدهند و کمیسیون با تنظیم و اخذ موضع در قبال آنها، آنها را برای تصمیم گیری به کنگره می آورد. قرارهای، که موضوع آن عملکرد سیاسی ارگانهای مرکزی دوره ششم باشد، به کمیسیون پیشنهاد نشد.

خط مشی سیاسی

موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت خود موضوع مرکزی کنگره هفتم بود. در جریان تدارک کنگره پنج طرح سند در این باره به قرار زیر ارائه شده بودند:

۱- ((خط مشی پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت))، از رفیق آزاد؛

۲- ((سند خط مشی سیاسی پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان: حذف ولایت فقیه، رفراندوم برای تغییر قانون اساسی))، از رفقا مهدی ابراهیم زاده، فریدون احمدی، بیژن اقدسی، مسائش الله سلیمی، محمدصادق عسگری، منوچهر مقصدنیا. این طرح از توافق طرح رفیق احمدی از یکسو و طرح سایر رفقای نامبرده از دیگر سو، که در مرحله نخست تدارک کنگره ارائه کرده بودند، حاصل آمده بود؛

۳- ((سند سیاسی پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان: اصلاحات، سیاستها و راهکارها))، از رفیق بهروز خلیق؛

۴- ((سندسیاسی برای ارائه به کنگره هفتم سازمان: جنبش مدنی و اصلاح طلبانه مردم ایران))، از رفیق حجت؛

۵- ((سند پیشنهادی به کنگره هفتم: برنامه و راهکارهای سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، دو سال آینده برای تداوم جنبش اصلاحات و عقب راندن مقاومت محافظه کاران))، از رفیق حجت نارنجی.

همچنین اسنادی نیز، خارج از چارچوب زمانبندی تدارک کنگره در مطبوعات سازمان انتشار یافته بودند. تعدد اسناد رسیدگی به

موضوع را مطابق آئین نامه ای خاص ایجاب می کرد؛ از این رو نخستین اقدام کنگره در این باره تصویب آئین نامه ویژه این مبحث بود. به موجب این آئین نامه ابتدا می بایست در مورد طرح اسنادی که خارج از زمانبندی تدارک کنگره انتشار یافته بودند تصمیم گیری می شد. هر طرح سند، به شرط داشتن حمایت ۱۰ درصد از نمایندگان کنگره و یک سخنگو، به عنوان طرح ارائه شده به کنگره منظور می شد. به این ترتیب در طرح زیر نیز در مجموعه طرح های ارائه شده به کنگره قرار گرفتند:

۶- ((برآمدی دیگر، روالی دیگر))، از رفیق جوشنی؛

۷- ((سند پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت))، از رفقا فریبا، جمشید و ایرج. رفیق فرهاد سخنگویی از این طرح را به عهده گرفت.

برای اختصار از این پس طرح های نامبرده با همان شماره گذاری بالا نامیده خواهند شد. تمامی این طرحها بیشتر از کنگره از طریق این یا آن رسانه منتشر شده بوده اند و در حال حاضر نیز در مقر اینترنتی سازمان به آدرس، www.fedai.org موجودند.

اقدام بعدی، پس از دوری از توضیح سخنگویان طرحها، پرسش و پاسخ و اظهار نظر عمومی در باره آنها، رأی گیری ترجیحی روی طرحها بود. در این رأی گیری نمایندگان ترتیب ترجیح خود به طرحها را تعیین می کردند و بنا بر این هر کس مجاز بود ترجیح خود به هر تعداد از اسناد را تعیین کند: ترجیح اول، ترجیح دوم،... این کیفیت حد نزدیکی و دوری طرحهای مختلف برای حصول به انتلاف های ممکنه را کاملاً ترسیم می کرد. نتیجه این رأی گیری در جدول پایین همین آمده است.

متعاقباً مذاکره بین مدافعان طرحها برای حصول به انتلاف و یکی کردن دو یا چند سند جریان یافت. نتیجه این مرحله کنار کشیدن طرحهای شماره پنج، شش و هفت به نفع طرح شماره چهار، بدون تغییری در آن، بود. سه طرح دیگر بدون تغییر مجدداً به کنگره ارائه شدند.

رأی گیری روی طرحها در نوبت دوم، چنان که آئین نامه تعیین کرده بود، متوجه تعیین طرح سند مینا برای کار کمیونیتهای بعدی روی آن بود. در این رأی گیری هر کس مجاز بود تنها به یک سند، سندی که با آن به عنوان مینا توافق دارد، رأی دهد. رأی گیری دوم روی چهار طرح انجام و نتیجه زیر حاصل شد:

طرح شماره یک: ۲/۸۳ درصد،
طرح شماره دو: ۴۵/۲۸ درصد،
طرح شماره سه: ۱۶/۰۴ درصد،
طرح شماره چهار: ۳۵/۸۵ درصد.

از آنجا که هیچک از طرحها ۵۰ درصد آراء را نیاورد، بنا به پیش بینی آئین نامه رأی گیری روی دو سند و بیشتر آراء بایست تکرار میشد. در این نوبت نیز فقط آراء موافق به طرحها اخذ میشدند و سند واجد بیشترین رأی، صرف نظر از درصد آن، به عنوان سند مینا انتخاب میشد. نتیجه، رأی گیری به قرار زیر شد:

طرح شماره دو: ۴۶/۲۳ درصد،
طرح شماره چهار: ۴۹/۰۶ درصد،
و ۴/۷۱ درصد از نمایندگان در این نوبت ادامه در صفحه بعد

ترجیح	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
به سند	به درصد	به درصد	به درصد	به درصد	به درصد	به درصد	به درصد
طرح شماره یک	۳	۱۹/۵	-	۲/۹	-	۲۵	۴۰
طرح شماره دو	۳۹/۴	۶/۵	۴/۵	۲/۹	۵	-	-
طرح شماره سه	۲۳/۸	۲۳/۴	۱۱/۱	۸/۸	۵۰	-	۲۰
طرح شماره چهار	۱۱	۲۴/۷	۲۴/۴	۱۷/۶	-	-	-
طرح شماره پنج	۲	۱/۳	۲۰	۵۰	۱۵	۲۵	-
طرح شماره شش	۴	۱۴/۳	۲۰	۱۷/۶	۲۰	۵۰	۲۰
طرح شماره هفت	۱۶/۲	۱۰/۴	۲۰	-	۱۰	-	۲۰
درصد از کل رأی دهندگان	۹۹	۷۷	۴۵	۳۴	۲۰	۴	۵

گزارش هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

ادامه از صفحه قبل

انتخابی از میان دو سند نکردند. به این ترتیب طرح شماره چهار به عنوان سند مبنای کار کمیسیونی که می‌بایست آن را برای تصویب کنگره آماده کند، انتخاب شد. کمیسیون نیز انتخاب شد و پس از کار روی طرح، آن را به رای کنگره گذاشت. این طرح زیر عنوان ((سند سیاسی کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت)) (از این پس به اختصار: طرح سند کمیسیون) ضمیمه گزارش حاضر است (ضمیمه شماره ۱).

طرح سند کمیسیون، پس از توضیح مختصر کمیسیون و بحث موافق مخالف پیرامون آن، به رای کنگره گذاشته شد، اما تنها ۳۹/۲۸ درصد آراء موافق را اخذ کرد.

آراء مخالف سند ۵۵/۳۶ درصد و ممتنع ۵/۲۶ درصد بود بنابراین سند تصویب نشد و تعیین طرح سند دیگری بعنوان سند مبنای مجدداً ضرورت یافت. در نوبت بعدی که موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دستور کار کنگره قرار گرفت، بنا به درخواست تعدادی از نمایندگان کنگره طرح دیگری زیر عنوان ((تزهایی پیشنهادی خط مشی سیاسی به کنگره هفتم سازمان، حذف ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی)) و عنوان فرعی ((جایگزینی نهادهای انتصابی با نهادهای انتخابی دموکراتیک)) (از این پس به اختصار: تزها، ضمیمه شماره ۲)، که در این فاصله توسط تدوین کنندگان سند شماره دو و رفقا وهاب انصاری، داراب کبیک و علی مختاری، تهیه شده بود، به رای کنگره گذاشته شد. این سند نیز موفق به اخذ ۵۰+ درصد آراء موافق نشد. آراء این سند:

موافق ۴۸/۶۰ درصد

مخالف ۴۴/۸۶ درصد

و ممتنع ۶/۵۴ درصد بود. در همین فاصله مجموعه تزهایی دومی نیز با عنوان ((سیاست ما: تغییر قانون اساسی در راستای طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی)) مبتنی بر طرح شماره سه تهیه شده بود (از این پس به اختصار: سیاست ما، ضمیمه شماره ۳). این طرح به رای گذاشته نشد و با معلوم شدن نتیجه آراء روی طرح تزها، رسیدگی به پیشنهادی مضمونی خاتمه یافت و کنگره به رسیدگی به پیشنهادی ((پروسدوری)) برای حصول به سند نهایی پرداخت.

از میان پیشنهادها، دو پیشنهاد به رای گذاشته شدند. پیشنهاد اول به قرار زیر بود:

الف - کنگره کمیسیونی ۹ نفره را برای تنظیم سند نهایی خط مشی سیاسی برمی‌گزیند؛ ب - سند مصوب کنگره ششم مبنای کار

کمیسیون خواهد بود؛

پ - سه طرح ارائه شده به کنگره یعنی ((طرح سند کمیسیون))، ((تزها)) و ((سیاست ما)) در تکمیل، تصحیح و تدقیق سند مبنای ملحوظ خواهند شد؛

ت - کمیسیون حداکثر یکماه پس از کنگره سند نهایی را تنظیم و منتشر خواهد کرد؛

ث - مصوبات کمیسیون با دوسوم آراء اعضای آن معتبرند.

پیشنهاد دوم تنها در بند پ با اولی متفاوت بود. در بند پ پیشنهاد دوم، به جای سه طرح دو طرح، یعنی ((تزها)) و ((سیاست ما))، برای تکمیل، تصحیح و تدقیق سند مبنای ملحوظ میشدند. دو پیشنهاد به رای گذاشته شدند. ابتدا پیشنهاد دوم تصویب شد. امامت‌قبا تعدادی از نمایندگان خواهان تجدید رای گیری روی دو پیشنهاد شدند. رای گیری تجدید شد و در نتیجه پیشنهاد اول بیشترین آراء را آورد و بعنوان روال کار بعدی برای حصول به سند نهایی تصویب شد. در ساعات پایانی کار کنگره کمیسیون ۹ نفره انتخاب شد و به این ترتیب کار کنگره روی موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن پایان یافت.

اساسنامه

مدتها پیش از کنگره و در جریان تدارک آن شورای مرکزی ششم کمیسیونی را، به مسئولیت رفیق احمد فرهادی، برای تدوین اساسنامه سازمان برگزیده و موضوع اساسنامه را در دستور پیشنهادی به کنگره گنجاندند. کمیسیون نتیجه کار خود را در دو نوبت، ابتدا به صورت طرح مقدماتی و پس از دوری از اظهار نظر شورا و تشکیلات بصورت طرح نهایی ارائه کرده بود. علاوه بر طرح کمیسیون، طرح آلترناتیوی نیز از جانب رفیق بیژن اقدسی، از اعضای کمیسیون، تهیه شده بود. این هر دو طرح به کنگره پیشنهاد شده بودند.

(طرح مصوب کمیسیون و طرح آلترناتیو در نشریه کار شماره‌های ۲۷۵ و ۲۷۶ شرح و در مقر اینترنتی سازمان موجودند). کار کنگره روی اساسنامه با توضیحات سخنگویان دو طرح حول آنها، پرسش و پاسخ و اظهار نظر عمومی آغاز شد. غالب سخنرانان بر نیاز سازمان به یک اساسنامه جدید، که انعکاس دهنده وضع و نظرات امروزی در عرصه تشکیلات باشد، تأکید داشتند. تردید در این باره که در شرایط کنونی فعالیت سازمان باید به تدوین اساسنامه دست زد و یا کار پایانه تشکیلاتی کفایت خواهد کرد نیز در پارهای اظهار نظرات ابراز شد.

پس از اظهار نظر کنگره، سند مبنای انتخاب شد. ابتدا طرح بیژن اقدسی به رای گذاشته شد، که ۵۰+ درصد رای لازم برای سند مبنای را نیاورد (آراء موافق ۱۸/۵ درصد بود). سپس روی طرح کمیسیون رای گیری شد. این طرح ۵۱/۸ درصد آراء را آورد و بعنوان سند مبنای انتخاب شد.

کار کمیسیون که در کنگره برای تنظیم نهایی سند انتخاب شد محدود بود. این کمیسیون در یک نوبت کار درونی قراری را تنظیم کرد و به اجلاس عمومی کنگره آورد. این قرار با ملاحظه قرار دیگری که شورای مرکزی ششم به کنگره پیشنهاد کرده و در آن بندی هم در ارتباط با اساسنامه پیش‌بینی شده بود (به سوتیتر ((قرارها)) در ادامه این گزارش رجوع کنید) تنظیم شده بود. در زیر متن قرار کمیسیون اساسنامه آمده است:

کنگره کمیسیونی دایر برای کار روی سند پایه اساسنامه انتخاب می‌کند. این کمیسیون موظف است در ارتباط با شورای مرکزی کلیه پیشنهادها را دریافت کرده و آتی را بررسی کند و طرح اصلاح شده را حداکثر ۶ ماه قبل از کنگره ششم ارائه دهد. این قرار بدون مخالفتی از سوی نمایندگان تصویب شد و کار بررسی اساسنامه خاتمه یافت.

قرارها

هم از سوی ارگانهای دوره ششم و هم در کنگره قرارهای چندی برای تصمیم‌گیری کنگره به آن پیشنهاد شده بودند. در دومین روز کار کنگره کمیسیونی انتخاب شد که بر عهده داشت به قرارهای پیشنهادی، سوی قرارهای مربوط به عملکرد دو سال گذشته، رسیدگی کرده و پس از اخذ موضع آنها را به کنگره بیاورد. مهمترین قرارهایی که از سوی کمیسیون ارائه شدند و به تصویب کنگره رسیدند عبارتند از:

الف - قرار کمیسیون کارگری به کنگره (به ضمیمه شماره ۴ نگاه کنید).

ب - قرار شورای مرکزی ششم در باره مسائل کلان سازمان (به ضمیمه شماره ۵ نگاه کنید).

ج - قرار کمیسیون رسانه‌ها در مورد نشریه کار الکترونیکی. این قرار شورای مرکزی منتخب کنگره هفتم را موظف می‌کند که سازماندهی لازم را برای انتشار نشریه کار بصورت الکترونیکی و کاغذی فراهم آورد. همچنین قابل ذکر است که در قرار پیشنهادی شورای مرکزی ششم در باره مسائل کلان سازمان (قرار ب فوق‌الذکر)، این نیز پیش‌بینی شده بود که شورای آتی ((در مورد اسم سازمان

و نوع شکل (تداوم فعالیت سازمان یا عنوان سازمان، حزب و یا اسم فراگیرتر از آن دو و یا...) بحث‌های ضرور را سازمان و پیشنهاد معین به کنگره هفتم دهد)). این بخش از قرار تصویب نشد. سایر قرارهای ارائه شده متوجه چگونگی‌های تدارک کنگره هفتم بودند.

انتخاب شورای مرکزی

آخرین دستور کار کنگره انتخاب شورای مرکزی دوره هفتم بود. پس از تنظیم لیست کاندیدها و قطعی شدن آن در کنگره، هر کاندیدا فرصت یافت تا اطلاعاتی در مورد زندگی و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی... خود را به اختصار در اختیار نمایندگان بگذارد.

سرانجام رای گیری بصورت مخفی انجام شد و از میان ۳۱ کاندیدای حاضر ۱۸ نفر، با احراز ۵۰+ درصد آراء به عضویت شورای مرکزی دوره هفتم برگزیده شدند. آرای سه کاندیدای بعدی برابر بود و از آنجا که تعداد اعضای شورا ۱۹ نفر تصویب شده بود، تصمیم‌گیری در مورد آخرین عضو به شورا سپرده شد. شورا در نشست که همان فردای کنگره برگزار کرد، در این باره تصمیم گرفت و به این ترتیب یک روز پس از کنگره ترکیب شورا با آخرین عضو آن تکمیل شد.

در ترکیب جدید شورا ۲ رفیق زن حضور دارند، ۷ رفیق در شورای پیشین عضویت نداشته‌اند، که از این عده ۶ رفیق برای نخستین بار است که به عضویت شورای مرکزی درمی‌آیند.

شمارش آراء انتخابات شورای مرکزی تا دیرکنگام شب چهارم ادامه یافت. بیشتر از آن هیات رئیسه قرار پیشنهادی کمیسیون قرارها را، که در آن از عموم رفقای که در روزهای پیش از کنگره و در جریان کنگره زحمات سنگینی را برای تدارک آن و رتق و فتق امور جاری آن متحمل شده بودند، قدردانی می‌شد قرانت کرده بود و قرار با یک زدن حاضران به تصویب رسیده بود.

به این ترتیب کنگره هفتم پس از چهار شبانروز به کار خود خاتمه داد. چهار روز کار فشرده در جلسات رسمی کنگره، و پس از پایان جلسات رسمی گردآمدن به دور یکدیگر تا پاسی از شب، که از بازگویی خاطرات تلخ و شیرین از رزم مشترک، گرامیداشت یاد یارانی که از میانمان رفته‌اند، و ترنم ترانه‌ها و سرودهایی از ملیتهای مختلف میهنمان سرشار بود.

یاد یاران یاد باد

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

منتخب کنگره هفتم سازمان
آوریل ۲۰۰۲

پیام کنگره‌ی هفتم به آقای یاسر عرفات رئیس دولت فلسطین

آقای یاسر عرفات!

در لحظات آغازین کار کنگره‌ی هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روز ۲۹ مارس با کمال تأسف و تأخیر شدیم که دولت جنگ‌طلب اسرائیل تحت رهبری آریل شارون دفتر شما را مورد حمله‌ی نظامی قرار داده است. ما از این عمل غیرانسانی به شدت برآشفته و خشمگین گشته، آن را محکوم نموده و با شما و مردم فلسطین ابراز هم‌دردی می‌کنیم. این حمله در ادامه‌ی حملات نظامی و اعمال خشونت و نقض قراردادهای صورت می‌گیرد که آریل شارون از آغاز زمام‌داری خود برای متوقف کردن روند صلح بین فلسطین و اسرائیل و از بین بردن دست‌اوردهای آن، بدون توجه به کلیه‌ی مصرات سازمان ملل و عرف بین‌المللی، آغاز کرده و با سوء استفاده از فضای پس از ۱۱ سپتامبر به آن شدت بخشیده است. افکار عمومی جهان با حساسیت فراوان با این اعمال غیرانسانی برخورد کرده و دولت‌های مختلف جهان، از جمله دولت‌های اروپایی، گرچه با تأخیر، آن را محکوم و صدای خود را بر علیه آن روز به‌روز بلندتر کرده‌اند. تنها رئیس‌جمهور ایالات متحده‌ی آمریکا آقای بوش و دولت تحت رهبری وی تأیید‌آمیز در مقابل این تجاوز جنگی خشن سکوت اختیار کرده‌اند. حمله‌ی نظامی آریل شارون به فلسطین برای گروه‌های خشونت‌طلب فلسطین امکان عمل فراج‌تری فراهم کرده و آن‌ها نیز در مقابل به‌گسترش خشونت و حالت جنگی خدمت کرده و در بهترین حالت بی‌ثباتی ادامه‌ی اعمال خشونت را برای آریل شارون فراهم نموده‌اند.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، همانند اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، همواره به مبارزات مردم فلسطین برای آزادی و استقرار دولت مستقل خود با علاقه و احترام نگریسته، خود را در کنار شما احساس کرده و آرزو مند ایجاد شرایط برای زندگی صلح‌آمیز فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها تحت حاکمیت دو دولت مستقل در کنار همدیگر بوده و در همین راستا با سیاست‌های تشنج‌آفرین حکومت جمهوری اسلامی در رابطه با مسئله‌ی فلسطین مخالفت کرده است. سازمان ما هم‌چنین عملیات تروریستی علیه اتباع اسرائیل را محکوم کرده و با ابراز تأسف شدید از کشتار مردم بی‌گناه امیدوار بوده است که رهبری فلسطین بتواند گروه‌های بنیادگرا و افراطی را از انجام چنین اقداماتی باز دارد.

آقای عرفات!

ما از نماینده‌ی دولت شما برای شرکت در کنگره‌ی هفتم دعوت به‌عمل آورده بودیم که مورد پذیرش وی قرار گرفته بود که متأسفانه بدلیل حمله‌ی اخیر ارتش اسرائیل به دفتر شما و تشدید خشونت، ایشان نتوانست حضورا شاهد ابراز همبستگی‌ی کنگره‌ی ما با مبارزات مردم فلسطین به‌رهبری شما باشد. ما مجدداً این حمله‌ی وحشیانه و کلیه اقدامات خشونت‌آمیز را به‌شدت محکوم و هم‌بستگی صمیمانه‌ی خود را با مردم فلسطین و شخص شما ابراز و برای شما سلامت و زندگی طولانی و توفیق در جهت هدایت مردم فلسطین به‌زندگی صلح‌آمیز آرزو می‌کنیم.

کنگره‌ی هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

آرامش فعال دقیقاً روشن نیست ولی نیاز جامعه حکم می‌کند که اصلاح‌طلبان حکومتی با جمع‌بندی تجارب گذشته در عرصه مسایل نظری و عملی و نایل آمدن به آن که برای پیشبرد اصلاحات تغییرات عمیق دموکراتیک را در کارهای موثر ارائه نمایند.

- عدم قاطعیت و ایستادگی مجلس و رئیس

جمهور خاتمی در وضع حاضر موجب آسیب‌پذیری و ضربات جدی به اصلاحات است.

سیاست‌های ما

- مسئله مرکزی در رابطه با جنبش اصلاح‌طلبانه در این مرحله عبارت است از بسیج همه امکانات برای تقویت هر چه بیشتر اعمال اراده مردم و نهادهای انتخابی و هر چه کم‌اثر تر نمودن نقش نهادهای غیر انتخابی. تحقق این امر یعنی تعمیق جنبش اصلاحات به میزان موفقیت آن در گرو تأمین و افزایش سطح همکاری سیاسی بین اصلاح‌طلبان پیگیر درون و پیرامون حکومت با نیروهای ملی مذهبی و نیروهای اصلاح‌طلب سکولار خواهد بود.

ادامه در صفحه بعد

ضمیمه شماره ۱ گزارش کنگره

سند ارائه شده از سوی کمیسیون به کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ژرفش جنبش مدنی

حقوق شهروندی خود و پی‌بردن آن‌ها به ارزش و جایگاه رای خود از دستاوردهای جنبش اصلاح‌طلبانه‌اند.

مروری کوتاه بر روند اصلاحات

از دوم خرداد به آین سو، اصلاح‌طلبی قویترین و گسترده‌ترین گرایش سیاسی اجتماعی در کشور ما است. نتایج انتخابات ۸۰ نیز نشان داد که این جنبش همچنان از پایگاه وسیعی برخوردار است.

جنبش اصلاح‌طلبی طیف بسیار وسیعی از نیروهای سیاسی اجتماعی را دربرمی‌گیرد که بخشی از آن اصلاح‌طلبان حکومتی، بخش عظیمی از نیروهای اصلاح‌طلب خارج از حکومت قرار دارند که علیرغم سرکوب حکومتی، در شکل‌گیری و قدرت‌مندی جنبش از اهمیت حیاتی برخوردارند. تحولات سیاسی در کشور همچنان و عمدتاً تحت تأثیر چالش بین اصلاح‌طلبان و تمامیت‌خواهان درون حکومت قرار دارد.

محافظه‌کاران پس از دوم خرداد و یک دوره سرگردانی به انسجام خود پرداخته و با استفاده از اهرم فشار بخش افراطی، با تکیه بر قوانین غیردموکراتیک با قانون‌شکنی آشکار و یا با استفاده ابزاری از قوانین بر فشارهای خود بر اصلاح‌طلبان افزودند.

محافظه‌کاران مصمم هستند با سرکوب گرایش رادیکال اصلاح‌طلبان، خنثی‌کردن گرایش معتدل و جذب گرایش محافظه‌کار آن، وضعیت را به حالت قبل از ۲ خرداد ۷۶ بازگردانند، و در بهترین حالت خود «اصلاحات

فقاقتی» بدون توسعه سیاسی را عرضه دارند. از سوی دیگر اصلاح‌طلبان حکومتی با در پیش‌گرفتن استراتژی آرامش فعال با نآدیده گرفتن عامل فشار از پایین، با کم‌توجهی به امر تشکیل و تقویت نهادهای دموکراتیک بهای لازم را ندادند، لذا چالش با محافظه‌کاران، اساساً در محدوده تنگ ساختار سیاسی، جایی که تمامیت‌خواهان با اتکا به امکانات خود قدرت مانور بیشتری داشتند، باقی مانده است.

واقعیت اما آن است که سرنوشت اصلاحات اساساً در میان مردم رقم می‌خورد. کانون و تکیه‌گاه اصلی جنبش اصلاحات حمایت مردمی مبتنی بر نهادهای مدنی، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و احزاب و سازمان‌های سیاسی است.

اکنون چالش بین جنبش مردم‌سالاری و جمهوریت با ساختار مبتنی بر ولایت فقیه هر چه عمیق‌تر شده است. همه شواهد و ارزیابی‌ها حاکی از آن است که حاکمیت روحانیت آینده‌ی ندارد. اصلاحات می‌توانند و باید از همه ظرفیت‌های خود برای تأمین حاکمیت مردم بهره‌گیرند.

روندهای بین‌المللی و کشورما

رویدادهای ۱۱ سپتامبر و طرح مبارزه با تروریسم فضای جدیدی را در سطح جهانی بوجود آورد که می‌توان به تضعیف موقعیت بنیادگرایان در منطقه و ایران منجر گردد. با این همه این امکان مثبت از سوی مشی پرتی‌طلبانه و ماجراجویانه هیات حاکمه آمریکا تهیه می‌شود.

ضمیمه شماره ۱ گزارش کنگره

سند ارائه شده از سوی کمیسیون به کنگره هفتم

ادامه از صفحه قبل

- سیاست سازمان ما تقویت جبهه اصلاحات و سهم‌گیری در شکل‌گیری و تحکیم نهادهای مدنی به منظور حضور متشکل و سازمان‌یافته مردم در تقویت اصلاحات و کسب مطالعات برحق و دموکراتیک آن‌ها است.

- گسترش تماس و همکاری بین اصلاح‌طلبان خارج از حکومت تقویت‌کننده اصلاحات پیگیر و قاطع است. تقویت این نیرو موجب تداوم و تعمیق جنبش اصلاحات است. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در راه تحقق این امر می‌کوشد.

- باند ثروت و قدرت و همه نهادهای زیر پوشش ولی فقیه مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی هستند. سیاست ما افشا برنامه و سیاست‌های ضداصلاحات آن‌هاست.

- ما قاطعانه از موازین دموکراتیک، حقوق سیاسی و اجتماعی و فردی شهروندان، بازگشت بدون مانع ایرانیان خارج کشور و حق همگان برای بیان مطالبات خود و مبارزه در راه کسب آن‌ها دفاع می‌کنیم. مطبوعات آزاد و مستقل، روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه، آزادی‌گروه‌های دانشجویی، استقلال تشکلهای آن‌ها، جنبش‌های کارگری و تشکلهای مستقل آن‌ها ضامن پیشبرد دموکراسی پایدار در کشور ماست. تامین حق فعالیت آزاد و قانونی احزاب سیاسی در کشور ما (که از فقدان سنت‌های دموکراسی حزبی در تاریخ معاصر رنج می‌برد) اهمیت کلیدی در این روند دارد.

- دفاع از حقوق زنان ایرانی و در قدم نخستین حذف قوانین زن‌ستیز و به رسمیت شناختن تشکلهای مستقل زنان، پاسخ به نیاز نیمی از جمعیت کشور است.

- تامین خواسته‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اداری اقلیت‌های مذهبی نیاز مبرم برای تامین مشارکت تمامی مردم ایران در راه بازسازی دموکراسی است.

- سیاست‌های فوق را در راستای طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه قدرت‌گیری نهادهای انتخابی و سرانجام تغییر قانون اساسی است.

راه کارهای جنبش اصلاح‌طلبانه

۱- باند ثروت و قدرت از شرایط رکود کنونی از یک سو مستلزم بازنگری در قانون اساسی و تغییر قوانینی است که در مقابل اعمال اراده مردم و در مسیر تکامل جامعه مدنی مانع

جدی ایجاد نموده‌اند و از سوی دیگر برطرف کردن موانع از راه اجرای آن دست از مواد قانون اساسی است که به آزادی، پیشرفت و عدالت اجتماعی در جامعه یاری می‌رساند، و از آن جمله و در این مرحله:

الف) در عرصه حقوقی

۱- انحلال نهادهای گزینشی (مثل دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه‌های انقلاب...)

۲- تامین مشارکت برابر حقوق همه شهروندان در حیات سیاسی کشور ضروری است.

۳- استفاده ایزاری جناح سیاسی معینی از قوه قضائیه برای پیشبرد مقاصد تنگ‌نظرانه باید پایان یابد و مکانیسم‌های کنترل و نظارت مردم بر این نهاد، باید تعیین گردد.

۴- لغو قوانین ناقض حقوق بشر.

ب) در عرصه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

۱- بایستی از مطبوعات رفع توقیف و سانسور شود، آزادی بیان، قلم و مطبوعات، حق تشکیل اجتماعات، تظاهرات و تشکیل کانون‌های صنفی تضمین گردد.

۲- حق داشتن وکیل مدافع و حیات متصفه تامین گردد.

۳- حق فعالیت احزاب سیاسی و تامین شعار ایران برای همه ایرانیان قاطعانه پیگیری شود.

۴- جوانان ایرانی باید بتوانند تشکلهای مدافع خود را در مدارس، دانشگاه‌ها ایجاد و نیز در گروه‌های ورزشی آزادانه فعالیت نمایند. نیروهای فشار نباید با ارباب و زور، احساسات جوانان را سرکوب نمایند.

ج) در عرصه بین‌المللی

۱- برقراری مناسبات نزدیک با کشورهای اروپایی و مذاکره مستقیم برای عادی‌سازی مناسبات برابر حقوق با ایالات متحده آمریکا.

۲- محکوم کردن تروریسم و فاصله گرفتن از جریان‌های افراطی بنیادگرا.

۳- دفاع از دولت فلسطین، عدم مخالفت با موجودیت کشور اسرائیل

۴- حمایت از دولت فراگیر در افغانستان، تحت نظارت سازمان ملل متحد.

د) مسائل اقتصادی:

۱- موانع سیاسی و حقوقی که امنیت سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را در کشور مختل می‌کند باید از میان برداشته شوند. همان‌گونه که گسترش سرمایه‌گذاری کلید رشد اقتصاد بیمار ایران است. تامین امنیت کار لازمه

استحکام بخشیدن به امنیت اجتماعی است.

۲- بنیاد مستضعفان و دیگر بنیادهای مشابه باید زیر نظارت کامل دولت و مجلس درآیند. این موسسات باید نظیر سایر بنگاه‌های اقتصادی شامل قوانین مالیاتی کشور باشند.

۳- نهادهای اداری موازی باید در هم ادغام شوند. نهادهای زاید و هزینه‌ساز باید منحل گردند.

۴- رشدهواری و رانت‌خواری اقتصادی و سپس تامین زندگی در سطح قابل قبول برای مأمورین ادارات کشور است. مبارزه با فساد تنها در شرایط آزادی مطبوعات و مبادله آزاد امکان‌پذیر خواهد بود.

۵- تسامین امنیت سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری درازمدت را تشویق می‌کند و سرمایه‌ها را از بخش دولتی و بازرگانی و سرمایه‌های سرگردان را به بخش تولیدی، صنعت و ساختمان هدایت خواهد کرد.

۶- سرمایه‌گذاری در امر پژوهش‌های اقتصادی و تکنولوژیک به منظور تامین اقتصاد مستقل و شکوفان در ایران.

۷- سرمایه‌گذاری گسترده دولتی و حمایت از بخش خصوصی برای تولید اشتغال و مهار بیکاری.

۸- جلب مشارکت ایرانیان علاقمند و تحصیل‌کرده و صاحب سرمایه در خارج از کشور به ارتباط و سرمایه‌گذاری در ایران.

۹- اهرم‌های مالیاتی، در خدمت تقسیم ثروت ملی مورد استفاده قرار گیرند.

۱۰- بودجه‌گذاری و سوبسید برای کالاهای اساسی مورد نیاز اقشار کم‌درآمد کشور در راستای افزایش قدرت خرید این اقشار بهره‌گیری شود.

۱۱- بیمه‌های اجتماعی، بیمه‌های بهداشت و درمان و صندوق‌های بازنشستگی که همه افراد جامعه را در برمی‌گیرد باید از سوی دولت در راستای تامین زندگی بی‌دغدغه و به دور از فقر شهروندان ایرانی تامین شود.

۱۲- سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیربنایی و بهداشت درمان و آموزش

۱۳- دستخوردگان جوان، کارمندان دولت و بازنشستگان باید به نسبت میزان تورم سالانه افزایش یابند.

۱۴- کمک‌های اقتصادی به گروه‌های افراطی در خارج ایران باید بلادرنگ قطع شوند.

ضمیمه شماره ۲ گزارش کنگره

تزه‌های پیشنهادی سند خط مشی سیاسی به کنگره هفتم

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حذف ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی

جایگزینی نهادهای انتصابی با نهادهای انتخابی دموکراتیک

کشور ما نیازمند حکومتی لائیک و دموکراتیک در شکل جمهوری است. سازمان ما به عنوان یک نیروی اپوزیسیون چپ و دموکرات برای تحقق چنین هدفی مبارزه می‌کند. تلاش ما این است که این هدف از طریق مسالمت‌آمیز تامین شود.

سازمان ما تامین برابر حقوقی زن و مرد را یکی از پایه‌های دموکراسی و جامعه مدنی و در زمره ارکان اصلی حقوق بشر می‌داند.

تغییر قانون اساسی برای دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی نهادهای انتخابی به جای نهادهای انتصابی، استقرار مردم‌سالاری، تامین حقوق شهروندان، آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی، ایجاد و تقویت نهادهای مدنی، تامین مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی، لغو قوانین ناقض حقوق بشر، بازسازی نظام قضایی بر مبنای عرف و اصول دموکراتیک، از جمله نیازهای جامعه و خواسته‌های ما را تشکیل می‌دهند.

- ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن، باند ثروت و قدرت، مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستند. سیاست ما افشا برنامه، سیاست‌ها و اقدامات آن‌ها و دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است.

- مردم ایران در شرایط کنونی خواهان تحولات بنیادی و دگرگونی ساختار سیاسی هستند. جنبش آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه مردم علیرغم سرکوب‌گری‌ها و توطئه‌های جناح محافظه‌کار حکومت، ماسحات و واپس‌نشینی اصلاح‌طلبان حکومتی، هم از نظر گستردگی پایگاه اجتماعی، هم از نظر ژرفش خواسته‌ها و اهداف و هم از نظر سطح آگاهی‌های سیاسی مردم تعمیق و گسترش یافته است.

ضمیمه شماره ۴ گزارش کنگره

قرار پیشنهادی کمیسیون کارگری به کنگره

۱- در روزهای پایانی سال گذشته و در آستانه نوروز مجلس شورای اسلامی در هماهنگی کامل با وزیر کار و در راستای سیاست عمومی دولت در رابطه با مسائل کارگری و اقتصادی با حذف کارگران قابل‌باف از شمول قانون کار بخش بزرگ دیگری از کارگران ایران را از یک حق بدیهی محروم کرد. بدین ترتیب حذف رسمی کارگران از شمول قانون کار که با تصویب لایحه حذف کارگاه‌های دارای تا ۵ نفر کارگر در مجلس پنجم تحت کنترل محافظه کاران آغاز شد و به وسیله مجلس و دولت اصلاح‌طلب نیز ادامه یافته است، در مجموع اکثریت کارگران ایران در اثر این مصوبات از شمول قانون کار خارج گردیده‌اند.

کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) حذف کارگران از شمول قانون کار را قویاً محکوم و خواهان لغو مصوبات مربوطه می‌باشد. ما ضمن حمایت از مبارزات حق‌طلبانه کارگران و مزدبگیران برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی شان، برخورداری کارگران و مزدبگیران از یک قانون کار دموکراتیک را جزء حقوق بدیهی آنان می‌دانیم.

۲- کارگران و مزدبگیران ایران خواهان تشکیل آزادانه تشکلهای سندیکایی و حرفه‌ای خود هستند. دولت تاکنون از پذیرش این حق بدیهی خودداری کرده است. ما ضمن حمایت از این خواست برحق کارگران خواهان آن هستیم که دولت این حق را به رسمیت شناخته و مانع تشکیل آزادانه سندیکاها و تشکلهای مستقل کارگری نگردد.

۳- یکی دیگر از خواسته‌های مبرم کارگران و مزدبگیران برخورداری از حق اعتصاب است. ما ضمن حمایت از این خواست خواهان به رسمیت شناختن حق اعتصاب به وسیله دولت و عدم دخالت نیروهای انتظامی در اعتصابات و اجتماعات مسالمت‌آمیز کارگری هستیم.

ضمیمه شماره ۵ گزارش کنگره

قرار پیشنهادی شورای مرکزی سازمان به کنگره هفتم

درباره مسائل کلان سازمان

با توجه به:

۱- تحولات سیاسی کشور و ضرورت ارتقا برنامه (و یا خطوط برنامه‌ای) در عرصه‌های مختلف،

۲- تحولات فکری - سیاسی سازمان و ارائه دیدگاه‌های روشن و پخته در مقولات مرتبط با چپ،

۳- ضرورت تعیین جایگاه سازمان در بین نیروهای دموکراتیک و چپ،

۴- ضرورت تعیین نوع و خصوصیات تشکل چپ و تعیین پرنسپ‌های حزبی شورای مرکزی از کنگره هفتم سازمان درخواست می‌کند که کنگره به شورای آتی

مسئولیت دهد:

- سند دیدگاه و آماج‌ها را تدقیق و تکمیل کند.

- برنامه و یا خطوط برنامه‌ای را تهیه نماید،

- سند اساسنامه را تدقیق و نوع تشکل چپ را مشخص کند.

برای پیشبرد این امر سه کمیسیون تحت هدایت و نظارت شورای مرکزی تشکیل شود و وظایف آن‌ها از حیث سیاسی - اجرایی منفک گردد.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ضمیمه شماره ۳ گزارش کنگره

سیاست ما:

تغییر قانون اساسی در راستای طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی

داخل و خارج کشور، جنبشهای اجتماعی و نهادهای مدنی، روزنامه نگاران آزادخواه، روشنفکران و چهره‌های سیاسی اصلاح طلب، جوانان، زنان، کارگران و تولیدکنندگان مستقل، نیروهای اصلاحات رادیکال و پیگیر هستند. وزنه اصلی این نیرو در پیرامون و خارج از حاکمیت است. تلاش ما این است که اصلاح طلبان غیرحکومتی (نیروی سوم) سازمان پیدا کرده و موقعیتشان در جامعه تقویت شود.

۴- ما ضمن حمایت از اصلاح طلبان حکومتی در مقابل تهاجم سازمان یافته تمامیتگرایان، برای همکاری و اتحاد عمل نیروهای اصلاح طلب داخل و خارج حکومت تلاش می‌کنیم.

۱- برای تداوم و تعمیق اصلاحات ضروری است قانون اساسی در راستای تامین موازین دموکراتیک و حقوق بشر تغییر کند و نظام قضایی بر مبنای عرف و اصول دموکراتیک بازسازی شود. ما ضمن تمرکز تلاش در این جهت، از اقدامات اصلاح طلبان حکومتی در استفاده از ظرفیتهای مثبت قانون اساسی موجود پشتیبانی می‌کنیم.

۲- باند ثروت و قدرت، ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی هستند. سیاست ما افشاء برنامه، سیاستها و اقدامات آنها و طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است.

۳- سازمانهای سیاسی اصلاح طلب در

نامه به مسولین نشریه شهروند

سر دبیر محترم نشریه شهروند

با سلام، پیرامون گزارش مقدماتی دفتر اروپایی آن نشریه، از هفتین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، مندرج در شماره ۵ آوریل ۲۰۰۲ آن نشریه، تذکر نکات زیر را ضرور می‌دانیم:

۱- در گزارش آمده است: (... کنگره، به رغم این بحث‌های طولانی و بعضاً تکراری، موفق به یافتن سند مشترک نشد و سرانجام یک کمیسیون ۹ نفره مأموریت ادامه بررسی‌ها را به عهده گرفت. این کمیسیون باید سند سیاسی تازه سازمان را، پس از بررسی هفت متن پیشنهادی به کنگره هفتم و سند سیاسی کنگره ششم، تهیه و منتشر کند.) اما در قرار مصوب کنگره در این باره آمده است:

الف- کمیونی ۹ نفره برای تنظیم سند نسبهایی انتتخاب مسی شود؛

ب- مبنای کار کمیون سند مصوب کنگره ششم است؛

ج- در تنظیم سند نسبهایی ۳ طرح سند ((تزه‌های پیشنهادی سند خط مشی سیاسی...))، ((سند سیاسی کنگره...)) و ((راستاها...)) ملحوظ خواهند شد. چنان که به روشنی می‌بینید: اولاً "وظیفه کمیسیون ۹ نفره تنظیم سند نهایی است و نه تهیه سند، ثانیاً کنگره سند مصوب کنگره ششم را تصریحاً بعنوان سند مبنای تعیین کرده است و ثالثاً تعداد اسنادی که کمیسیون در کار خود باید ملحوظ دارد ۳ طرح است و نه ۷ طرح. ضمناً یادآور می‌شویم که ۳ سند نامبرده، نه از زمره طرح‌های اولیه ارائه

مارکس و مدرنیته

پرسش‌هایی از نویسنده‌ی کتاب «مارکس و سیاست مدرن»

آیا می‌توان گفت که اندیشه‌های مارکس هنوز زنده‌اند؟ آیا با توجه به شکست کمونیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، بقاء و تداوم نظام سرمایه‌داری، و دگرگون شدن شکل‌های تولید اقتصادی و در نتیجه شکل مبارزات کارگری در غرب، نظریه‌های مارکس بی‌اعتبار نشده‌اند؟ آیا بدون مارکس می‌توان سیاست معاصر و وضع عالم را فهمید؟

در سده‌ی بیستم کار فکری کارل مارکس، با تاولی که لنین و پلشویک‌ها از اندیشه‌های او ارائه کردند، همراه و یکی انگاشته شد. به تدریج همپای استقرار حکومت حزب کمونیست در اتحاد شوروی و گسترش فعالیت‌های کمینترن در جهان، تاول‌های دیگری که از اندیشه‌های مارکس مطرح بودند (از جمله برداشت‌های کارل کائوتسکی و سوسیال دموکرات‌هایی که رهبری بین‌الملل دوم را در دست داشتند، مارکسیست‌های شورایی، اندیشمندان شاخه‌های گوناگون مارکسیسم اروپایی) کم‌رنگ و بی‌اعتبار شدند. حتی امروز، پس از سقوط کمونیسم روسی همچنان کار دشواری است که اندیشه‌های مارکس را از تاول‌های لنینی و استالینی جدا کنیم.

این که چرا تاول‌های لنینیستی از اندیشه‌های مارکس نه فقط بهترین و دقیق‌ترین تاول‌ها ممکن نیست، بل در اصل استوار به بدفهمی و ساده‌انگاری است، بحث مفصلی است که متاسفانه اینجا نمی‌توانیم چنان که باید به آن بپردازیم. البته، اثبات آن دشوار نیست، و اطمینان دارم که بسیاری از خوانندگان با آن آشنایند. به طور خلاصه بگویم که برای لنین و پلشویک‌ها اندیشه‌ی مارکس فقط در حکم ابزار بود که باید به کار مبارزات موجود و حل تکلیف‌های پیش روی‌شان می‌آمد، و در نتیجه از آثار مارکس با همین تلقی ابزار‌ی سود می‌جستند، و هر جا که لازم می‌دانستند از آن‌ها استفاده می‌کردند، حتی به بهای تحریف آن‌ها. مبانی فلسفی آن‌ها را یا نادیده می‌گرفتند، و یا با ساده‌انگاری در حد فرمول‌هایی همه‌فهم پیش می‌کشیدند. آنچه را که خودشان «روش دیالکتیکی» می‌خواندند، به چند قانون که می‌شد آن‌ها را به سادگی از برکرد تبدیل می‌کردند. نریزی به شناسایی و بحث درباره‌ی مبانی آن فرهنگ اروپایی که بنیاد بحث مارکس بر آن‌ها بود، احساس نمی‌کردند. حتی این مبانی را با عنوان «فرهنگ بورژوازی» طرد می‌کردند. پایهی این ساده‌اندیشی را رهبری بین‌الملل دوم گذاشته بود و در این میان واپسین آثار انگلس (که به شیوه‌ای همه‌فهم و ساده نوشته شده بودند) و آثار پلخانف نیز راه‌یابی به آن‌ها نشان داده بودند. اما هیچ‌جا این ساده‌انگاری و دست‌کم گرفتن فکر مارکس چنان قدرتمند و در عین حال رقت‌بار خود را نشان نداد که در تجربه‌ها و آثار پلشویک‌ها. این نکته که آن‌ها لازم دیدند آیینی را که خود از اندیشه‌های مارکس ساخته بودند و آن را «مارکسیسم» می‌خواندند، با پسوند «لنینیسم» همره‌کنند، خود نشان می‌دهد که هدف و مسأله‌شان چه بود. حتی در جدی‌ترین تحلیل‌ها و کارهایی که در شوروی در مورد اندیشه‌ها و آثار مارکس انجام شد، همواره در این منطبق با سیاست‌های روز حزب کمونیست، کردند. مارکس همیشه با دیرکل آن حزب موافق بود، استالین، خروشچف یا هر جنایت‌کار دیگری.

یکی از نتایج هسان خواندن اندیشه‌ی مارکس با تاول‌های لنینی این است که پس سقوط رژیم‌های کمونیستی در شوروی و اروپای شرقی، بسیاری از لیبرال‌ها و راست‌گرایان، با شادی‌ای که البته هیچ کوششی هم در پنهان کردن آن ندارند، از مرگ اندیشه‌های مارکس یاد می‌کنند. ذهن آن‌ها چندان با هم‌فکرهای مارکس و پلشویسم آشنا شده که نمی‌توانند تصور زنده ماندن، یا تاثیرگذاری حتی برخی از دستاوردهای کار فکری مارکس را در سر داشته باشند. اما به گمان من، مارکس چنان تاثیری بر فرهنگ جهانی پس از خود نهاد (بر انبوهی از متفکران با گرایش‌های گوناگون، در رشته‌های علوم انسانی و فلسفه) که انکار آن تاثیر امروز فقط می‌تواند نتیجه بدفهمی، یا قرار دادن آرزو به جای واقعیت، باشد. کسی که از مرگ اندیشه‌های مارکس یاد می‌کند نشان می‌دهد که اسیر نگرشی تقلیل‌گراست که توانایی فهم تاثیرهای فرهنگی را ندارد، و فقط می‌تواند در قلمرو سخن سیاسی فکر کند، آن هم درگیر پندارهایی که زمانی لنینیست‌ها آفریده بودند. مارکس یک متفکر و فیلسوف سده‌ی نوزدهم بود. از نخستین نظریه‌پردازان اجتماعی که کار خود را علمی خواند. بی‌شک بسیاری از حکم‌ها و پیش‌بینی‌هایش به طور کامل علمی نشده‌اند. اما دقت به این نکته درست نباید موجب انکار قدرت تحلیلی و استدلالی کار فکری و عقلانی او بشود مگر سقوط سلطنت استبدادی دلیلی کافی است که ما حکم بی‌ارزش بودن کتاب فلسفه‌ی حق هگل، و یا کل کار فکری

این فیلسوف بدهمی؟ مگر تبدیل سرمایه‌داری رقابتی به سرمایه‌داری انحصاری آثار آدم اسمیت و دیوید ریکاردو را بی‌ارزش کرده است؟ مارکس برخی از مفاهیم نادرست از قبیل دیکتاتوری پرولتاریا را ساخت، و نتوانست ساز و کار دموکراسی به قول خودش بورژوازی را درک کند. اما کدام متفکر را سراغ دارید که هر چه گفته و هر مفهومی که ساخته بی‌عیب و نقص بوده باشد. آیا کسی که با توجه به حکم‌های نژادپرستانه در نوشته‌های کنت، هیوم، لاک، جفرسن و هگل، یا حکم‌های ضد زن در کارهای ارسطو، شوپنهاور و نیچه، اعلام کند که اندیشه‌ها و آثار این فیلسوفان به این دلیل بی‌ارزش هستند، و آن‌ها را باید از بین‌رفته تلقی کرد، حرف عاقلانه‌ای زده است؟

مارکس از ارزش افزوده و استثمار، جهانی شدن نظام سرمایه‌داری، بحران‌های دوره‌ای تولید در این نظام، از خودبیگانگی انسان مدرن، ناپخردی ذاتی سرمایه‌داری که خود را به عنوان عقلانیت معرفی می‌کند، و در نتیجه از نیروی باژگونگی واقعیت در نظام قدرت حرف زد. همدی این‌ها هنوز مطرح‌اند، و اگر نه در جزئیات، با شماری کلی‌ای که مارکس ترسیم کرد هم خوانی دارند. همین دلیل کافی بر فعالیت اندیشه‌های اوست. حرف من در کتاب این است که مارکس یک متفکر بزرگ است، و ناندیشیده‌ها، درستی‌ها و نادرستی‌هاست. او نیز همچون آنان زنده، و تاثیرگذار است. مهمتر، او از جمله اندیشمندانی است که بدون توجه به کارهایش نمی‌شود این دوران تاریخی و جهانی معاصر را به طور دقیق شناخت. نه این که هر چه مارکس در مورد این دوران گفت درست بود، اما فهم کامل این دوران با بی‌توجهی به آثار او، یا نشناختن آن‌ها ممکن نیست. تصور مارکس از آزادی انسانی، و آن رابطه‌ای که او میان عدالت و آزادی برقرار کرد (که یکی از تاثیرگذارترین شکل‌هایی است که تاکنون در فرهنگ بشری در این مورد ارائه شده، هر چند لزوماً به این دلیل درست نیست) در متن زندگی اجتماعی در جامع سرمایه‌داری پیشرفته، به گونه‌ای ژرف (چندان ژرف که در نخستین نگاه دشوار به چشم می‌آید) تاثیر گذارده بوده است. مارکس همان‌طور که آرزوی خودش بود، پیش از آن که پایه گذار یک آیین رسمی باشد (همان که به مارکسیسم مشهور شده) در پیکار هر روزی مردمان برای آزادی و برابری، یعنی در پیکار دموکراتیکی که هنوز هم در جریان است، تاثیر گذاشته، و دخالت کرده است. این تاثیر عملی مارکس منجر به تصویری تازه از حقوق انسانی و آزادی‌شده که فعلاً بخشی در مورد درستی یا نادرستی آن ندارم، اما گمان می‌کنم هر داور دادورزی بپذیرد که این تاثیر بسیار ژرف بود. البته در این تاثیرگذاری آثار و اندیشه‌های در سخن با گفتمان سیاسی مدرن را موجب شد، مارکس تنها نبود. ما در این مورد مدیون متفکران رادیکالی هستیم که در سده‌ی نوزدهم می‌زیستند، و از قضا مارکس با برخی از مهمترین آن‌ها آشنا و هم‌راه بود، یا درگیری بحث‌هایی انتقادی جدلی با آنان گفتگو داشت. کسانی چون انگلس، پرودن، باکونین، لاسال، کروپاتکین، اتحادیه گرایان، گروندانندگان و تعاونی‌های کارگری، فعالان جنبش آزادی‌زنان، و حتی دموکرات‌های هاداد حق رای همگانی، و اصلاح‌گران قوانین مدنی.

البته در مورد این تاثیر مارکس هم نباید گزافه‌گویی کرد. در کتاب مواردی از باورهای غیردموکراتیک مارکس در مورد زنان، بیهودیان و... را آورده‌ام. به دنبال پیشرفت مبارزه‌ی دموکراتیک در سده‌ی بیستم، و به ویژه در دهه‌های آخر آن، خواست‌ها و دانایی نظری این جنبش در کشورهای غربی بسیار پیش‌رفته‌اند، اما نه چندان که دیگر تجربه‌ها و آثار مارکس و دیگر اندیشمندان رادیکال سده‌ی نوزدهمی اهمیت شده باشند. از سوی دیگر، به دلیل موقعیت خاص دریافت آثار و اندیشه‌های مارکس در ایران، و تاثیری که همواره مثبت و سازنده هم نبود، باید تاکید کرد که او یک پیامبر، یا راه‌گشای رهایی‌نهایی انسان نبود. نه هر چه گفت درست بود، و نه هر راهی که نشان داد در جهت سعادت و خوشبختی آدم‌ها بود. او هم مثل تمام متفکران دیگر کلید یافتن حقیقت و آزادی را در جیب نداشت. صدای مارکس یکی از آواهای اصلی و مهم در هم‌سرایشی باشکوه فرهنگ غربی است. و البته، قبول کنید که این کم چیزی نیست.

به عنوان نکته‌ی آخر اشاره‌ای هم به یک ویژگی کار فکری او بکنم که مهم است اما کمتر

از آن یاد شده است. آن هم قدرت نویسنده‌ی اوست. مارکس به گمان من، یکی از بزرگترین نویسندگان مدرن است. سبک نگارش والای او، توانایی‌اش در بیان پیچیده‌ترین و نهان‌ترین جنبه‌های کار فکری‌اش (برای نمونه یک بار بحث مربوط به «فتیشیسم کالاها» را در پارسی چهارم از نخستین فصل سرمایه از این زاویه بخوانید). تحلیل زبانی‌اش از پدیدارهای اقتصادی (خاصه در گروندریسه)، قدرت طنز و زبان رندانه‌اش (برای نمونه در هجدهم بروم). و نیروی کم‌نظیرش در خلاصه‌گویی (نمونه‌ای بهتر از «پیشگفتار ۱۸۵۹») در درآمدی به نقد اقتصاد سیاسی دیده‌اید؟. در ادبیات اجتماعی و سیاسی، مقام نویسنده‌ای بزرگ را به او می‌بخشد.

لئو استراوس مارکس را از امواج تجدد در فلسفه‌ی سیاسی (از ماکیاولی به بعد) می‌داند. آیا می‌توان مارکس را یک مدافع تجدد محسوب کرد؟

بحث از تلقی مارکس از مدرنیته پیچیده است، هر چند خود او در این مورد زیاد نوشته است. تا آنجا که می‌دانم او هرگز لفظ «مدرنیته» را به کار نبرد، اما از مفهوم آن، و نیز از واژه‌هایی چون «مدرن»، «مدرنیسم»، «جامعه‌ی مدرن» و حتی «سیاست مدرن» بارها در نوشته‌هایش استفاده کرد. من در نخستین فصل کتاب چهارده نهاد آورده‌ام که به گمانم رابطه‌ای پیچیده‌ی اندیشه‌ی مارکس با مفاهیم و معضله‌های ناشی از مدرنیته را توضیح می‌دهند. مارکس از یک نظر مدافع مدرنیته بود، و پیشرفت‌های مادی دوران مدرن را با عنوان رشد نیروهای تولیدی و بارآور می‌ستود. در این مورد نخستین صفحه‌های مانیفست بسیار روشن‌نگرند. به گمانش همین توسعه‌ی مادی و اقتصادی زمینه‌ی لازم برای انتقال به نظامی جهانی را فراهم آورده که بر اساس عقلانیت انسانی اداره شود، و در آن شکاف طبقاتی از بین برود، و دیگر اقلیتی استثمارگر نظارت تولید و توزیع کالاها و فراورده‌های مادی را در دست نداشتند، و اکثریتی عظیم در فقر و مصیبت‌های مادی و معنوی زندگی نکتند. مبارکس با بسیاری از مشخصه‌های اصلی روزگار مدرن همراه بود، و از دستاوردهای مدرنیته دفاع می‌کرد. از جمله با خریداری مدرن، اصل شناسایی و سلطه بر نیروهای طبیعت آزادی‌پیان و اقتدار اندیشه‌ی انتقادی، سکولاریسم، آموزش و پرورش لایسک، لغو استیزات اجتماعی بازمانده از سده‌های میانه برای پسران ارشد، کلیسا، و... موافق بود. اما از سوی دیگر، او بر این باور بود که بر اساس مبنای مادی تقسیم کار اجتماعی در جوامع مدرن رشد مناسب سرمایه‌داری منجر به پیدایش طبقه‌ای شده که در فقر کامل به سر می‌برد، از کلیه‌ی مواهب مادی و معنوی جامعه بی‌بهره است، و مدام بر شمار آن افزوده می‌شود. در نتیجه، می‌گفت با این که مدرنیته زمینه‌ی مادی رشد انسان را فراهم آورده (و دیگر به قول او حتی کسی هم دیر شده که جامعه‌ی مدرن هم شکل گرفت، که در جریان انقلاب اجتماعی چیزی جز زنجیرهایش را از دست نخواهد داد. این است که با بدگمانی کامل به نهادهای سیاسی جامعه‌ی مدرن می‌نگریست. دموکراسی پارلمانی را می‌شاید، و انتقاد به آن را بیامری و سفاهت می‌خواند. میان برابری صوری و دموکراتیک در جامعه‌ی بورژوازی با برابری راستین یعنی امکان ایجاد زمینه‌ی برابر برای همه‌ی شهروندان در زندگی تولیدی و بهره‌مندی عادلانه از محصولات کار اجتماعی، تناقض می‌دید. در یک کلام، میان مناسبات تولیدی سرمایه‌داری از یک سو، و رشد نیروهای تولیدی تضادی می‌یافت که به گمان او منجر به محو کامل جامعه‌ی سرمایه‌داری خواهد شد. در بیشتر آثارش این محو کامل را نتیجه‌ی انقلابی اجتماعی دانست، و در مواردی هم در دهه‌ی آخر عمرش از امکان مسالمت‌آمیز گذر به سوسیالیسم حرف زد.

با توجه به این نکته‌ها چنین می‌نماید که مارکس ناقد مدرنیته بود. اما نه ناقدی رادیکال همچون نیچه، بل ناقدی معتقد به آرمان‌های روشنگری و مدرنیته که ادعا درد این شکل جامعه‌ی مدرن نه عاقلانه است، و نه استوار به برابری راستین شهروندی که ادعایش را دارد. مارکس همچون یک ناقد غرورادیکال مدرنیته کوشید تا نشان دهد که ادعاهای کسانی که زمام امور را در این جامعه به درست دارند، یعنی سرمایه‌داران و نیروهای واپس‌گرا، در مورد پیشرفت، رفاه و عدالت باطل است. پیشرفت

باید به دست سامور اجرای دیگری یعنی پرولتاریای صنعتی ممکن شود. او با پیشرفت مدرنیته موافق بود. همچنین با خریداری مدرن نیز همراه بود. و در این مورد نیز می‌گفت که چون نظام سرمایه‌داری بر اساس آشوب تولید کار می‌کند، بخردانه نیست. مارکس با مبانی خریداری و حتی شکل‌های سیاسی و فرهنگی ناشی از آن تا حدودی همخوان بود. اکنون می‌پرسم که آیا تناقض‌های ناگزیری که در کار یک ناقد غیررادیکال مدرنیته (یعنی کسی که می‌خواهد راه حلی برای «پروژه‌ی ناتمام روشنگری» پیدا کند) ظاهر می‌شود، بسنده‌اند که ما چشم به مهم‌ترین دستاوردهای زندگی فکری او یعنی گسترش حدود اندیشه‌ی انتقادی بندیم؟ در انتقاد به مدرنیته و وجه تولید سرمایه‌داری و عوارض فرهنگی آن، مارکس پیش از دیگر نظریه‌پردازان بزرگ اجتماعی‌ای که اندکی پس از او کار خود را آغاز کردند (همچون ماکس وبر، امیل دورکیم) پیش رفت، و به ما امکان داد تا کاستی‌های روزگار مدرن را دریابیم.

مفاهیم آزادی در فلسفه، دموکراسی در اندیشه‌ی سیاسی مارکس به چه نحوی بروز یافته‌اند؟

نخست باید بگویم که آنچه در پرسش شما به مفهوم کلی «آزادی» یا «آزادی انسانی» در فلسفه‌ی مارکس مرتبط می‌شود (که البته نمی‌توان آن را فقط به آزادی سیاسی و دموکراسی سیاسی فروکاست). ما را به یک بحث مفصل فلسفی می‌کشاند. در این زمینه مارکس نکته‌های مهمی مطرح کرده که گمان دارم به سهم خود دلیلی بر فعالیت اندیشه‌ی او هستند. اما از آنجا که شرح این نکته‌ها نیاز به مقدمات فلسفی و طول و تفصیل فراوان دارد (از جمله دقت به مفهوم آزادی در فلسفه‌های کانت، هگل، و شلینگ)، اجازت دهید که اینجا وارد چنین بحثی نشویم و کارمان را محدود به سخن سیاسی و دموکراسی کنیم.

مهمترین کاستی اندیشه‌ی سیاسی مارکس، بحث او از دموکراسی مدرن یا به قول خودش دموکراسی بورژوازی است. مارکس در موارد دیگری هم اشتباه کرده، اما به نظر می‌آید که اکثر این موارد خطای در محاسبه بودند. بحث او در باره‌ی دموکراسی سیاسی مدرن نمایان‌گر خطای در محاسبه نیست، بل نشان می‌دهد که او در این مورد اصل مسأله را درک نکرده بود. البته، همچون بیشتر موارد مشابه بحث او از یک پایه‌ی محکم فلسفی آغاز شده بود که نخست در مقاله‌ای مهم با عنوان «مسأله‌ی یهود» که در ۱۸۴۳ نوشته بود، توضیح داده شد. میان ادعای سرمایه‌داری مدرن که برابری سیاسی و صوری برای شهروندان فراهم آورده است (البته به یاد داشته باشیم که در زمان مارکس خود این ادعا چندان اثبات‌شدنی نبود چون هنوز زنان حق رای نداشتند، محدودیت‌هایی در برخی از کشورهای اروپایی در مورد شهیدستن برای شرکت در انتخابات اعمال می‌شد، و...) و واقعیت نابرابری اجتماعی، تصادی وجود دارد. همین تضاد سبب می‌شود که کسی که در بنیاد زندگی مادی اجتماعی یعنی برخورداری از نتایج تولید مواد، در امور معیشتی، فرهنگی، بهداشتی و... در شرایط نابرابر با دیگری قرار دارد، رای خود را به بهایی اندک بفروشد. به ویژه که برای او تفاوتی نمی‌کند که کدام عضو طبقه‌ی حاکم به مجلس راه یابد. مارکس ادعای آزادی و برابری شهروندی را که در زمان او در حقوق سیاسی برابر میان مردان یک جامعه جلوه گر می‌شد، نقابی بر چهره‌ی زشت نابرابری مادی می‌دید. در نتیجه، قبول نداشت که پارلمانی که بر اساس حق رای آزادانه شکل می‌گیرد قدیمی در راه به خطرانداختن نظم موجود یعنی مافع طبقه‌های حاکم برآورد. پس از تجربه‌ی تلخ انقلاب ۱۸۴۸، مارکس به این نتیجه رسید که بورژوازی فقط از راه همکاری بسا نیروهای ارتجاعی و بازمانده از صورت‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی پیشا سرمایه‌داری به حکومت خود ادامه می‌دهد. زیرا در این امتیاز دادن به ارتجاعی‌ترین لایه‌ها متحدانی در پیکار علیه پرولتاریا و تهیدستان جامعه می‌یابد.

به این ترتیب، مارکس ادعای سرمایه‌داری در مورد آزادی و دموکراسی پارلمانی را باطل می‌دانست. برای او دموکراسی با سلاکشیدن پرولتاریا به عنوان طبقه‌ی حاکم به یک معنا بود. در مقاله‌های درباره‌ی چارتیست‌ها در ۱۸۵۲ اعلام کرد که حق رای همگانی برابر است با کسب قدرت سیاسی پرولتاریا. او این نظر را

که چنین حتی برای زنان و مردان در چارچوب نظام سرمایه‌داری به دست آید، حماقت و بیماری فکری می‌نامید. ما امروز می‌بینیم که حتی در شماری از واپس‌مانده‌ترین جوامع نیز حق رای همگانی به دست آمده است. خواست‌های مشهور مانیفست به عنوان خواست‌هایی که جمع کارگری و پیکار در راه تحقق آنان چارچوب جامعه‌ی موجود را در هم خواهد شکست، دانسته شدند. اما اکثر این خواست‌ها در سرمایه‌داری امروز به دست آمده‌اند (همچون مالیات تصاعدی با تدریجی سنگین بردارم، برنامهریزی صنعتی، تلفیق کشاورزی با صنایع تولیدی، آموزش و پرورش رایگان، منوعیت کار کودکان) چند مورد هم امروز خواست‌هایی عاقلانه دانسته نمی‌شوند همچون تمرکز وسایل ارتباطی و حل و نقل در دست دولت، اجبار یکسان همگان به کار کردن، و تشکیل سپاه صنعتی به ویژه برای کشاورزی، آیا همین نکته‌ها بسنده‌نیست تا دریابیم که مارکس چه دید محدودی در مورد آینده‌ی دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری داشت؟

او دولت دموکراتیک بورژوازی را تناقض مجسم می‌خواند، که هرگز پدید نخواهد آمد. در صورتی که ما امروز با این دولت‌ها به عنوان واقعیت‌های موجود روبرویم. بدون این که چارچوب جامعه‌ی بورژوازی در هم بشکند، به انبوهی از حقوق دموکراتیک دست یافته‌ایم، که مارکس تحقق آن‌ها را فقط موکول به شکل‌گیری دولت پرولتری می‌کرد.

اما در مورد دولت پرولتری، هیچ‌جا نتوانی مارکس در هم‌راه کردن آسوزدهایش با دموکراسی مدرن به این خوبی معلوم نمی‌شود. فقط به مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» که او ساخت، دقت کنیم (این که می‌گویند سازنده‌ی این مفهوم بلاتیک بوده دست نیست. یک متن نشان بدهید که پیش از کتاب پیکار طبقاتی در فرانسه مارکس نوشته شده، و این مفهگم در آن به کار رفته باشد) چرا دیکتاتوری می‌گویند که این دیکتاتوری اکثریت عددی جامعه است تا بساط نظم کهن را برچیند. پیش از هر چیز به یاد آوریم که در سخن سیاسی امروز دیکتاتوری اکثریت هم امر معمولی است. دموکراسی از جمله، به معنای به رسمیت شناختن، تامین و تضمین حقوق اقلیت است. گذشته از این چرا باید اکثریت جامعه که قدرت را به دست می‌گیرد، و در نتیجه از امکانات مادی و واقعی زیادی برخوردار می‌شود، نیاز به دیکتاتوری داشته باشد؟ اصطلاح مارکس فقط یک معنا می‌دهد. سرکوب اقلیت، تا هرگز دوباره به قدرت نرسد. اما چه کسی تضمین کرده که در این میان، به بهانه‌ی سرکوب هواداران اقلیت بخش‌هایی از اکثریت هم سرکوب نشوند؟ چرا دشمنی دیکتاتوری بالای سر جامعه‌ای بچرخد، تا هر گاه لازم است هر مخالفی به عنوان اقلیت نباشد؟ مارکس در پاسخ به باکونین می‌گفت که چون مبنای مادی حکومت از بین برود، حکومت، دولت، و در نتیجه دیکتاتوری نخست ضعیف و بعد نابود خواهد شد. معلوم نبود که چرا دولتی که باید از بین برود نخست با بدترین شکل استبداد سیاسی و اجتماعی کارش آغاز می‌شود. به هر رو، تجربه‌ی انقلاب روسیه و حکومت حزب کمونیست نشان داد که دیکتاتوری پرولتاریا فقط یک عنوان یا اصطلاح بود و واقعیت تلخ این بود که هیچ گرایشی به زوال پایه‌های مادی حکومت به چشم نمی‌آمد. واقعیت، باز تولید و افزایش امتیازهای مادی اقلیتی بود که با ساختار بوروکراتیک حزب و حکومت اقتدار یافته بودند، و بر جامعه‌ای بی‌بهره از ساده‌ترین ابزار مصرفی و مواهب مادی حکومت می‌کردند، آن هم به یاری پلیس مخفی، ترور، زندان و گولاگ، حکومتی که خود را دولت کارگران و زحمت‌کشان می‌خواند نظامی توتالیتر و به معنای کامل ضد دموکراتیک بود. با توسل به مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» که فقط بورژواها، بل گولاگ‌ها، یعنی دهقانان میان مایه، و حتی دهقانان تهیدست، لایه‌های روشنفکری، تمامی حزاب غیر از حزب کمونیست، تمامی اتحادیه‌ها و سازمان‌های مستقل کارگری، و تعاونی‌های مستقل از دولت نابود شدند، و هم‌راه با آن‌ها، نشریه‌ها، آزادی بیان، فراکسیون‌هایی در درون خود حزب کمونیست، کادرهای انقلابی قدیمی از تروتسکی تابوخارین و کامنف و زینوویف همراه میلیون‌ها شهروند روسی و ملیت‌های گوناگون به قتل رسیدند. تجربه‌های رقت‌بار انقلاب فرهنگی چین، نسل‌کشی‌های پل‌پت، دیکتاتوری موروثی کره نیز به خوبی نشان داده‌اند که چه مخاطره‌ی عظیمی در همین مفهوم به ظاهر ساده‌ی دیکتاتوری پرولتاریا نهفته است. مفهومی که لویی آلتوسر فیلسوف عضو حزب کمونیست فرانسه آن را مفهومی علمی خواند که کنار گذاشتن آن در برنامه‌ی حزب در ادامه در صفحه ۱۰

سندیکالیسم در دوران جهانی شدن

ماشالله رزمی

جنبش سندیکایی به دنبال یک دهه رکود بار دیگر به طور جدی مطرح شده و همه سندیکاهای بزرگ به بازسازی و گسترش ارتباطات خود پرداخته‌اند. فعال شدن سندیکاهای نه به صورت سازماندهی اعتصابات بلکه به شکل حضور موثر در گردهمایی‌های ملی و بین‌المللی و همکاری با شکل‌های دموکراتیک نمود پیدا می‌کند. بعد از انحلال اتحاد شوروی و تغییر سیستم کشورهای سوسیالیستی سابق سندیکاهای چپ که ستون فقرات جنبش سندیکایی بودند دچار بحران سیاسی و ایدئولوژیک شده بودند و کمپانی‌های بزرگ در کشورهای صنعتی با استفاده از انفعال نیروهای چپ سیاست ضد سندیکایی خود را تشدید کرده بودند و به بهانه‌های مختلف فعالین سندیکایی را اخراج می‌کردند که به عنوان مثال از کمپانی‌های اتومبیل‌سازی پژو و رنو فرانسه می‌توان نام برد که اکنون به تدریج از سیاست اختناق سندیکایی فاصله می‌گیرند.

دفتر مرکزی فدراسیون جهانی سندیکایی در پراگ تعطیل شده بود و امکانات تبلیغی و ارتباطی آن بین رفته بود. سندیکاهای قدرتمند غربی هم فعالیت بین‌المللی خود را کاهش داده بودند و علیرغم حفظ تشکیلات و سازماندهی اعتصابات طولانی نیروی زیادی از دست داده و به شدت تضعیف شده بودند تا آنجا که بعضی از جامعه‌شناسان و محققین غربی از جمله آلن تورن جامعه‌شناس معروف فرانسوی از مرگ سندیکالیسم سخن به میان آوردند و آن را ناشی از پیدایش و رشد فردگرایی جدید در جوامع غربی دانسته که تمایلی به هویت‌یابی جمعی در احزاب و سندیکاهای راندارد و بیشتر به کارهای فرهنگی و شرکت در حرکات خودجوش با هویت فردی گرایش دارد. همچنین از بین رفتن الگوی سیستم شوروی حکومت و تغییر وضعیت اقتصادی و هویت اجتماعی طبقه‌های جدید در فرهنگ مارکسیستی «پروتلاریا» نامیده می‌شود از علل دیگر ضعف سندیکاهای ذکر می‌شود.

می‌توان گفت که دهه آخر قرن بیستم دهه وداع با سندیکاهای ایدئولوژیک بوده که وجه مشخص آن‌ها مبارزه با امپریالیسم بود. از طرف دیگر همین دهه را باید دوران پیدایش عرصه جدید مبارزات سندیکایی یعنی مبارزه با وجود منفی جهانی شدن داشت.

روند جهانی شدن در عصر انقلاب انفورماتیک و پیدایش شهرانهایی اطلاعاتی که اصطلاح دهکده جهانی را متداول کرد همراه با جهانی شدن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و پذیرش ارزش‌های عموم بشری شکل جدیدی مبارزه سندیکایی را طلب می‌کرد که از کادر خواسته‌های صنفی صرف خارج و مطالبات اجتماعی، اصلاح مناسبات شمال و جنوب و مبارزه با الودگی محیط زیست را هم‌زمان با خواسته‌های صنفی طرح بکند تا پذیرش توده‌ای داشته باشد. اکنون بسیاری از سندیکاهای قدرتمند اروپایی از آن جمله کنفدراسیون عسومی کارگران فرانسه (C.G.T) سیاست روشن برای مبارزه با جهانی شدن نولیبرال دارند.

مراکز کی گلوبالیزاسیون را هدایت می‌کنند بعد از ۱۱ سپتامبر آشکار ساخته‌اند که به طور جدی قصد دارند با مخالفین جهانی شدن در عرصه اقتصادی، ایدئولوژیک و نظامی مبارزه کنند. نبرد اقتصادی توسط صندوق بین‌المللی پول بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت از سال‌ها پیش شروع شده است. نبرد ایدئولوژیک توسط: بنیاد ارث، انستیتوی کارخانجات آمریکا و انستیتوی کاتو که مراکز تحقیقاتی مجهز و معروفی هستند و رسانه‌های بین‌المللی نظیر CNN تایمز مالی، وال‌استریت ژورنال و اکونومیست که در سراسر جهان به اقتصاددان‌ها خط می‌دهند انجام می‌گیرد و سرکوب نظامی نیز اکنون به وسیله ماشین جنگی آمریکا و متحدین نزدیکش پیش برده می‌شود. جهانی‌سازی و جهانی شدن اکنون نه در نقاط خاص بلکه در تمام قاره‌ها و در همه کشورها به اشکال متفاوت صورت می‌گیرد و سندیکاهای اروپایی از دهه گذشته به درستی متوجه شدند که گلوبالیزاسیون جنبه‌های مثبت و منفی دارد و آنچه که باید هدف مبارزه سندیکایی باشد جهانی شدن نولیبرال است که بدون توجه به نیازهای حیاتی دوسوم ساکنان کره زمین در جهت تخریب محیط زیست و متلاشی کردن اقتصاد کشورهای فقیر پیش می‌رود.

بنابراین گسترش ارتباطات بین‌المللی سندیکایی و ایجاد مرکز هماهنگی جدید ضروری بود و تمام سندیکاهای بزرگ کشورهای صنعتی به دنبال امکان و شرایط

مناسب بودند تا مرحله جدید مبارزاتی خود را در سطح جهانی پایه‌ریزی بکنند.

در این رابطه پیدایش «جنبش و مخالفت با جهانی شدن» در سوم دسامبر ۱۹۹۹ در سیاتل آمریکا نقطه عطفی برای فعال‌تر شدن جنبش‌های اجتماعی در کشورهای صنعتی محسوب می‌شود و از آن تاریخ به بعد این جنبش رشد کرده و تقریباً هر نشست سران کشورهای صنعتی یا اجلاس‌های سازمان جهانی تجارت با اعتراضات و تظاهرات خشن و گاه‌گاه خونین مخالفین جهانی‌سازی مواجه شده است که درگیری‌های شدید بین پلیس و تظاهرکنندگان در بلژیک، سوئد و ایتالیا از آن‌جمله بوده‌اند. سندیکاهای و تشکلهای غیردولتی که بعد از سیاتل پیوند خود را محکم کرده بودند نمی‌توانستند فقط از طریق تظاهرات و درگیری با پلیس خواسته‌های خود را برآورده سازند و می‌بایست طرح مشخص و موردپسند و قبول عموم برای ادامه کار داشته‌باشند که بعد از درگیری خونین تظاهرکنندگان و خشونت عریان پلیس در جناح ایتالیا به طور جدی بحث راسیونالیزاسیون اعتراضات جریان داشت تا اینکه وقایع ۱۱ سپتامبر به طور موقتی جنبش مخالفت با جهانی شدن را دچار رکود ساخت. شوک حاصل از تخریب برج‌های دوقلو و انزجار جهانی از عملیات تروریستی و همدردی عسومی با آمریکا که پرچمدار جهانی شدن نولیبرال می‌باشد موجب شد تا مطبوعات طرفدار جهانی شدن پایان جنبش مخالفت با جهانی شدن را اعلام نمایند. ولی سواستفاده نیروهای جنگ طلب از موقعیت پیش‌آمده و تصویب قوانین زمان جنگ و یورش به نهادهای مدنی موجب شد که تمام نیروهای صلح‌دوست و ترقی‌خواه به اعتراض برخیزند و نشست پیش‌بینی شده در پورتو آلگوره برزیل جنبش مخالفت با جهانی شدن نولیبرال را در شکل و محتوای جدید و بسیار قدرتمندتر از پیش به نمایش کشیدند.

ALTRMONDILASATION) یعنی آلترناتیو جهانی شدن نولیبرال نامیده. عنوان رسمی گسرودهای پورتو آلگوره (FORUM MONDIAL) (همایش اجتماعی جهانی) می‌باشد و تمام نیروهای چپ و فعالین اجتماعی را گرد هم می‌آورد و به درستی «جامعه مدنی جهانی» معرفی شده است.

دومین گردهمایی پورتو آلگوره یک سال بعد از اولین گردهمایی از ۳۱ ژانویه تا ۵ فوریه ۲۰۰۲ ادامه داشت و بیش از هشتاد هزار نفر را گرد هم آورد و بسیار موفق و یک گام جدی در اعتدال جنبش‌های اجتماعی بوده که به طور آشکار ادعاهای مرگ سندیکالیسم و مرگ جنبش مخالفت با جهانی شدن نولیبرال را مردود ساخت و برعکس نوزایی و قدرت‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید را اعلام کرد.

پیوند جنبش مخالفت با جهانی شدن نولیبرال با سندیکاهای قدرتمند هویت تازه‌ای به این جنبش وسیع داده است و هر چه رابطه سندیکاهای با سازمان‌های غیردولتی در درون جنبش محکمتر شده مواضع آن روشن‌تر و منطقی‌تر می‌شود و تکیه گاه تمام جنبش‌های عدالت‌خواه سوسیالیست در سراسر جهان می‌شود. از سوی دیگر سندیکاهای متاثر از انرژی تازه‌ای که جنبش آزاد کرده است فعال‌تر شده و دیدارها و تبادل تجربیات را افزایش داده‌اند و سندیکالیسم وارد فاز جدیدی شده است و باید جهانی عمل بکند.

اکنون کاپیتالیسم در جهان سوم بدون در نظر گرفتن سازمان اجتماعی کار گسترش می‌یابد مثلاً در هند هفتاد درصد کار به صورت غیررسمی می‌باشد و در کارهای غیررسمی محترمترین شکل وجود ندارد. مساله کلیدی در این جوامع این است که تمام کارگران کارمندان دارای قرارداد رسمی کار و برخوردار از حقوق تاسمین اجتماعی باشند. تجربه کمیته‌های کارخانه که در کشورهای اروپایی موفق هستند می‌تواند در سطح جهانی مفید باشد.

از جنگ جهانی دوم به بعد سندیکاهای سازمان بین‌المللی کار خواستار دخالت کارگران چندملیتی بودند و اکنون برای سندیکاهای وقت برآورده شدن این خواسته فرارسیده است. حفظ ثروت‌های ملی و جلوگیری از آلودگی محیط زیست نیز برای کارگران و تمام جامعه حیاتی است و از این به بعد سندیکاهای سازمان‌های غیردولتی نمی‌خواهند اجازه بدهند که شرکت‌های فراملی ثروت‌های ملی را غارت کنند و محیط زیست را تخریب نمایند. در همین

ادامه از صفحه ۱

خشتی نگه‌داشتن دولت‌های عرب در قبال این نقشه، نیازمند آرامشی موقت در خاورمیانه است، اما همه شواهد حاکی از آنست که این هدف، فعلاً آن قدر عاجل نیست که اتحاد استراتژیک آمریکا و اسرائیل را تحت الشعاع قرار دهد. آرامشی که جرج بوش در فلسطین می‌خواهد، آرامش زیر سرنیزه سربازان اسرائیلی یا در تداوم تهدید دائمی اشغال مجدد از سوی ارتش اسرائیل است. اهانت‌های مکرر مقامات آمریکا و در رأس آنان جرج بوش به یاسر عرفات، که تنها کسی است که می‌توان با او به عنوان نماینده فلسطینیان مذاکره کرد، بسیار پرمعناست؛ آمریکایی‌ها از این طریق به فلسطینی‌ها و همه دنیا فهمانده‌اند که برای مردم فلسطین، حقوق یک ملت حاکم بر سرنوشته خویش را قائل نخواهند شد حداکثر حقوقی که در پروژه خاورمیانه‌ای بوش برای فلسطینی‌ها در نظر گرفته شده است نیز از زندگی در زیر بار تحقیر و وابستگی مداوم به اسرائیل فراتر نمی‌رود. فلسطینی‌ها که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها می‌خواهند، از استقلال واقعی محروم خواهد بود و حکم یک حاشیه امنیتی برای اسرائیل را خواهد داشت و صد البته که میلیون‌ها فلسطینی آواره در اردن، لبنان، مصر و سایر کشورهای عربی حق بازگشت به خانه و کاشانه خویش را نخواهند داشت و کماکان محکوم به زندگی در فلاکت‌آلودگاه‌ها و به عنوان شهروندان درجه دوم خواهند بود. بدین منظور است که به مرگ شارونی گرفته‌اند تا مردم مصیبت دیده فلسطین به تب چند هفته‌است در شونده. کشتاری که اسرائیل چند هفته‌است در مناطق اشغالی به راه انداخته است، این هدف را دنبال می‌کند که به فلسطینی‌ها بفهماند هرگونه مقاومت در برابر اراده مشترک اسرائیل و آمریکا محکوم به شکست است. شارون برای درهم شکستن ایستادگی فلسطینی‌ها، یکسره به راه حل نظامی روی آورده است و این تصمیم، نمی‌تواند بدون چراغ سبز واشنگتن به اجرا درآمده باشد.

در این روزها رسانه‌های غربی پر از اظهار نظرها و تفسیرهای کسانی است که جنگ جنایتکارانه شارون در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه را به بهانه مبارزه اسرائیل با تروریسم و به منظور تضمین بقای خویش توجیه می‌کنند. گویی چند مبعوض گداری انتحاری قادر است اسرائیل را ندادن مبلغ، این تنها قدرت اتسی خاورمیانه را که این روزها همچنان از آمریکا کمک نظامی دریافت می‌کند، به طور جدی مورد تهدید قرار دهد و گویی لشکرکشی به شهرهای فلسطین، آن دسته از جوانان این ملت را که نامید از همه جهات و جهانبانان، به کام مرگ می‌شتابند و با خود چند اسرائیلی را همراه می‌برند، از این اقدام منصرف خواهد کرد یا امکانات بسیار محدودی را که برای چنین کاری لازم است، از میان خواهد برد. بی‌عدالتی را بین تکجاست که تصمیم رسمی یک دولت برای نابودی جمعی شماری زیاد از مردم فلسطین را هم ردیف پارهای حرکات تروریستی که بارها از سوی یاسر عرفات محکوم شده است، قرار می‌دهند و ظیفته از یکسان بودن رفتار شارون و عرفات سخن می‌گویند، یا بدتر از آن، در این نبرد نابرابر جانب ستمگر را می‌گیرند. آنها از یک سو از عرفات می‌خواهند زیر آتش نیروهای اسرائیلی، زیر بار توجیه جنگ جنایتکارانه شارون تحت عنوان مبارزه با تروریسم بروند، و از سوی دیگر خود، بر قربانی شدن هزاران افغان بر اثر بمباران اخیر آمریکا چشم فرو می‌بندند. اگر قرار باشد هدف سرنگونی طالبان، وسیله‌ای مانند کشتار غیرنظامیان در بمباران افغانستان را توجیه کند، اگر قرار باشد دنیا به فرو ریختن هزاران تن مواد منفجره بر سر مردم صربستان توسط آمریکا و متحدانش، به چشم ضروریات جنگی عادلانه بنگرد، اگر بناست خراب کردن خانه‌های فلسطینیان بر سر آنان و افکندن اجسادشان در گورهای دسته جمعی، مبارزه ضدتروریستی نام بگیرد، چه کسی حق دارد از فلسطینی‌ها بخواهد از هدف قراردادن غیرنظامیان اسرائیلی خودداری کنند؟

با تداوم جنایات شارون، با نابودی عملی تشکیلات خودگردان فلسطینی و دستگیری هزاران نفر از کارکنان آن و غیرنظامیان فلسطینی توسط اسرائیلی‌ها، شمار هر چه بیشتری از فلسطینی‌ها به گمشدگان جنگ به داخل خاک اسرائیل، به عنوان تنها وسیله‌ای که در این جنگ نابرابر برای آنها باقی مانده است می‌نگرند و حاضرند خود نیز به کام نابودی روند تا لشکرکشی جنایتکارانه ارتش اسرائیل بی‌پاسخ نماند. شارون و بوش نمی‌توانند از مسئولیت افزایش شمار فلسطینی‌هایی که چنین می‌اندیشند و چنین عمل می‌کنند، شانه خالی کنند. سنج‌گردن بمب در شهرهای اسرائیل، جنایت است، اما جنایتی است که محکوم کردن یکجانبه آن، بدون محکوم کردن

آمریکا دست شارون را در کشتار فلسطینی‌ها باز گذاشته است

جنایاتی بسیار بزرگتر که بیش از نیم قرن است اسرائیلی‌ها علیه مردم فلسطین مرتکب شده اند و می‌شوند، امثال شارون را در تداوم مشی ضدبشری خود گستاخ‌تر خواهد کرد. جنگ جنایتکارانه شارون و حمایت بی‌شرمانه دولت آمریکا از آن، مصایبی بزرگ را به مردم فلسطین تحمیل کرده است و بی‌شک، این مردم قربانیان اصلی این فاجعه‌اند. اما علاوه بر این، یک نتیجه دیگر این جنگ مورد توجه ما ایرانیان قرار گرفته است، و آن، تأثیر بسیار مخرب آن بر وضعیت مبارزه آزادیخواهان ترم ایران است. قبل از سخن‌گفتن بوش از «محور شرارت» که مضمون آن تا هنگام لشکرکشی شارون به مناطق خودمختار، طی موضوع‌گیریهای متعدد مقامات آمریکایی تکرار شد و تا حد تهدید حمله اتمی به ایران نیز تسخیر گردید، جنبش تحول‌طلبانه ایرانیان، دشمنان سرسخت آزادی در حکومت جمهوری اسلامی را منزوی‌تر از هر زمان دیگری کرده بود. رسوایی‌های مالی بیسابقه‌ای که از جمله با محاکمه شهرام جزایری همراه بود، بخش قیلم تکان دهنده شکنجه در جریان یک بازجویی و عقب‌نشینی مفتضحانه خامنه‌ای در جریان بازداشت نماینده همدان، از جمله رویدادهای نیمه دوم سال ۱۳۸۰ بود که امید به قرار گرفتن مخالفان سرسخت تحول در موضع تدافعی را ایجاد می‌کرد. اما با تحولات بین‌المللی پیرامون ایران، به ویژه نطق «محور شرارت» بوش و جنگ فلسطین، گویی جان تازه‌ای در کالبد بارگاه فقاقت در ایران دمیده شد. اصلاح‌طلبان حکومتی، تعهد به مواضع خود به مردم مبنی بر دفاع از حقوق آنان در برابر یورش محافظه کاران را فدای همبستگی «ضداستکباری» و «ضد صهیونیستی» با جناح فقاقتی حکومت کردند و بحران فلسطین، بن بست سیاسی موجود در داخل کشور را تحت‌الشعاع قرار داد. خامنه‌ای و شرکا، باید ممتون شارون و بوش باشند که لااقل فعلاً، آنها را از مخمصه‌هایی که دچارش بودند نجات داده‌اند اکنون محافظه کاران در حکومت ایران، از آب گل آلود ماهی می‌گیرند و خود را نه تنها به عنوان مدافعان حاکمیت ملی ایران در برابر تهدید آمریکا، که علاوه بر آن به عنوان طرفداران انتحاری علیه غیرنظامیان اسرائیلی را تشویق می‌کنند. تندروترین دشمنان سپیکار آزادیخواهان مردم ایران، مانند گردانندگان روزنامه کیهان، پیوسته به عرفات، نماینده قانونی مردم فلسطین دشنام می‌دهند و بدین ترتیب عملاً در کنار شارون قرار می‌گیرند که می‌خواهد عرفات را از صحنه حذف کند. بخشی از مسئولیت پیدایش این فضای سیاسی نامطلوب در کشور ما، بر عهده دولت‌های آمریکا و اسرائیل است که با اقدامات اخیر خود، لطماتی بزرگ به جنبش آزادیخواهی در ایران زده‌اند.

محکوم‌کردن جنایات دولت شارون و نیز رجزخوانی بنیادگرایی مانند طرفداران ولایت فقیه در ایران، برای دفاع از حقوق پایمال شده مردم مظلوم فلسطین لازم است، اما کافی نیست. امروز مقابله مؤثر با بی‌عدالتی دهشتناکی که بر مردم فلسطین روا می‌دارند، مستلزم کشاندن مبارزه از عرصه نظامی به عرصه سیاسی است. یعنی همان چیزی که امثال آریل شارون می‌کوشند با تمام قوا مانع آن شوند همبستگی فعال با مردم فلسطین به معنای دفاع از حقوق آنان در افکار عمومی و مقابله با تبلیغات جهان گستری است که شارون و عرفات را در کنار هم قرار می‌دهد. یاسر عرفات، در سالهای اخیر همه تلاش خود را وقف پیشبرد مبارزه ملی فلسطینی‌ها در عرصه سیاسی و دیپلماتیک کرده است و هر نقض و کاستی که در این سیاست او هم بوده باشد، در میان فلسطینیان هیچ سیاست و مشی آلترناتیوی که برای این ملت، چشم انداز بهتری را به ارسمغان آورد، دیده نمی‌شود. بیپوده نیست که طبق برآوردها و نظرسنجی‌ها، اکثریت قریب به اتفاق مردم فلسطین، عرفات را نماینده و رهبر خود می‌دانند. وظیفه دیگران، نه تعیین تکلیف برای فلسطینی‌ها، که حمایت مادی و معنوی بی دریغ از نماینده قانونی آنان است. امروز اکثریت قریب به اتفاق نیروهای آزادیخواه و دمکرات فلسطینی از سایر ملل انتظار دارند که وهله اول از حقوق ملی فلسطینی‌ها و نمایندگی قانونی آنان دفاع کنند. باید به این انتظار، پاسخ مثبت داد. وظیفه آزادیخواهان و دمکرات‌های ایرانی نیز اعلام همبستگی با رهبری عملاً موجود فلسطینی‌ها و اعمال فشار بر حکومت ایران است که صرفاً و انحصاراً از همین رهبری موجود، حمایت سیاسی و اقتصادی به عمل آورد و با خودداری از ماجراجویی‌های نظامی مانند ارسال اسلحه، بهانه به دست شارون ندهد. با ارائه طرح امیر عبدالله ولیعهد عربستان، مبنای سیاسی مناسبی برای حمایت از فلسطینی‌ها وجود دارد که باید مورد حمایت دولت ایران نیز قرار گیرد.

نقدی بر یک ارزیابی از جنبش اصلاحات

بهروز خلیق

این نظر که بخشی از جنبش اصلاحات در حال پیشروی و تعمیق است و بخشی از آن در بن بست قرار گرفته است، به جهت آنچه گفته شد، منطقی نمی‌باشد. کشیدن چنین مرزهایی در درون جنبش اصلاحات امری است غیرعلمی و عامیانه.

اگر جنبش اصلاحات در «پایین» در حال پیشروی و تعمیق است، باید امیدوار بود. چرا که اهداف این جنبش دگرگونی در ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه است. و اگر جنبش اصلاح طلبی در «بالا» به بن بست برآمده است، این امر در ارتباط با کلیت جنبش است. چرا که جنبش اصلاح طلب هدایت‌گر این جنبش است، پیشروی و تعمیق جنبش اصلاحات و یا شکست و بن بست آن نیز به کل جنبش برمی‌گردد نه به یک مولفه آن.

ارزیابی از کلیت جنبش اصلاحات متمایز از بررسی دو وجه این جنبش و مناسبات بین آن دو در مراحل مختلف است. می‌توان بین دو وجه جنبش پیوند تنگاتنگ وجود داشته باشد (انتخابات دوم خرداد و دوره ششم مجلس شورا) و یا به تدریج بین آن دو فاصله بیفتد و سرانجام به گسست منجر گردد. در چنین حالتی عمر جنبش اصلاحات پایان یافته است.

عملکرد اصلاح طلبان حکومتی موجب شده است که بین آنها و نیروی اجتماعی جنبش فاصله بیفتد. انتخابات ۱۸ خرداد نشان داد که بخش قابل توجهی از نیروهای اجتماعی جنبش اصلاحات امید خود را نسبت به توانایی اصلاح طلبان حکومتی برای پیشبرد اصلاحات از دست داده‌اند. اگر اصلاحات راه خود را نگشاید و رکود آن به درازا کشد، این احتمال وجود دارد که پایه اجتماعی جنبش اصلاحات اعتماد خود را تماماً نسبت به اصلاح طلبان حکومتی از دست داده و بین آن دو گسست بوجود آید. این امر مدتهاست که شروع شده است. در صورت تسامح آن، اصلاحات اصلاحات به شکست کشیده خواهد شد. ولی این روند به اتمام خود نرسیده و صحبت از شکست جنبش اصلاحات در حال حاضر ارزیابی زودرسی است. هنوز امکانات قابل توجهی وجود دارد که اگر به کار گرفته شود، می‌تواند راه اصلاحات را بگشاید.

بنابراین آن دیدگاهی که با تکنیک اختیاری یک وجه از جنبش اصلاحات از کل آن، می‌خواهد به ارزیابی آن بنشیند، بخاطر شیوه برخورد غیرعلمی قادر به تبیین دقیق و واقعی جنبش اصلاحات نخواهد شد و خط مشی کار ساز و موثری را اتخاذ نخواهد کرد.

ارزیابی از جنبش اصلاحات یکی از موضوعات بحث و مشاجره بین نیروهای سیاسی کشور و از جمله گرایش‌های سیاسی در سازمان ما است. ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد که می‌توان آنها را کمابیش در سه محور زیر خلاصه کرد:

۱ - جنبش اصلاحات علیرغم فرود و فرازها در حال پیشروی است.

۲ - اصلاحات در «پایین» تعمیق یافته ولی در «بالا» به بن بست رسیده است. به بیان دیگر «اصلاح طلبی حکومتی» شکست خورده ولی جنبش اصلاحات در «پایین» در حال پیشروی است.

۳ - اصلاحات به سد ساختار سیاسی ولایت فقیه برخورد کرده و به رکود گراشیده است. ولی مولفه‌های اجتماعی و سیاسی آن همچنان پایرجاست. با تدوین استراتژی کارا و با تکیه بر نیروی اجتماعی جنبش، باید کوشید که راه تداوم اصلاحات گشوده شود.

تاکید این نوشته بر ارزیابی دوم است که بلحاظ متدیک دارای اشکالات فراوانی است که به آن پرداخته خواهد شد. اما لازم است ابتدا به یک وجه کلی جنبش اصلاحات اشاره شود.

جنبش اصلاحات حاصل دو فرایند در «پایین» و «بالا» بود. فرایندی که در «پایین» پدید آمده بود، برخاسته از نیاز عمیق جامعه ما به تحول و حاصل تغییرات ساختاری و عملکرد جمهوری اسلامی بود. تحولات فکری - سیاسی در جناح موسوم به «خط امام» از سال ۶۸ تا ۷۶ و باور یافتن نیروی جوان این جناح به ضرورت توسعه سیاسی، فرایندی بود که در «بالا» شکل گرفته بود.

این دو فرایند در دوم خرداد در هم آمیخته و جنبش واحدی را پدید آوردند. لذا نستوان جنبش اصلاحات را با یک وجه آن تعریف کرد. جنبش اصلاحات به جهت پیوند خوردن این دو فرایند دارای ویژگی‌هایی است که آنرا از سایر جنبش‌ها متمایز می‌سازد.

از دیگر ویژگی‌ها در دوم خرداد و انتخابات بعدی در جامعه مشاهده شد: بی‌جای جناحی از حکومت با نیروهای سیاسی غیرحکومتی در می‌آمیخت جنبش دیگری با مشخصات متفاوت از جنبش اصلاحات زاینده میشد. اما اختناق حاکم بر کشور و عدم حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی غیرحکومتی، امکان پیوند خوردن خواست مردم برای ایجاد تحولات در حیات سیاسی کشور با دگراندیشان را از بین برد. ولی تحول‌خواهی مردم با اصلاح طلبی جناحی از حکومت در هم تنیده شد و جنبش اصلاحات را شکل داد.

در عین حال باید گفت که جنبش اصلاحات متمایز از اصلاحات از «بالا» است که برخی حکومتگران در مواقعی مصلحت را در آن می‌بینند که برای ادامه حیاتشان و یا غلبه بر بحران به آن دست بزنند. در اتحاد شوروی سابق اصلاحات «پروستریکا» از «بالا» شروع شد. عده‌ای از دولتمردان خطر فروپاشی نظام را دریافتند و برای اجتناب از آن به اصلاحات روی آوردند. اگر در جمهوری اسلامی جناحی از حکومت به اصلاحات روی می‌آورد می‌توانستیم از اصلاحات با مفهوم متداول آن صحبت کنیم. ولی حض و خودجوش و فعال مردم در انتخابات و حمایت وسیع آنها به اصلاحات خصلت جنبشی بخشید. حرکت برآمده از دوم خرداد نه یک رفرم سیاسی بلکه یک جنبش اجتماعی است.

بنابراین کاربرد واژه «اصلاح طلبی حکومتی» با مشخصه‌های جنبش اصلاحات هم خوانی ندارد. زمانی این واژه مفهوم داشت که اصلاحات همانند «انقلاب سفید» شاد و «پروستریکا» ی گورباچف از «بالا» شروع شده و نیروی اصلی پیش‌برنده آن حاکمیت و یا جناحی از آن می‌بود. در چنین حالتی اگر اصلاحات به سد و مانع برخورد می‌کرد و قادر به پیشروی نبود، می‌توانستیم از شکست یا «بن بست» اصلاح طلبی حکومتی سخن به میان آوریم.

و اما در مورد ارزیابی از جنبش اصلاحات، جنبش اصلاحات یک کلتی را تشکیل می‌دهد.

بحران هویت

دانش باقریور

تو ببیندیشند».

ویژگی دیگر بنیان‌گذاران سازمان پیرامون مارکسیسم سنتی، انتقادی اندیشیدن آنها بود. چنین تفکری طبیعتاً مخالف دگماتیسم است، زیرا که تفکر انتقادی توانان با نقد همراه است.

منتهی پویایی فداانسان در برخورد با همه پدیده‌ها دقیقاً از این رو بود، و عاقبت بدان منجر شد که جوهره منطقی پوزیتیویسم چپ را درون این جنبش تقویت سازد.

عقلی که روشنگر است و به غارت نرفته است می‌تواند حرمت و جایگاه انسان و آمل‌های وی را حفظ کند، تلاش رفتاری ما تماماً در این جهت بود، یعنی تلاش و علاقه به فردای بهتر که در آینده ما قرار دارد و آن آرزوی بلندی بود که بنیان‌گذاران سازمان دانما برایش مبارزه کردند، روشنگری و نقد کردند و با هرگونه تلاشی که قصد داشت ذهن پرسشگر و افق روشنگری آنان را در این مسیر قطع کند به مبارزه برخاستند.

متأسفانه سازمان با پیشبرد مشی مسلحانه همه رهبران کارآمد خود را از دست داد و بهای سنگین برای این سبک از مبارزات خطرآفرین پرداخت کرد، تا جایی که بعدها هیچ‌یک از این عزیزان شاهد انقلاب غرورآفرین بهمن ۵۷ نبودند. فقدان این رفقا و قطع مبنای فکری و خلاقانه آنها، در صورت برداری‌های ساختاری و تبدیل آن به مشی و تئوری مستقل، از جمله عوامل اساسی بحران و فقر نظری در سازمان ما، پس از وقوع انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی بشمار می‌رود.

پیامدهای ناگوار این دوران، ابتدا بیشترین لطمه را به استقلال نظری سازمان وارد آورد، و در یک پروسه کوتاه، مجموعه ارزش‌ها و فعالیت‌های تاریخاً شکل گرفته سازمان را در عرصه «هویت سیاسی» و «استقلال نظری» متوقف ساخت و به تدریج و مرحله به مرحله سازمان را در حلقه مدافعین و پیروان تفکر سنتی رایج از مارکسیسم در آورد. عدم مدیریت و ضعف تئوریک به تشدید مسائل یاد شده کمک کرد و سازمان را به مصرف‌کننده دست دوم تئوری ناکارآمد و غیرپویای راه رشد غیرسرمایه‌داری مبدل ساخت.

پیشبرد این روش در سیاست به اندیشه «تعقل گرایی» نقطه پایان گذاشت و در مقابل «سنت گرایان» را که چندان به عقل بهایی نمی‌دهد جایگزین آن ساخت.

به جرئت می‌توان گفت که یکی از عوامل اصلی توقف پویایی و خلاقیت سازمان، چیرگی تفکر «سنت گرایی» بر کلیه ارگان‌های آن بوده

اکنون که ما در کنگره هفتم حضور یافته‌ایم، سازمان دوران سی سالگی خود را با فراز و فرودهای بسیار پشت سر گذارده است و در طی این سال‌های پر درد و رنج، بنا به بضاعت و درک خویش از جهان و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، به تدوین مداوم خط مشی سیاسی خود پرداخته است.

در پیچ و خم‌های این راه پر سنگلاخ، جان عزیز بهترین و فداکارترین رفقای ما برای نیل به سعادت و بهروزی مردم و آبادی این مرز و بوم فداگشته است.

حال که به این پروسه نسبتاً طولانی، بویژه به دوران پس از انقلاب ۵۷ نظر می‌افکنیم و به مرور رویدادها و حوادثی که از سر گذرانده‌ایم می‌نشینیم، نقش درخور و تأثیری شایسته از خویش برجای نمی‌بینیم. اگر چه نقش و عوامل دیکتاتوری و استبداد در این راه بسیار بوده است، اما عوامل و ضعف‌ها و نارسایی‌های درونی ما نیز قابل کتمان نیست، و نباید چشمان خود را بر سر روی ضعف‌ها، کمبودها و نابسامانی‌های درونی خویش ببندیم، و همه مشکلات را یکجا به استبداد و رقبای خود مرتبط سازیم. از همین رو برای شناسایی و تبیین ناکامی‌های سیاسی و برنامه‌های لازم است که نگاهی فشرده به مؤلفه‌های تاریخی و تحولات سیاسی و اجتماعی خود داشته باشیم.

تلاش رفقا جزئی، احمدزاده، پویان، ضیاء ظریفی و مؤمنی در کسب هویت چپ مستقل و تدوین مشی سیاسی نوین به هیچ یک از عزیزان حاضر پوشیده نیست، تأثیر کار مستقل نظری و تئوریک این رفقا، نه تنها فرایند سیاست‌های سازمان را پی‌ریزی کرد، بلکه بر دیگر گرایش‌ها و محافل مستقل مارکسیستی نیز تأثیر گذارد و سبب ساز و بدعت‌گذار روشی نو در جنبش چپ ایران گردید، که خود نقطه عطفی در تشدید مبارزه در کشور بشمار می‌آید.

اما آنچه که در این برهه از تاریخ سازمان قابل تأکید و یادآور است، استقلال سیاسی و عدم باور به مشی و تئوری‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی، در روند مبارزات بنیان‌گذاران فداانسان خلق می‌باشد، که در افکار نسل آگاه و فریخته دهه‌های ۴۰ و ۵۰ از جایگاه ویژه و غیرقابل انکاری برخوردار است. از سوی دیگر، مبنای فکری و تولیدات اندیشه‌ای نخبگان سازمان در پرداختن به صورت‌برداری‌های جهان و پژوهش خلاقانه حول ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، به هویت نظری مستقل در حوزه تئوریک فراروئید و مرز سازمان را با اندیشه‌های سنتی و رایج ترسیم کرد.

بنیان‌گذاران سازمان مانع ابهام‌سازی‌ها، و تاریک‌اندیشی‌ها و آنچه که رادع فکر روشن می‌شد بودند، آنها با اتخاذ مواضع روشنگرانه به این گفته کانت عمل کردند، که گفت: «شجاع باش، که خود ببیندیشی و نگذاری دیگران بجای

سندیکالیسم در دوران جهانی شدن

ادامه از صفحه ۷

مردم و کارگران این کشورها به علت نبود نهادهای مدنی در مقابل سیاست‌های کارتل‌های بین‌المللی بسی‌دفاع می‌باشند. در گذشته اتحادیه‌ها در دولت ادغام شده بودند و با این که از ۱۹۹۱ به بعد رسماً مستقل شده‌اند ولی در عمل وابسته به سیستم حکومتی باقی مانده‌اند. سران این کشورها از یک طرف همه‌گونه امتیاز و امکانات برای جلب سرمایه‌های خارجی در اختیار کمپانی‌های چندملیتی می‌گذارند و از طرف دیگر کنترل سندیکاهای و سازمان‌های غیردولتی را در دست خود دارند و لذا اجازه عرض‌انداز و مبارزه به آن‌ها نمی‌دهند و میدان را برای یکه‌تازی انحصارات جهانی خالی نگه می‌دارند.

توجه کشورهای سوسیالیستی سابق به سندیکاهای و تشکل‌های صنفی با هر انگیزه‌ای که باشد می‌تواند قدم مثبت در آگاهی زحمتکشان این کشورها به منافع صنفی خودشان باشد. بی‌شک در دنیای جدید ساختن سندیکاهای ایدئولوژیک که تحت عنوان حفظ وحدت منافع طبقه کارگر هرگونه تنوع فکری و آزادی پیوستی و گسستن به سندیکاهای رانی کند امکان‌پذیر نیست و در جامعه‌ای که بهره‌کشی عریان وجود دارد سندیکای فرمایشی پذیرفته نخواهد شد.

در گردهمایی بین‌المللی سازمان‌های

خود و هم از طریق تشکل‌های وابسته به خود در پورتو آلگرو حضور یافته بودند. اما حرف اصلی را سندیکاهایی می‌زدند که پایگاه توده‌ای وسیع و اعتبار مبارزاتی جهانی دارند. نظیر اتحادیه سندیکاهای آفریقای جنوبی که قهرمان مبارزه با آپارتاید می‌باشد و اتحادیه سندیکاهای کره جنوبی که قبل از قانونی شدن میلیون‌ها کارگر را مخفیانه سازمان‌دهی می‌کرد. تجدید فعالیت سندیکاهای در عرصه جهانی، تشکل‌های سندیکایی کشورهای سوسیالیستی سابق را نیز به حرکت درآورد است و با می‌توان گفت که نیاز به بازسازی سازمان اجتماعی کار در این کشورها نیز احساس شده است. دولت چکسلواکی اخیراً موافقت خود را با بازگشایی دفتر فدراسیون جهانی سندیکایی (F.S.M) در پراگ اعلام کرد و بلافاصله بعد از همایش اجتماعی جهان در پورتو آلگرو یک کنفرانس بین‌المللی در مسکو که از طرف فدراسیون سندیکاهای روسیه و سندیکاهای کشورهای تازه استقلال یافته دعوت شده بود در روزهای هفتم و هشتم فوریه برگزار شود که هدف از آن فعال کردن سندیکاهای هماهنگی با جنبش سندیکایی جدید است. گفتنی است که بعد از تغییر سیستم کشورهای سوسیالیستی سابق و استقرار سیستم بازار آزاد، کمپانی‌های فراملی وسیعاً در این جوامع مستقر شده‌اند اما

غیردولتی و سندیکاهای در نقاط مختلف جهان متأسفانه جای تشکل‌های صنفی و مدنی ایرانی را خالی می‌بینیم. انزوای بین‌المللی جمهوری اسلامی و قوانین ناسازگار آن با معیارهای جهانی مردم ایران را در دوران پر تحول فعلی از حضور موثر در مراکز تحولات سیاسی و اجتماعی جهان محروم کرده است. هفتاد درصد اقتصاد ایران دولتی است و اکثریت بزرگی از کارگران و کارمندان ایران در بخش دولتی شاغلند و یا در نهادها کار می‌کنند که از ارکان حکومت اسلامی محسوب می‌شوند از طرف دیگر هر چه جنبش سندیکایی و صنفی جهانی پیش می‌رود و حقوق جدیدی برای زحمتکشان کسب می‌کنند، در ایران حقوق ناقص موجود هم از کارگران گرفته می‌شود که خارج کردن موسسات و کارخانجات که کمتر از پنج کارگر دارند از شمول قانون کار، از آخرین یورش‌های حکومت به حقوق کارگران است. کارگران ایران محروم از سندیکا و تشکل‌های صنفی مستقل گرفتار شکل خاص شوراهای اسلامی کار هستند که زیر نظر یک نهاد دولتی که خانه کارگر نام دارد اداره می‌شوند و در مقاطع مختلف به صورت درآوری از نیروی کارگران در کشاکش‌های جناحی درون حکومت اسلامی سوءاستفاده می‌شود. از این رو توجه به وضعیت نابسامان کار و کارگر در ایران می‌باید در دستور کار تمام کسانی باشد که برای دموکراسی و استقرار جامعه مدنی در ایران مبارزه می‌کنند.

است، که با گذشت زمان نه تنها کاهش نیافت بلکه رو به وسعت و گسترش نهاد. و بعدها نیز بعنوان تفکر و سیاست رسمی سازمان مبدل گردید. به گونه‌ای که تلاش‌های بازدارنده را در جهت کسب اندیشه مستقل، و بازسازی مبنای فکری امری مذموم تلقی می‌کرد و گرایش‌های را هم که از موضع «خرد گرایی» و «تعقل گرایی» به نوعی در صدد نقد این سیاست برمی‌خاستند، با اتهامات واهی و رفتار غیردموکراتیک منع می‌کرد و پس می‌زد. نتایج زیانبار این سیاست، به جایگاه روشنفکران و فرهنگ متعالی آن ضربات جدی وارد آورد و هر روز بیش از گذشته نقش و وزن آنان را در صفوف سازمان کاهش داد. بدون تردید سازمان در چنین شرایطی یکی از پرمخاطره‌ترین دوران رکود و افول سیاسی خود را پشت سر گذارد. بیان این مسائل از آن روست که تنها عوامل بیرونی، دیدگاه‌های رایج و مرسوم را بر ما تحمیل نداشتند بلکه در ابتدا فقر تئوریک و ضعف سیاسی دستگاه رهبری بعد از انقلاب، اسباب و علل پذیرش دیدگاه‌های سنتی را در سازمان فراهم آورد.

جدا افتادن کادر رهبری از فرهنگ نقد، کنکاش و خوداندیشی، زمینه‌های اصلی «بحران هویت» را در سازمان پدیدار ساخت و عاقبت به سیاستی انجامید که در تضاد با منافع مردم و مصالح ملی کشور قرار داشت. از آن زمان تاکنون محور فعالیت‌های سازمان بر مدار سیالیت و روزمرگی سیاسی قرار گرفته و کل سعادات و معیارهای سیاسی و مناسبات ارگان‌های داخلی بر مبنای آن تنظیم شده است.

رفقای عزیز و گرامی!

بیان این مسائل شاید بتواند ما را در کسب راه کارها و یافتن جایگاه واقعی یاری دهد. چارچوبی که در عرصه تئوریک، وضع فعلی ما را توصیف و تفسیر می‌کند، دارای اشکالات اساسی و ضعف‌های ساختاریند، زیرا که مقدمات از بار هویتی و آرمانی مشخصی برخوردار نیستند و به تبع آن فاقد سیمای سیاسی روشن هستند و همچنان از گسست‌های فرهنگی و معرفتی در رنجند. از این رو نحله فکری چپ که پس از مشروطه بیشترین تأثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور برجای گذاشته است، اگر جایگاه و تعلق اجتماعی خویش را به صورت شفاف و مستقل بیان نازد، با کلان‌نگری برای حل معضلات اساسی جامعه چندین طرح بنیادی و کارشناسی شده در دست نداشته باشد و در کنار آن مداوماً به نقد جدی و ساختاری نظام استبدادی موجود نپردازد و نظام متعارف و سکولار مورد نظرش را با صراحت در افکار عمومی مردم ترویج ننماید و آنچه را که لازم است مداوماً در طرح سیاست‌های خود جلوه ندهد، نباید در چشم‌اندازهای آینده، انتظاری از اقبال عمومی مردم به سوی خویش داشته باشد.

نامه به مسئولین

نشریه شهروند

ادامه از صفحه ۵

((سخت‌خوانی برخی از سخنرانان)) و ((بحث‌های پراکنده حاشیه کنگره)) استوار می‌کند و به این ترتیب این تداعی را برمی‌انگیزد که گویا اصطلاحات اولتراچپ و اولتراراست انتساب گرایش‌های درون سازمان بیکدیگر و نیز به جنبه مشارکت، بوده‌اند. ارزیابی هیچ‌یک از گرایش‌های درون سازمان، از دیدگر گرایش‌ها مطلقاً چنین نیست و برای گزارشگر آن نشریه هم دشوار نبود که در خلال ۴ روز حضور در کنگره این واقعیت را دریابد.

در گزارش دفتراروپایی آن نشریه نکات تصحیح‌پذیر دیگری نیز وجود دارند. از پرداختن به آنها پرهیز می‌کنیم و برای اطلاع تفصیلی از کنگره هفتم به گزارش کنگره، که در روزهای آتی انتشار خواهد یافت، ارجاع می‌دهیم. لطفاً نسبت به درج این نوشته در صفحه و ستون مناسب در شماره آتی نشریه شهروند اقدام کنید.

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فداانسان
خلی ایران (اکثریت)
۹ آوریل ۲۰۰۲

کنگره هفتم گامی در جهت علنیت

مریم سلطوت

کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، کنگره بحران!

میله محمدی

کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در تاریخ ۳۱ مارس تا ۲ آوریل در شرایطی برگزار شد که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و موضع گیری های اخیر دولت آمریکا در قبال ایران، کشور ما در شرایط خطرناکی بسر میرود. اوضاع متشنج خاورمیانه با تداوم عملیات انتحاری فلسطینی ها و حمله رسمی اسرائیل به مناطق فلسطینی نشین به یک بحران بین المللی تبدیل گردیده. از آنجا که وظیفه مرکزی این کنگره تعیین سیاست سازمان بود انتظار آن میرفت که با توجه به مباحث دو سال گذشته در درون سازمان و در سطح جنبش، بحث ها و راه حل های مشخص طرح گردیده و از مباحث تکراری و کلی و اتهامات غیر واقعی به طرف مقابل اجتناب گردد. انتظاری که بجز در برخی سخنرانی ها برآورده نشد. با دعوت از مهمانان غیر سازمانی، چهره های جدیدی که میتوانستند نظراتی متفاوت ارائه داده و به غنای مباحث کمک کنند در کنگره حضور داشتند ولی برخی از گذرهای قدیمی این سازمان که در کنگره های گذشته حضور داشتند، در این کنگره غایب بودند. و این نشانه آن بود که سازمان هنوز قادر نگردیده مناسباتی با کادرهای گذشته خویش برقرار سازد که آنها را به شرکت مستقیم در مباحث سازمان ترغیب نماید. در دهها سخنرانی انجام شده در کنگره بجز یک مورد هیچکس اشاره ای به این نقطه ضعف بزرگ حرکت سازمان ننموده و هیچ بحثی در این رابطه صورت نگرفت.

نبرد نو و کهنه

انتظار میرفت که این کنگره با تدارکاتی بهتر از کنگره های پیشین برگزار گردد. مجموعه گزارشات و مباحث درون ارگانهای رهبری به تفصیل در اختیار همه شرکت کنندگان قرار گرفته بود. رهبری سازمان در دوره اخیر با تحرکی بیش از دوران گذشته عمل کرده و مواضع روشنی در قبال حوادث مهم کشور اتخاذ نموده بود و این مواضع میتواند زمینه های مناسبی برای بحث در کنگره فراهم نماید. از درون این گزارشات و مباحث بسادگی میشد مبارزه مابین مستعدا و فرهنگ سیاسی سنتی و نوین را در درون این سازمان مشاهده کرد. در سالهای گذشته مبارزه مابین سنت و نوگرایی اصلی ترین عرصه مبارزه در جامعه ما بوده و خطاست تصور شود که این مبارزه به نبرد مابین اصلاح گرایان و محافظه کاران محدود است. این مبارزه در درون اصلاح طلبان، در درون اپوزیسیون و پوزیسیون، در درون احزاب چپ و راست و در درون هر فرد جریان دارد. در ایران در هیچ زمانی این مبارزه انقدر حد نبوده و نگاه کهنه سیگانه مانند امروز خود را مورد هجوم نمی دیده است. امروزه نه فقط و ششگانه که بخش عظیمی از جامعه ما خواهان بازنگری ساختارهای فکری خویش است. فرهنگ سیاسی و متدهایی که احزاب در مبارزات خویش بکار میگیرند، موقعت آنان را در این نبرد معین میکنند. مگر بر این اقدامات که صحیح است که این کنگره نه فقط بر اساس ارزیابی های سیاسی آن که طبیعتا حائز اهمیت است و همه بدان خواهند پرداخت، بلکه بر اساس تأثیرات درازمدت تر آن یعنی نقش و جایگاه آن در این نبرد مرکزی جامعه ما، مورد ارزیابی قرار گیرد.

گامی در راه علنیت

مهمترین ویژگی این کنگره که بعنوان یک دستاورد مثبت میتواند مورد تأکید قرار گیرد، بخش مستقیم مباحث آن از طریق اینترنت بود. برای اولین بار همه کسانی که به این مباحث علاقتند بودند، میتوانستند مستقیما تمامی استدلالات و نه فقط نتایج را، مستقیما بشنوند. در این چند روز اعضا کنگره صریحا سیاست های رهبری سازمان را مورد نقد قرار داده و همه این نقد ها مستقیما از شبکه اینترنت پخش میشد.

دومین عنصر جدید در این کنگره دعوت از مهمانان غیر سازمانی بود. شماری از فعالین سیاسی و اجتماعی با گرایش های مختلف به کنگره دعوت شده بودند و همچون دیگر اعضا کنگره مجاز بودند که در همه مباحث شرکت کرده و اظهار نظر کنند.

باز کردن درهای سازمانی در مباحث سیاسی، نظری در این کنگره ابعادی جدید یافت و این تحولی است که همه احزاب ایرانی ناگزیر از پذیرش آنند. این دو تصمیم گیری اگرچه در درون رهبری سازمان با اکثریت شکننده تصویب شده و بخشی از کنگره علیه بخش اینترنتی نظر داد و مخالفت و نگرانی خود را از این روند ناگزیر ابراز کرد، ولی قطعاً در کنگره بعدی این سازمان، اکثریت قاطع با آن موافقت خواهند داشت. مباحث سیاسی نظری مرز سازمانی نمیشناسد و تلاش برای محصور کردن این مباحث در درون احزاب، کوششی است برای حفظ متدهای سنتی رایج در احزاب ایرانی که دوران آن بسر آمده. این روند پیش خواهد رفت و طبیعتا مخالفین آن تسلیم خواهند شد. سازمان اکثریت در این دو تصمیم گیری خود با تحول طلبی همراه گشت و این شایسته تایید است.

گامی به عقب در تهیه اسناد

ویشبرد مباحث

اگر در رابطه با برگزاری کنگره سازمان پذیرش علنیت در مباحث سیاسی نظری، سازمان اکثریت یک گام به پیش برداشت، در رابطه با مست تصمیم گیری سیاسی و تهیه پلانفرم ها و روابط گروهبندهای درون سازمانی، نه تنها هیچ پیشرفتی دیده نشد بلکه حتی در رابطه با آخرین کنگره سازمان حرکت در جهت بازگشت به شیوه های سنتی بود. هفت سند سیاسی به این کنگره پیشنهاد شد. صرفنظر از ارزیابیهای متفاوت این اسناد در رابطه با نیروهای سیاسی بالاخص نیروهای حاکم همه آنها، کمتر یا بیشتر بر مبنای همان الگوهای سابقا حاکم بر این سازمان و دیگر سازمانهای مشابه تنظیم شده بود. همه آنها کمتر و یا بیشتر در یک سند هم تحلیل ارائه داده بودند و هم خط مشی و استراتژی و هم سیاست و تاکتیک و زبان اکثر آنان با زبان ۶ و ۸ سال پیش این سازمان تمایزی نداشت. اگر اشاره به حوادث روز و نتایج سیاسی ناشی از آن را در نظر نگیریم برخی از این اسناد میتوانست با همان زبان و فرم (و حتی محتوی) به کنگره های اول و دوم سازمان ارائه شود. دو سال قبل در کنگره ششم این سازمان دو سند به کنگره ارائه داده شده بود که متد متفاوتی را در تنظیم اسناد و تصمیم گیری های سیاسی انعکاس میداد. این دو سند هرچند هیچ کدام تصویب نشد اما زمینه های مناسبی برای بحث هایی که بنظر من آینده بدانات تعلق دارد فراهم کرد. سند اول توسط مهدی فتناپور تنظیم گردیده بود. این سند بر چند مساله اساسی که تصمیم گیری در رابطه با آنان را برای کنگره ضرور میدانست متمرکز شده و از تکرار کلیات برنامه ای بارها تصویب شده، خودداری کرده بود. با خواندن این سند آشکار بود که نگارنده، تصمیم گیری در کدام رابطه ها را ضرور میدانند و خود چه موضعی دارد. تایید کنندگان این متد بر این نظر بودند که سند سیاسی باید مساله و یا چند مساله مشخص را صریح و روشن طرح کرده و در دستور تصمیم گیری قرار دهد و اگر بحث در رابطه با اسانامه، برنامه، یا آمچاهی سازمان در دستور است، باید ضرورت طرح بحث و تغییر که در مصوبات پیشین بعمل میاید صریح و روشن بیان شود. سند های ارائه شده در این دوره تحت عنوان سند سیاسی و نه سند برنامه ای و یا خط مشی به کنگره ارائه داده شده بود، ولی همگی آنها مجددا تمامی مصوبات برنامه ای این سازمان را در کنگره های پیشین تکرار میکرد و تنها از مجموعه سند میشد فهمید که کدام یک از فرمول بندهای رادیکال تر استفاده نموده و کدام معتدل تر است. در نتیجه در مواردی افراد مختلف در دفاع از یک سند واحد از دو سیاست متفاوت دفاع میکردند مثلا برخی در دفاع از سند واحد، فرمول بندی های مربوط به ولایت فقیه را تأییدی بر ست گیری خط مشی سازمان و اهمیت آن در این مرحله و برخی آنرا سیاست روز و تعیین کننده موضع گیری در قبال سایر جریانات میدانستند. طبیعتا اسناد خود انعکاسی از چگونگی پیشبرد مباحث است. در این زمینه در کنگره سازمان اکثریت نشانی از تحول و پیشرفت دیده نمیشد.

دومین سند ارائه شده در کنگره پیشین سندی بود که توسط امیر مبینی ارائه شده بود. این سند با زبانی که در ادبیات چپ کم سابقه است تنظیم گردیده بود. زبانی که بجای باید چنین و چنان شود، زبانی که بجای تعریف مکرر از مردم و توده ها و انتقاد از نمایندگان سیاسی بخشی از همان توده ها، از نیازهای جامعه و پیش زمینه های پیشرفت سخن میگفت. فرهنگ سیاسی نوین زبان خاص خود را میطلبد و اسناد ارائه شده میتوانست انعکاسی از فرهنگ سیاسی ارائه دهندگان و کل سازمان باشند. در این کنگره این زبان بفراموشی سپرده شده و ادبیات سنتا پذیرفته شده سازمان بر اسناد و مباحث حاکم بود. زبان برخی از اسناد یادآور دورانی بود که سازمان اعتقادات دیگری داشت و از فرهنگ سیاسی دیگری دفاع میکرد. اسناد ارائه شده و نحوه پیشبرد بحث ها در کنگره ۷ تنها پیشرفتی را در عرصه مبارزه فرهنگ سیاسی نوین و سنتی نشان نمیداد بلکه در مقایسه با کنگره ۶ یک گام به عقب بود.

ناروشنی رابطه

گروهبندهای فکری سیاسی

سازمان فدائیان اکثریت سالهاست که وجود نظرات متفاوت را در درون خود پذیرفته است. پذیرش نظرات متفاوت نیازمند فرهنگ و تربیت سیاسی نوینی است. تربیتی که مناسبات مابین فراقسویان را در جهت تقویت کل حزب و سالم سازی مناسبات درونی امکان پذیر سازد. همسازی نظرات گوناگون در درون اکثریت پدید می آید. طبیعتا ولی اگر این همسازی با چنین فرهنگی توأم نشود، این بیم وجود دارد که در شرایطی که نقش سازمان در جنبش ناچیز نباشد و مسئولیت های سازمانی دارای اهمیت چون گذشته باشند، تداوم این همسازی با مشکل مواجه گردد. پذیرش فراقسویان های مختلف نیازمند تعریف تمایزات این گروهبندها و سپس در صورت لزوم سازش مابین آنان است. تمایزاتی که در بسیاری از موارد با تغییر شرایط موضوعیت خود را از دست داده و به تبع آن ترکیب فراقسویان نیز دچار دگرگونی میگردد. اگر گروهبندها فاقد چنین خصوصیتی باشند، آنها نه فراقسویانهای یک حزب سالم و تأمین کننده زندگی و پویائی حزب بلکه گروهبندهایی خواهند بود که تنها به ناسالم ترین انگیزه ها و رقابت ها میدان میدهد که پشت آنها پناه گیرند. گروهبندهای درون جنبه ملی و حزب توده ایران از این نوع بود که به هر دو سازمان ضربات جدی وارد کرد و برای بسیاری از فعالین سیاسی کار مشکل حزبی را زیر سوال برد. متأسفانه در این کنگره نیز نشانه هایی از پیشرفت در جهت چنین درکی از گروهبندها موجود نبود.

در کنگره پیشین سازمان ائتلافی اکثریت را حائز شده که اعضا تشکیل دهنده آن حاضر نبودند بپذیرند که سند تصویب شده حاصل یک ائتلاف است و حاضر نشدند خود را تعریف کرده و ضرورت های سیاسی که این ائتلاف و نه ائتلاف دیگری را ضرور میسازد توضیح دهند. ائتلاف واقعی مابین کسانی صورت میگیرد که در عمل واقعی سیاسی ایده های نزدیک به هم ارائه داده باشند و در غیر این صورت انگیزه های ائتلاف و ائتلاف کنندگان زیر سوال میرود. این ائتلاف از آنجا که بر مبنای واقعی نزدیکی های نظری در عمل سیاسی استوار نبود خیلی زود از هم پاشید. بخشی از همان کسانی که در این کنگره از پاشیده شدن این ائتلاف انتقاد کرده و طرف مقابل را مورد حمله قرار میدادند مجددا در این کنگره نیز مشابه کنگره گذشته عمل کردند. کنگره سازمان اکثریت در عرصه روابط مابین گرایشهای مختلف درون سازمانی نشانی از پیشرفت و درک نوین از چنین روابطی ارائه نداد.

عدم دستیابی به درک نوینی از روابط گروهبندهای درون حزبی، در شرایطی که این سازمان وجود چنین گروهبندهایی را میپذیرد و آنرا رسا و علنا اعلام میکند، میتوانست این سازمان و دستاورد همسازی ایده های گوناگون در درون یک سازمان را با خطرات جدی مواجه سازد و ساخته است.

تقریباً همه فعالان سیاسی اپوزیسیون در جریان وجود اختلاف نظریات سیاسی و حتی اعتقادی در سازمان اکثریت قرار دارند. دو دیدگاه معینی که محور موضعگیری های متفاوت سیاسی هستند، کم و بیش پایه های عقیدتی متفاوتی را نیز نمایندگی می کنند. آن تفکری که مدافع شرکت و حمایت فعال از روند جاری اصلاحات در ایران است، و از نمایندگان این جنبش در حاکمیت حمایت می کند، با میناهای اعتقادات گذشته خود فاصله های آشکار گرفته است. در اقتصاد به سوسیالیسم و اقتصاد متمرکز معتقد نیست، در سیاست بر پی تأمین رهبری طبقه کارگر نیست، و در فلسفه طبعاً دیگر به مارکسیسم باور ندارد. نمایندگان این طرز تفکر بر مبنای ضرورتی که خود تشخیص داده اند، به درجانی این مباحث را گوشه داند.

جریان دیگر علیرغم اینکه هیچیک از این مواضع را در ادبیات خود نفی یا اثبات نمی کند، در تمسک زوایای پاشیده نوعی پایبندی به پایگاههای تفکر داشته است. خود نشان می دهد، در اقتصاد با ادامه دلستگی به اقتصاد متمرکز، بیم خود را از سیاست تعدیل اقتصادی، با تکرار انتقاد تعریف نشده «خصوصی سازی بی رویه» بازگو می کند و با هرچه سیاست اقتصادی است، از بیم پایمال شدن منافع طبقه کارگر مخالفت می کند. در سیاست خواهان به صحنه کشاندن طبقاتی کارگران، و مانند گذشته خواهان سیاسی شدن مبارزات صنفی آنان است. و در چارچوب فلسفی به نقد دیدگاههای مارکسیستی اسناد وارد نمی شود. این نیرو در بزنگاهای تحولات سیاسی در ایران بسته به توازن قوا میان دو نیروی حاکم در ایران، موضعی بر له یا علیه نمایندگان جنبش اصلاحات در بالا اتخاذ می کند. و اگر یکی از این بزنگاهها مصادف با برپایی کنگره سازمان گردد، این محاسبه در ارائه اسناد و پیشنهادهای ایشان به کنگره نقش ایفا می کند. نگاهی به اسناد و طرحهای پیشنهادی به کنگره های پنجم، ششم و اینک هفتم سازمان این فرایند را نشان می دهد. او در انتخابات دوم خرداد مصر به تحریم بود، در کنگره پنجم رای به غلط بودن آن تحریم داد، در کنگره ششم به گشتن سیاسی با اصلاح طلبان حکومتی و حتی تقویت گرایش مثبت در میان کارگزاران سازندگی رای داد. و اینک باز در درستی رای دوم به ختمی تردید دارد.

بروز بحران در اسناد پیشنهادی

از مجموعه هفت سند پیشنهادی، سند «حذف ولایت فقیه و فرایند برای تغییر قانون اساسی» که از ائتلاف با سند دیگری اندکی قبل از تشکیل کنگره در دستور قرار می گرفت، براساس تئوریک که از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران داشت، تغییر قانون اساسی و حذف ولایت فقیه را در دستور روز گذاشته بود. نگاه این سند به جنبش اصلاحات در ایران نه دیدگاهی مبتنی بر ارزیابی این جنبش به مثابه یک نهضت اندیشه گی بلکه ارزیابی از یک قیام است! آن را «جنبش خودجوش» می نامد. اصطلاحی که به زعم من در باور از شورش ها و طغیان های اجتماعی قابل تصرف است. این سند اصلاح طلبان دولتی را در بن بست می بیند که با توجه به راهکارهای پیشنهاد شده ایشان چیزی جز شکست معنی نمی شود. و اساسا راهکارهایی مانند فرایند برای حذف ولایت فقیه گذشته از ذهنی گرایسی آن که علیرغم پرسش های مکرری که بود نه شرایط حصول آن را، و نه نیروی اجرایی آن را، توضیح نمی دهد، نشان از ذهنیتی دارد که توازن قوا را در جامعه ایران آماده حذف قانونی یکی از پایه های حکومت می بیند. این سند با حمایت از

«شورش های مردمی» به عنوان یکی از سیاست های خود، این ادعای خود را که از مبارزه صلح آمیز حمایت می کند، زیر سؤال می برد. و با طرح خواسته های بسیار بالا از دولتی که مدعی است هیچ اقدام مثبتی انجام نداده است و اگر چیزی به دست آمده حاصل یک طرفه کار مردم بوده است، در نفس تحلیل خود تناقض ایجاد می کند. در سمت دیگر، سستی که ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی را پایان یافته نمی بیند و هنوز نمایندگی جنبش اصلاحات را در بالا، از آن آنان می داند، چهار سند قرار داشت. سه سند که توسط اعضای سازمان نگاشته شده بود و سندی که از ایران پیشنهاد شده بود و هیئت رئیسه پس از اطمینان از واقعی بودن تعلق آن به داخل ایران، آن را با موافقت کنگره در دستور قرار داد و یکی از اعضای سازمان مسئولیت آن را به عهده گرفت. این اسناد به لحاظ برخورد با اصلاح طلبان حکومتی همان سند کنگره ششم را ملاک قرار داده بودند یعنی مبارزات آنان را با مبارزات نیروهای آزادخواه همسو می دیدند و معتقد به گشتن سیاسی با آنان بودند، و ارزیابی ایشان از دستاوردهای جنبش اصلاحات در مجموع مثبت بود. سه تایی این اسناد در دور دوم رای گیری به سود سند «جنبش مدنی و اصلاح طلبانه مردم ایران» کنار رفتند.

سند دیگر «اصلاحات، سیاست ها و راهکارها» بود که به زعم نگارنده سند و دیگرانی، حد واسطی میان این دو برخورد بود و تا پایان مستقل ماند. تفاوت محوری که این سند با سند «حذف ولایت فقیه...» داشت، گذشته از نبرد بهتری که به جنبش اصلاحات می داد، در نوع استفاده ای بود که از شعار تغییر قانون اساسی منظور نظر داشت. این سند معتقد بود که شعار حذف ولایت فقیه در شرایط امروز قابل تحقق نیست و خود خواهان «تغییر قانون اساسی در راستای حذف ولایت فقیه و نهادهای غیر انتخابی...» بود. و تفاوتی که از دید من با سند «جنبش مدنی و اصلاح طلبانه...» داشت، در ارزیابی اش از نیروی سوم بود که آن را آماده تشکیل یابی و ضرورتا خارج از اصلاح طلبان حکومتی می دید که این با دید سند مذکور که معتقد به ظرفیت های هنوز موجود اصلاح طلبان دولتی بود، تناقض داشت. به سبب دوری و نزدیکی هایی که این سند با دو گروه اسناد دیگر نشان می داد، تلاشی ناموفق فراوانی برای ائتلاف با آن از هر دو سو صورت گرفت. تذکرات حکم بر کنگره، تعدد اسناد، ضرورت چند دوره رای گیری در پیش آورد و سرانجام هیچ سندی اکثریت کافی را برای مصوب شدن به عنوان سند نهایی به دست نیاورد و کار به یک ارگان برگزیده سپرده شد.

عامل اصلی عدم موفقیت کنگره

علاوه بر عواملی که در پیش گفته شد، مهمترین عاملی که عدم موفقیت را مستحکم می ساخت به بن بست رسیدن تلاش غیرضروری بود که سازمان اکثریت در یکی ساختن دیدگاههای گوناگون بر مبنای درهم آمیزی صوری آنها مدنیت است که انجام می دهد. حتما اگر هیچ یک از عوامل ذکر شده در بالا موجود نمی بود، باز حصول یک سند پایه از ائتلاف دو دیدگاه که یکی مبتنی بر مشروعیت و ادامه کاری اصلاح طلبان دولتی است و دیگری معتقد به بن بست رسیدن آنان و ضرورت برپایی فرایند برای تغییر قانون اساسی است، ممکن نبود. زیرا به سبب دور بودن ما از شرایط واقعی مبارزه که ضرورت کار توانان نظری و عملی را ایجاد می کند، و این پیرویه ساید شدن اختلافات نظر و عمل را، ایجاد و ممکن می کند، اینجا همه تلاش ما در حوزه نظر متمرکز است و اسناد تبلور همه اختلافات نظری ماست و از فشرده گی و سختی بیش از نیازی برخوردار است. و از سوی دیگر به دست آوردن اکثریت لازم از سوی هر یک از این اسناد به معنای تحقق چهره سازمان در آن نبود.

راه ممکن و مفید

در تلاش برای یکی کردن دیدگاهها پیش از تشخیص و سپس حل اختلافات آنها، مقاومت سنگینی در سازمان علیه اعلام و شکل گیری رسمی فراقسویان موجود است. نیروهای زیادی از هر دو طرف این امر را دشمن شده و تضعیف سازمان می دانند. و در همین راه همه زبان های ناشی از یک حضور غیر رسمی و بی شکل را می پذیرند و به سازمان تحمیل می کنند. در حالیکه وجود فراقسویان آزاد و واقعی درون سازمان کمک می کند که اختلافات نظری در چالش واقعی، منتقدانه و برابر حقوق نسبت به هم قرار بگیرند و راه همکاری هشیارانه و دلسوزانه گشوده شود. در صورت وجود فراقسویان رسمی و علنی هیچ یک از نخله های فکری نگران آن نخواهد بود که ادامه در صفحه ۱۰

اندیشه‌هایی درباره چشم‌انداز سیاسی افغانستان

برمک خراسانی

مساله ملی:

بدون تردید مساله ملی یکی از مهم‌ترین مضامین مین ما را تشکیل می‌دهند که بر امر ساختار قدرت و موضوع سیاست در کشور ما، سایه افکنده است. بنابراین تلاش به منظور تأمین آگاهی نسبت به جوانب گوناگون مساله ملی و سعی در یافتن پاسخ درست و مقتضی به آن به یک امر مبرم و حیاتی تبدیل شده است. در واقع امر حل مساله ملی جز لاینفک کل مساله کشور است. بنابراین تدوین سیاست روشن در رابطه با مساله ملی و تحقق آن در عمل در چارچوب یک سیستم فکری منسجم اهمیت فوق‌العاده کسب می‌نماید. برخوردها و گرایش‌های افراطی به مساله ملی چه ناسیونالیستی و چه شوینیستی نه تنها راه به جای نمی‌برد، بلکه حل این مشکل را دشوارتر می‌سازد. برعکس، برخورد واقع‌بینانه و دموکراتیک با مساله ملی میدان افراطی‌گری را محدود می‌سازد. (۸)

افغانستان کشوری است کنفدرال که در آن ملیت‌ها و قوم‌های گوناگون اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، نورستانی و بلوچ زندگی می‌نمایند و افزون بر این، اقلیت قومی - مذهبی هندو در بخش‌های از کشور پراکنده‌اند. ملیت‌ها و اقوام سرزمین ما از یک سو در نتیجه آمیزش با هم پیوسته در عرصه قومی و فرهنگی طی قرن‌ها مشترکاتی را ایجاد نمودند و از سوی دیگر در عین حال دارای ویژگی‌های ملی - فرهنگی منحصر به خود نیز می‌باشند. اما در باطن که تنوع قومی افغانستان چندان مورد مطالعه علمی قرار نگرفته و اساساً در افغانستان به امر پژوهش‌های علمی قوم‌شناسانه توجه نشده است. (۹)

ارقام قابل اعتبار در مورد نفوس واقعی افغانستان و ترکیب ملی مردم آن در دست نیست. چونکه هیچ‌گاه سرشماری نفوس در افغانستان به معنای واقعی کلمه از جانب حکومت‌های افغانستان، بنابر دلایل سیاسی و یا موانع ناشی از بحران‌های سیاسی و نظامی صورت نگرفته و نتایج آن رسماً ابلاغ نشده است.

اما از سوی دیگر افراد و گروه‌های معین علیرغم نبود نتایج سرشماری نفوس، ارقام نهایت مختلف و متضادی را در زمینه ترکیب ملی نفوس افغانستان ارائه داده‌اند که عمدتاً متأثر از تمایلات فرهنگی - ملی آرایه‌کنندگان آن می‌باشد. اگر ارقام ادعا شده در مورد درصد ملیت‌ها و اقوام افغانستان را که به وسیله جانب‌داران آن‌ها آرایه گردیده است مبنا قرار دهیم، آنگاه مجموعه درصد ملیت‌ها و اقوام کشور به حدود «دویست درصد» می‌رسد. روشن است که ارقام آرایه شده در مورد ترکیب ملی افغانستان در نبود سرشماری نفوس هیچ پایه علمی و واقعی ندارد و نتیجتاً قابل اعتبار نیست.

در مورد سرشماری نفوس در ضمیمه سوم موافقتنامه بن/آلمان /چنین آمده است: «۳- از سازمان ملل متحد تقاضا می‌شود که به زودترین فرصت ممکن... زمینه نفوس شمار را در افغانستان مهیا سازد». (۱۰) مضمون ماده فوق به روشنی دلالت به نبود ارقام قابل اعتبار در زمینه تعداد نفوس و نتیجتاً ترکیب ملی مردم افغانستان می‌نماید. تعدد سازمان ملل را در زمینه سرشماری نفوس کشور به فال نیک باید گرفت که از یک سو به ارقام من در آوردی و واهی در زمینه ترکیب ملی پایان می‌دهد و از سوی دیگر برای نخستین بار اساس مصلحت را در امر برنامهریزی انکشاف اقتصادی - اجتماعی کشور بنیاد می‌گذارد.

اما کاربرد دو واژه «اقلیت» و «اکثریت» در مورد ملیت‌های افغانستان قابل تامل و بحث است، زیرا باید قبل از همه برای واژه‌های فوق تعریف قایل شد. مثلاً منظور از اکثریت در یک پارلمان بر اساس تعریف جافتاده، بعلاوه یک می‌باشد. / به هر حال گروه‌هایی می‌خواهند به بهانه «اکثریت» و اقلیت، اعمال قدرت را به وسیله حاکمیت‌های تک‌ملیتی «مشروع» توجه نمایند و توریز کنند...

درباره بسنظر به کاربرد واژه «اقلیت» اکثریت» غبار مورخ شیر کشور بر این عقیده است که: «... دولت نادری چون منظور مردم

افغانستان بود، شعار تفرقه‌انداز و حکومت کن را سرمشق خود قرار داده و...

و... تخم کینه و خصومت و تبعیض را در اذهان بکاشت و کشور را معنا به پر نگاه تجزیه و تقسیم و انفلاق و انفجار کشاند. در اثر این سیاست تبعیضی قضیه اقلیت و اکثریت و تفرقه‌های زبانی، نژادی و مذهبی پدیدار و تشدید گردید و زمینه رضایت و استفاده سیاست استعمار اچان را فراهم کرد». (۱۱)

افغانستان سرزمینی است دارای ویژگی‌های ملی و فرهنگی و مزید بر آن بخشی از ملیت‌های اقوام که در محدوده جغرافیای سیاسی آن زندگی می‌نماید در بیرون از مرزهای کشور، عمدتاً در کشورهای همسایه مسکون‌اند. خلق‌های افغانستان با مردمان کشورهای همسایه دارای مشترکات تاریخی، فرهنگی و زبانی می‌باشند و جغرافیای فرهنگی مردمان ما فراتر از جغرافیای سیاسی عمل می‌نماید. این امر هم در مورد فارسی زبان‌ها و هم در مورد پشتو زبان‌ها... صدق می‌نماید. داشتن روابط دوستانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با همسایه‌ها بر پایه احترام متقابل و بدون مداخله در امور یکدیگر نه تنها در مطابقت با منافع کلیه ملیت‌ها است، بلکه ضامن حفظ ثبات، امنیت و تحکیم دوستی بین خلق‌ها در منطقه ما می‌باشد. اما چسبیدن به تعلقات قومی در ممالک همجوار در سرزمینی با چنین ویژگی‌ها، جریان انقلاب ملی را در کشور تشدید می‌بخشد و همراه با سخنان مداخله‌گرانه و مغرضانه ژنرال مشرف حاکم نظامی پاکستان در حمایت از پشتون‌های افغانستان زبانی در وجود رژیم طالب‌ها و زمانی هم در استانه شکل‌گیری «حاکمیت موقت» به بهانه این که «حاکمیت قوم پشتون در افغانستان در مطابقت با منافع ملی پاکستان است»، امر تمامیت ارضی و یکپارچگی، استقلال و حاکمیت ملی را زیر سوال می‌برد. ژنرال مشرف باید بداند که بازی با کارت اقوام در افغانستان بازی نهایت خطرناک است و دامن‌زدن به موج نفرت و خصومت ملی در میان ملیت‌های افغانستان و سرمایه‌گذاری روی افتراق ملی، قومی و جغرافیای آن، بسود صلح و ثبات منطقه نیست و سرانجام این موج برگشت می‌نماید و دامنگیر پاکستان نوپیدا و آکنده از تشنج‌های قومی و مذهبی، می‌گردد.

افغانستان خانه مشترک همه ملیت‌ها و اقوام افغانستان اعم از بلوچ، ترکمن، نورستانی، ازبک، هزاره، تاجیک، پشتون... می‌باشد، آن‌ها به وفای همگانی، تفاهم و وحدت ملی شدیداً نیاز دارند. اما وحدت ملی نه به مثابه «حربه» برای سرکوب حق طلبی ملی بلکه به‌حیث مجموعه ارزش‌های مابراه منافع گروهی و قومی از طریق همبستگی آگاهانه و داوطلبانه کلیه ملیت‌ها، اقوام، مناطق کشور در چارچوب مرزهای مین واحد و یکپارچه. وحدت آگاهانه ملیت‌های افغانستان بر مبنای دموکراسی، عدالت اجتماعی و تساوی حقوق ضامن اقتدار و یکپارچگی ملی، ضامن حفظ ثبات ارضی کشور است. هر نوع تفرق و امتیاز طلبی و زورگویی بیرونی از جانب هر ملیتی و قومی که باشد یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی کشور را به خطر می‌اندازد و زمینه را برای دست‌اندازی‌های بیگانگان در امور داخلی مین ما فراهم می‌سازد و کشور را به سوی فاجعه، افتراق جغرافیایی و تجزیه می‌راند و مسلماً تجزیه افغانستان زمین‌لرزه‌ایست که همه منطقه را با در نظر داشت پیچیدگی‌های ملی کشورهای همسایه می‌لرزاند.

عدالت ملی و لحن صریح دموکراسی حکم می‌نماید که همه شهروندان افغانستان صرف‌نظر از ملیت و منطقه، مذهب و زبان در برابر قانون برابرند، یعنی این که دارای حقوق، وظایف و تکالیف یکسانند.

محمد نادرشاه وقتی که در اکتبر ۱۹۲۳ به قدرت رسید سیاست تبعیض آلود را در پیش گرفت و به قول غبار مورخ سرشناس افغانستان «... شاد پا دادن مراتب نظامی به عده‌ای از خوانین باکتیا و هم مستثنا شدن مردم باکتیا از قرعه عسکری و خدمت زیر پرچم سیاست تفرقه‌افکنی و تبعیض خود را آغاز کرد». (۱۲) این سیاست طبیعتاً در میان سایر ملیت‌ها و مناطق افغانستان / با شمول مناطق

پشتون‌نشین / که دوره سربازی زیر پرچم را سپری می‌نمودند، بازتاب منفی یافت، مورد اعتراض قرار گرفت و مردم یکبار را در تنگنا قرار داد.

به نظر نگارنده سیاست فوق در واپسین تحلیل حتی به نفع جوانان باکتیا نبود، زیرا که سپهری نمودن دوره سربازی از یکسو بحیث دین میهنی، باعث آشنا شدن آن‌ها با تکنیک پیشرفته می‌گردید و از سوی دیگر زمینه آشنایی آن‌ها را با جوانان ملیت‌ها و مناطق دیگر و فرهنگ‌های مختلف کشور فراهم می‌نمود و به طور کل این مساله در امر رشد و پیشرفت باکتیا نقش مثبت داشت. در حالی که سلطنت در طی نیم قرن، عملاً به امر رشد اقتصادی و اجتماعی مردم باکتیا که عمدتاً مربوط به عشایر غلجایی پشتون‌اند توجه نکرد.

به منظور تحقق عدالت، وفاق همگانی، باید حقوق، وظایف و تکالیف، در نظر و عمل برای کلیه شهروندان کشور بدون در نظر داشت ملیت، زبان، منطقه، مذهب... آن‌ها یکسان باشد و هیچ نوع تبعیض به کار نرود.

حل مساله ملی به هیچ وجه تحت حاکمیت استبدادی و یا بر پایه دیدگاه‌های شوینیستی، ناسیونالیستی و حتی بر بستر نیت نیک اراده‌گرایانه ایدئولوژیکی امکان‌پذیر نیست. حل مساله ملی فقط در نتیجه اجرای اصول دموکراسی و رعایت حقوق بشر و استقرار حکومت مردم‌سالار و برابری حقوق همه خلق‌های افغانستان در حیات سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ممکن است و بی‌تلاش برای حل مساله ملی و مبارزه در جهت استقرار در جهت استقرار جمهوری مردم‌سالار از همدیگر تفکیک‌ناپذیرند و اصلاً میزان صداقت و مومن بودن هر نظام سیاسی، هر جریان سیاسی... به اصول دموکراسی و جامعه‌شناسی با برخورد آن‌ها به مساله ملی پیوند دارد.

رول دموکراتیک مساله ملی در افغانستان روند پیچیده و طولانی است و پروسه تکوین «ملت واحد» و «حس ملی» در کشور بر اساس حقوق شهروندی و بر بنیاد آن تاسیس «دولت ملی» هنوز راه دور و دراز است و در پیش‌رو دارد.

اما جامعه افغانستان برای تحقق گام به گام آماج فوق نسبت هر زمان دیگر آمادگی دارد. اگر خوب بنگریم در می‌یابیم که جامعه افغانستان هیچگاه تا این حد سیاسی نبوده است، اکنون شعور سیاسی و خودآگاهی ملی ملیت‌ها و اقوام کشور بنحو چشم‌گیری ارتقا نموده است، فروپاشی شوروی مسئله تاسیس «دولت‌های ملی» را در آسیای میانه بالا کشید است... معادلات نظامی - سیاسی در درون و بیرون کشور دستخوش دگرگونی‌های جدی شده... این دیگر شروط و منوط به هوشیاری دوراندیشی، جسارت، اراده سیاسی و ملی نیروها دموکراتیک و میهن‌دوست افغانستان است که از وضع پیش‌آمده استفاده حداکثر در جهت طرح اندیشه‌ها و برنامه‌های سیاسی به منظور تجمع مردم به خاطر حق دموکراتیک مساله ملی، تاسیس «دولت مستقل و ملی» بر پایه حقوق شهروندی، تأمین عدالت و استقرار نظام مردم‌سالار و برپایی جامعه مدنی نمایند. به باور نگارنده این سطور مفاد نکات زیرین می‌توانند در رابطه با حل «مساله ملی» در چارچوب یک برنامه سیاسی و قانون اساسی جدید افغانستان بازتاب یابد: - افغانستان کشور کنفدرالیت است. - کلیه ملیت‌های کشور از حقوق برابر سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی برخوردارند.

- همه شهروندان افغانستان اعم از مرد و زن بدون در نظر داشت ملیت، زبان، منطقه، مذهب... در برابر قانون دارای حقوق و مکلفیت‌های مساوی‌اند.

- کلیه اتباع افغانستان مکلف به دریافت تذکره نفوس / شناسنامه / می‌باشند. - حوزه‌های انتخاباتی بر اساس تعدد مساوی نفوس برای یک دوره قانونگزاری... تشکیل می‌گردد. - ارگان‌های رهبری / شوراهای / در همه سطوح از ولایتی تا خردترین واحدهای اداری بر اساس انتخابات سری، مستقیم مساوی

انتخاب شوند. - بیروق / پرچم / نشان دولتی، سرود و سمبل‌های ملی کشور باید بازتاب دهند فرهنگ و هویت ملی - تاریخی مشترک مردمان ما باشد و در خدمت یکپارچگی همه اقوام ساکن افغانستان.

- پذیرش تنوع فرهنگی، احترام به سنن و فرهنگ همه ملیت‌های کشور و حفظ میراث فرهنگی آن‌ها.

- حل دموکراتیک مساله زبان، به نحوی که رشد و بالندگی بلا مانع همه زبان‌های کشور، در کنار همدیگر فراهم گردد و زمینه آموزش به زبان مادری برای همه مساعد شود.

- مساعی در جهت انکشاف موزون همه بخش‌های کشور.

مسلم است که هم تسجیل نکات فوق و هم پیاده نمودن آن در عمل به تلاش و تکاپو همه‌جانبه و دورمدار نیروهای ملی و دموکراتیک، میهن‌دوست و تحول‌طلب کشور نیاز دارد.

ادامه دارد

پانویس‌ها: ۸ - انقلاب فرانسه / ۱۷۹۸م / و پیامدهای آن، موضوع دولت - ملت را به عرصه سیاست کشاند و منجر به نظریه پردازی در این عرصه شد. در پایان قرن نوزدهم هنگامی که جنبش‌های سیاسی چپ به اروپای شرقی و روسیه کشانده شد، جایی که در آن گونه‌گونی ملت‌ها و اقوام بیشتر از غرب اروپا بود،

۱۰ - www.uno.de/frieden/afganistan /talks/agreement.

۱۱ - غبار، میرغلام محمد، افغانستان در سیر تاریخ، ویرجینیا، ۱۹۹۹، جلد دوم، ص. ۸۰

۱۲ - همان‌جا ص ۶۸

حزب توده به ترجمه و انتشار برخی از نوشته‌های مارکس دست زد. از میان آن‌ها برگردان خلاصه‌ی مجلد نخست سرمایه (به تخلص ل. میشل، و ترجمه م. نوابی) شاید مهم‌ترین کار باشد. برخی روشنفکران حزبی چون طبری نیز در نوشته‌های خود به مارکس اشاره داشتند. از اشعاری‌های گروه ملکی هم خود او، و ابریم، در کارهای‌شان اشاراتی به سارکس داشتند. البته ملکی پس از انشعاب آزاداندیشانه تروئست، با لنینیسم مخالفت کرد. و به سوی تحلیلی «چپان سومی» و آنچه ما امروز بیشتر آن را نام قانون می‌شناسیم، پیش رفت. سال‌ها بعد پشوروان جنبش چریکی هم با تاویل‌هایی که در جنبه‌هایی غیر از برداشت رسمی لنینیستی بودند، به تحلیل جامعه‌ی ایران، و وظایف انقلابی‌ها پرداختند.

با وجود این باید گفت که آن‌ها از راه نوشته‌های کاسترو، چه گوارا، دایره، مار یگلا، در تحلیل نهایی در بند اصول جزئی تاویل لنینی (از قبیل ضرورت نهایی ایجاد حزب آوانگارد، دوران امپریالیسم، تعریف از دولت و دموکراسی، دیکتاتوری پروتلاریا و...) باقی مانده بودند، هر چند فرآیند ساختن حزب را به طریقی غیر از راه پیشنهادی لنین پیش می‌کشیدند. راست این است که تمام این مارکسیست‌ها، جز لنین از اندیشه‌های مارکس بودند. برخی همچون جزئی و احمدزاده بیشتر، و برخی چون پویان کتر، به هر حال، روشن است که برای همه آن‌ها نظریه او (و اندیشه‌های مارکس) جز راهنمای عمل معنایی نداشت.

در این میان روشنفکرانی هم بودند که تا حدودی مستقل از احزاب به کار دانشگاهی پرداختند، و کوشیدند تا مارکس مطرح کنند.

ادامه دارد

مارکسی و مدرنیته

ادامه از صفحه ۶

حکم مخالفت با علم است، و همانند کاری که کلیسا با گالیله انجام داده بود.

می‌توان در توضیح خطاهای فکری و نظری مارکس در تحلیل ساز و کار و فهم دموکراسی مدرن، مفصل بحث کرد. یک علت آن، شاید واپس‌ماندگی عملی و فکری جنبش کارگری دورانش بود. علت دیگر فقدان گفتگویی انتقادی و جدی میان فعالان سوسیالیست و روشنفکران بود. اما یک مشکل بزرگ که فقط مارکس هم دچار آن بود، بل بسیاری از اندیشگران گرایش‌های گوناگون آن دوران را دربر می‌گرفت، این بود که آنان هیچ به کارکرد قدرت در قلمرو سخن می‌گفتند و تمایز نیندیشیده بودند، و در این مورد بحث و نظریه‌ای تدوین نکرده بودند. بنا به سستی که یک بیانگر بزرگ آن توماس هابز بود، قدرت را در ساختار حکومتی و دولتی می‌یافتند، و کاری به آنچه میشل فوکو «توزیع سخن‌گونه قدرت» و «شبه‌های تودرتوی اجتماعی قدرت، خواننده نداشتند، آنان بحث را به قلمرو جامعه، خانواده، و نهادهای غیر دولتی نمی‌کشاندند. برای مارکس دولت شرم‌مطلق بود که باید بر آن مسلط شد. او به همین دلیل تسخیر قدرت سیاسی را که در مانیفست «هدف فوری کارگران» دانسته بود، در نامه‌ای به فریدریش بسلت در ۲۲ نوامبر ۱۸۷۱ «هدف نهایی» یا Endzweck مبارزه‌ی کارگران خواند. امروز ما به بسیاری نظریه‌های گوناگون تحلیل سخن، به دیدگاه‌هایی تازه رسیدیم که البته هدف‌ها و وظیفه‌های دیگری را هم پیش روی ما قرار می‌دهند. آیا اندیشه‌های مارکس برای ما در شرایط کنونی ایران (با توجه به بحث مهم تجدید) مطرح‌اند و فعالیت دارند؟

این پرسش مهمی است که از یک سو به تأثیر مارکس بر فرهنگ مدرن بازمی‌گردد، و از سوی دیگر ضرورت بررسی تاریخ فرهنگ و اندیشه‌ها را در ایران صدرن پیش می‌کشد. در فقدان مقتضاتی و ابتدایی خواهد بود.

اندیشه‌ها و آثار مارکس در ایران به طور عمده، و حتی شاید بتوان گفت همواره، نه در خود، و به مثابه‌ی آموری فلسفی و نظری، بل به عنوان «راهنمای عمل» (عمل سیاسی و تشکیلاتی) مطرح بوده‌اند. در نخستین سال‌های انقلاب مشروطه گروه‌های کارگری و روشنفکری مارکسیستی در برخی از شهرهای ایران و نیز در میان ایرانیان مهاجر در باکو، شکل گرفتند که فعالیت‌های آنان سال‌های طولانی مخفی و زیرزمینی بود. افرادی از این گروه‌ها به خواندن آثار مارکس پرداختند، و هدف‌شان بیشتر استفاده از آن‌ها در کارهای سیاسی و تدارک حزب‌ها، و فعالیت در اتحادیه‌ها، بود. در میان نخستین نسل سوسیالیست‌های ایرانی نام‌هایی چون سلطان‌زاده و رسول‌زاده مشهورترند، که این دومی گرایش‌هایی به تاویل لنینی از آثار مارکس نداشت می‌دانید که آن زمان، معهود آثاری از مارکس از جمله مانیفست هم ترجمه شد. کمی بعد، پس از استقرار دیکتاتوری رضاشاه در ایران، آرناسی و هم‌فکران او مارکسیست‌هایی بودند که همچنان مارکس را در خدمت لنینیسم می‌دیدند. (البته چند سال پیش اسناد و کتاب جالبی منتشر شد که نشان می‌دهد لارانی سرسپردی کمترین نبود، ام بحث من نه در حد سیاست عملی، بل در حد نظری است، و ارانی در این حد یک لنینیست بود) در سال‌های دهه‌ی ۱۳۲۰

کنگره بحران!

ادامه از صفحه ۹

سیاست آن دیگری حتماً اگر به شکل تشکیلاتی غالب شود، چه در تمام سازمان گردد و از منظری که او می‌دارد، به اعتبار آن لطمه بزند. علیرغم همه اختلافاتی که امروز هست اعضای امروز سازمان سابقه زندگی مشترک و دشواری را با هم دارند و از آب‌ها و آتشیهای بسیار عبور کرده‌اند. هیچ‌یک باور ندارند که آن دیگری آگاهانه به منافع مردم بی‌اعتنائی کنند. اگر سنگینی برخورد‌های لفظی و سرزنش‌گانه که بیم حذف نیروی دیگر را با خود می‌آورد، کنار برود، اعتماد ریشه‌داری که موجود هست، شرایط گوش به منطبق دیگری سپردن را فراهم می‌کند. در صورتیکه هر طرف مطمئن باشد که نظری و امکان، و برنامه‌های قانونی برای مبارزات فقط از او هست، جامعه نیز از این امر آگاه است، دیگر نیروی اصلاح طلب نگران این نیست که با صدور چند بیانیه یا اطلاعیه به گمان او خطا! چه در سازمان سرنگونی طلب و خلاف مصالح مردم ایران جلوه کند. و از آنسو نیروی دیگر بیم آن را ندارد که موضعی به زعم او خلاف نیروی اصلاح طلب، تمامی سازمان را نیرویی به دور از مبارزه و ایضاً خلاف مصالح تاریخی مردم نمایان کند. و این آسودگی ذهنی، راه را بر چالش فکری، تدقیق اختلاف نظر‌ها و نکات مشترک و سرانجام همگرایی منطقی می‌گشاید.

گفتگوی روزنامه آلمانی تاگس اشپیگل (آئینه روز) با آندریاس فن بولو و پیرامون روی داد ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) و کار سازمان‌های جاسوسی

این گونه نمی تواند بوده باشد!

برگردان ییزن آندسی

اشتفان لپرت و نوربرت توما

گفتگوگران تاگس اشپیگل:

آندریاس فن بولو و در دولت هلموت اشمیت وزیر پژوهش و فن آوری بود و به مدت ۲۵ سال به عنوان نماینده حزب سوسیال دموکرات آلمان در بوندس تاگ (مجلس نمایندگان) آلمان عضویت داشت. نخستین شک در او هنگامی پدیدار شد که هنوز نماینده بوندس تاگ بود. او در کمیته تحقیق بوندس تاگ در باره ماجرای شالک - گلدکوسکی از نزدیک با کار سازمان‌های جاسوسی آشنایی پیدا کرد. از آن پس سازمان‌های جاسوسی به موضوع مورد علاقه او بدل شدند و در این باره کتاب «به نام حاکمیت» را نوشت.

آندریاس فن بولو وکیل است و در شهر بن زندگی می‌کند. او معتقد است که بدترین کارهای ممکن از دست سازمان‌های جاسوسی برمی آید - دست داشتن در عملیات انتحاری نیویورک و واشنگتن.

شما خیلی خوشگین و به راستی برفروخته به نظر می‌رسید. من می‌توانم آن چه را که مرا عصبانی می‌کند برای شما توضیح دهم. من می‌بینم که پس از ضربات نفرت‌انگیز ۲۰ شهریور مجموعه افکار عمومی سیاسی به سمت و سوی کشانده می‌شود که از دیدگان من نادرست است!

منظور تان چیست؟ من تعجب می‌کنم از این که خیلی پرسش‌ها مطرح نمی‌شوند. معمولاً در مورد ماجرای تان این اندازه هولناک چنین است که ردپاها و مدارک بسیاری پیدا می‌شود که سپس توسط بازرسان پرونده، رسانه‌ها و دولت مورد تفسیر قرار می‌گیرد تا مشخص شود که آیا چیزی از آن صحت دارد یا نه؟ و آیا توضیحات ارائه شده قابل قبولند یا نه؟ اما این بار به هیچ وجه چنین چیزی رخ نداد. این برخورد درست از چند ساعت پس از انجام عملیات در نیویورک و واشنگتن آغاز شد...

درست است، اما در واقع این وضع شگفت آور بود. در ایالات متحده آمریکا ۲۶ سازمان جاسوسی با بودجه سالانه‌های دور و بر ۳۰ میلیارد دلار آمریکا وجود دارد...

آنها نتوانستند جلوی این ضربات را بگیرند. آنها حتی از هیچ بخش آن آگاه هم نشدند. طی ۶۰ دقیقه سرتیوت‌ساز ارتش و سازمان‌های جاسوسی هواپیمای شکاری را روی زمین نگاه داشتند. اما ۴۸ ساعت بعد از واقعه پلیس فدرال آمریکا (FBI) فهرست مجریان عملیات انتحاری را ارائه کرد. در عرض ۱۰ روز روشن شد که هفت نفر از این افراد هنوز زنده‌اند.

چند گفتید؟ بله، بله، و چرا رئیس پلیس فدرال آمریکا در باره هیچ یک از این نام‌خوانی‌ها موضع‌گیری نکرد؟ چرا گفت این فهرست از کجا به دست آمد و چرا نادرست بود؟ اگر من داستان هدایت‌کننده چنین پرونده‌ای می‌بودم، به طور منظم در برابر دیدگان مردم حاضر می‌شدم و در باره این که کدام سرنخ دروغین است و کدام یک نه به آن‌ها گزارش می‌دادم.

دولت ایالات متحده پس از عملیات از وضعیت فوق‌العاده سخن به میان آورده است. سخن از جنگ است. آیا قابل درک نیست که آدم همه آن چیزی را که از دشمن می‌داند به آگاهی او نمی‌رساند؟ معلوم است. اما دولتی که عزم جنگ می‌کند، نخست باید در یک روند مشخص کند که متجاوز کیست، دشمن کدام است؟ به این منظور دولت موظف به ارائه مدرک است. اما دولت ایالات متحده به اقرار خود تاکنون نتوانسته است هیچ مدرک محکمه‌پسندی ارائه کند.

بعضی اطلاعات در باره مجریان عملیات در نتیجه تحقیقات به دست آمده است. مثلاً محمد عطا که متهم به رهبری عملیات است، صبح همان روز ۲۰ شهریور از پورتلند به بوستون پرواز کرده است تا آن جا سوار هواپیمایی شود که به درون سازمان تجارت جهانی پرواز کرد.

اگر این عطا شخص تعیین‌کننده در این عملیات بوده، که خیلی عجیب است، که او این خطر را کرده باشد که با فاصله زمانی به این کوتاهی پیش از عملیات با یک هواپیمای دیگر تازه به بوستون پرواز کند. اگر این پرواز چند دقیقه تأخیر می‌داشت، او دیگر نمی‌توانست در هواپیمایی بنشیند که پرواز شد. یک مجری زیرک عملیاتی چرا باید یک چنین کاری بکند؟ تازه بر روی شبکه سی.ان.ان می‌توان بازخواند

که هیچ یک از این نام‌ها در فهرست رسمی مسافران آن پروازها نیست. هیچ یک از آن‌ها از چهار مرحله آماده‌سازی مسافران برای پرواز نگذشته است. و چرا هیچ یک از خلبانان مورد تهدید از طریق فرمان هواپیمای رمز ۷۷۰۰ را به ایستگاه‌های زمینی کنترل پرواز نفرستاده است؟ گذشته از آن دستگاه‌های ضدحریق و ضدضربه ثبت پرواز و ضبط صدای نصب شده در اتاقک خلبان هیچ اطلاعات به درد بخوری در اختیار قرار ندادند.

چنین چیزهایی پیش می‌آید... مثل مجریان عملیاتی که در جریان کارهای تدارکاتی‌شان رد پاهایی مانند رد پای یک گلسه فیسل شکم‌گوب از خود به جای می‌گذارند؟ آنها با کارت‌های اعتباری به نام‌های اصلی خودشان پول پرداخت و به نام خودشان نزد مریبان پرواز نام‌نویسی کرده‌اند. در خودروهای کرایه‌ای آن‌ها دفترچه‌های راهنمای پرواز هواپیمای جیبی به زبان عربی به جای مانده است. آن‌ها هنگام رفتن برای انجام عملیات انتحاری و صیت‌نامه‌ها و نامه‌های خداحافظی به هراه برده‌اند. که از آن روی به دست پلیس فدرال آمریکا افتاده است که بد جاسازی شده بوده یا نشانی نادرست داشته‌اند. ردپاهایی که از آن‌ها به جای مانده است مانند نشانه‌های بازی شکار است، که در سواری که نقش رویاه را بازی می‌کند از خود به جای می‌گذارد تا شکارچیان بداند او از کدام راه رفته است! تازه نظریه یک مهندس

بریتانیایی پرواز هم در میان است. این نظریه می‌گوید از بیرون هدایت هواپیمای از دست خلبانان خارج کرده‌اند. ظاهراً آمریکایی‌ها در دهه ۷۰ قرن گذشته میلادی روشی را تدوین کرده بودند تا هواپیمای پرواز شده را از راه دست بردن در هدایت رایانه‌ای پرواز نجات دهند. در این ماجرا از این فن آوری سوءاستفاده شده است. این نظریه‌ای است...

که بسیار ماجراجویانه به نظر می‌رسد و تاکنون سخنی از آن در میان نبوده است. می‌بینید! من که نمی‌گویم آن را باور دارم. اما فکر می‌کنم این نظریه قابل تأمل است. خرید و فروش مشکوک سهام را چه می‌گویید؟ طی هفته پیش از ضربات، خرید و فروش اوراق بهادار خطوط هواپیمایی «امریکن ایرلاینز» و «یونایتد ایرلاینز» و شرکت‌های بیمه دور و بر ۱۲۰۰ در صد افزایش داشته است. سیه دور ۱۵ میلیارد دلار آمریکا در میان است. برخی‌ها باید چیزی دانسته بوده باشند. چه کسانی؟ خوب گمانه بزنید.

با کمک این ضربات نفرت‌انگیز سردم‌سالاری‌های سودهای غسربی مورد شششوی مغزی قرار گرفته‌اند. الگوی دشمن دوران ضدکمونیستی دیگر کارایی ندارد و ملت‌های معتقد به اسلام باید جایگزین آن شوند. آن‌ها متهم به آن می‌شوند که ترور انتحاری را به وجود آورده‌اند.

شششوی مغزی؟ شما شوخی تان گرفته‌اید! واقعاً! اما اندیشه الگوی دشمن از آن من نیست. این اندیشه زیگنیف برژینسکی و ساساموئل هانتینگتون است. دو اندیشه‌پرداز سیاست سازمان‌های جاسوسی و امور خارجه آمریکا. هانتینگتون در همان میانه دهه ۹۰ میلادی بر آن بود که مردم اروپا و ایالات متحده آمریکا نیاز به کسی دارند که بتوانند از او بیزار باشند - این امر تعریف هویت آن‌ها با جامعه خودشان را نیرومندتر می‌کند. و برژینسکی، مردک دیوانه، از همان زمان که مشاور جیمی کارتر رئیس‌جمهور بود، به حرف انحصاری ایالات متحده آمریکا در بهره‌برداری از همه مواد خام جهان به ویژه نفت و گاز باور داشت.

منظور شما آن است که روی داده‌های ۲۰ شهریور... دقیقاً در رادیاقت صنایع نظامی، سازمان‌های جاسوسی و مجموعه در هم تنیده نظامی، صنعتی، دانشگاهی می‌گنجد. این که دیگر کاملاً روشن است. ماجرا بر سر اندوخته‌های کلان مواد خام در سرزمین‌های اتحاد شوروی پیشین و نیز راه عبور لوله‌های

نفت و... این را اریش فولت در هفته‌نامه اشپیگل دقیقاً شکافته است. «ماجرای پسر سر پایگاه‌های نظامی، مواد مخدر و اندوخته‌های نفت و گاز است»...

جمع‌بندی می‌کنم - برنامه‌ریزی ضربات از دید فنی و سازمان‌دهی استادانه بود. بودن چهار هواپیمای بزرگ در عرض تنها چند دقیقه و پرواز دادن آن‌ها به سوی هدف با عملیات پیچیده پروازی در عرض یک ساعت! این کار بدون پشتیبانی چندین ساله از سوی دستگاه‌های مخفی حکومتی و صنعتی تصورکردنی است.

شما یک نظریه‌پرداز توطئه هستید! بله، بله، این متلک همه کسانی است که مایل‌اند از خط اعلام شده رسمی پیروی کنند. به خورد خبرنگاران کاوشگر نیز تولیدات تبلیغاتی و اطلاعات دروغین داده می‌شود. هر کس این‌ها را باور نکند، بالاخانه‌اش را اجاره داده است! منظور شما این است دیگر.

پیشینه کاری شما بیش تر تقویت‌کننده نقطه عکس این گمان است که گویا شما یک چیزی تان می‌شود. شما در همان میانه دهه ۷۰ میلادی وزیر مشاور در وزارت دفاع و سال ۱۹۹۲ میلادی سخنگوی حزب سوسیال دموکرات در کمیته تحقیق در پرونده الکساندر شالک - گلدکوسکی بودید...

و راستش همه چیز هم از همان جا آغاز شد تا آن هنگام من آگاهی چندانی از کار سازمان‌های جاسوسی نداشتم. آن زمان ما با یک برخورد بسیار متناقض روبرو شدیم. ما ترفندهای اشتازی (سازمان جاسوسی آلمان شرقی) و دیگر سازمان‌های جاسوسی بلوک شرق در زمینه جرایم اقتصادی را قلمی کردیم، اما به محض این که خواستیم چیزی در پاره نحوه کار ب.ا.ن. (سازمان جاسوسی آلمان غربی) یا سیا بدانیم، بی‌رحمانه سد راهمان شدند. نه هیچ گونه اطلاعاتی و نه هیچ گونه همکاری. هیچ چیز! آن جا بود که من برای نخستین بار شگفت‌زده شدم.

شالک - گلدکوسکی برای جمهوری دموکراتیک آلمان از جمله معاملات خارجی گوناگون دست و پا می‌کرد. هنگامی که شما پرونده او را از نزدیک بررسی کردید... به عنوان نمونه ما در روستوک ردی مبنی بر آن پیدا کردیم. که شالک در آن جا انبار جنگ‌افزار سازمان‌دهی کرده بود. و خوب بعد آدم به یک نمایندگی شالک در پاناما برمی‌خورد. و در آن جا به دانپل نوریه گاکه سال‌ها رئیس‌جمهور، دلال مواد مخدر و پول‌شوی در یک جا بود، نه؟ و از آن طرف این نوریه گاکه در فهرست موجب‌بگیران سیا هم بود. ۲۰۰ هزار دلار آمریکا در سال. این جور چیزها بود که مرا به راستی کنجکاو کرد.

شما کتابی در باره ترفندهای سیا و شرکا نوشته‌اید. شما حالا دیگر در امور مربوط به عجایب کار سازمان‌های جاسوسی به یک کارشناس تبدیل شده‌اید.

«عجایب» واژه نامناسبی است. آن همه کارهایی که تاکنون به نام سازمان‌های جاسوسی رخ داده است و می‌دهد، جنایت‌های واقعی‌اند. به نظر شما کار سازمان‌های جاسوسی در وهله اول چیست؟ برای آن که سوءتفاهمی پیش نیاید بگویم که به نظر من سازمان‌های جاسوسی به هر حال فایده دارند...

شما موافق درخواست پیشین سبزه‌ها برای انحلال این سازمان‌ها نیستید؟ نه، درست آن است که نگاهی به پشت پرده انداخته شود. به دست آوردن اطلاعات از نیات دشمن سودمند است. این امر اهمیت دارد، هرگاه آدم بخواهد یاد بگیرد به جای دشمن و مانند او بیاندیشد. کسی که می‌خواهد شیوه‌های کار سیا را بفهمد، باید به بررسی وظایف اصلی آن بپردازد، به عملیات پنهانی - حکومت‌های بیگانه باید در سطحی پایین‌تر از سطح اقدامات جنگی، به دور از هر گونه پای‌بندی به قوانین حقوق ملل تحت تأثیر قرار بگیرند. از جمله از این راه که شورش‌ها یا اقدامات تروریستی طراحی شوند که معمولاً با قاچاق مواد مخدر و

جنگ‌افزار و با پول‌شویی همراه‌اند. هسته اصلی این کار بسیار ساده است - صلح کردن آدم‌های شرور. اما از آن جایی که به هیچ وجه نباید رو شود که یک سازمان جاسوسی پشت ماجراست، همه ردها با تلاش فراوان پاک می‌شود. برداشت من این است که سازمان‌های جاسوسی از این دست ۹۰ در صد وقت‌شان را صرف ایجاد ردپاهای دروغین می‌کنند. برای آن که اگر کسی بساید و مدعی هم‌دستی سازمان‌های جاسوسی شود، بتوان به او اتهام گرفتار شدن به جنون توطئه‌بینی زد. حقیقت اغلب اوقات دهها بعد آشکار می‌شود. آلن دالسی، رئیس سیا یک بار در جایی گفته است - اگر وادار شوم، به نگره هم دروغ خواهم گفتم!

سیمور اِم. چرش، خبرنگار آمریکایی در «نیویورکر» نوشته است، برخی از افراد سیا و دولت ایالات متحده هم بر این باورند که گویا بعضی از ردپاها به جا گذاشته شده‌اند تا سر در گمی ایجاد کنند. آقای فن بولو، یعنی آخر چه کسی این کارها را کرده است؟

من هم این را نمی‌دانم، آخر از کجا هم باید بدانم؟ من تنها عقل سلیم انسانی خودم را به کار می‌اندازم و به این نتیجه می‌رسم که رفتار تروریست‌ها تا جایی که می‌شود جلب توجه‌کننده بوده است. و تازه آن‌ها که مسلمانان مومن بوده‌اند، به یک باشگاه استریتیز هم رفته، مست کرده و اسکناس در شورت رقاصه‌ها گذاشته‌اند.

این چیزها هم اتفاق می‌افتد. شاید. من یک تنه نمی‌توانم چیزی را ثابت کنم، این خارج از امکانات من است. اما برای من به راستی دشوار است تصور این که همه این‌ها را تنها یک مرد شرور در غار خود برنامبریزی کرده باشد.

آقای فن بولو، شما خودتان می‌گویید که در انتقادات تنها هستید. پیش‌ترها شما به محافل بالای سیاسی تعلق داشتید، اما امروز گوشه گیرید.

این مسئله گاه یک مشکل است، اما آدمی به آن خو می‌گیرد. گذشته از این من آدم‌های زیادی را، که برخی‌شان بسیار هم بانفوذند، می‌شناسم که در گوشه به من حق می‌دهند.

آیا شما هنوز با همراهان پیشین خودتان در حزب سوسیال دموکرات آلمان مانند اِگُون بار و جِلموث اشمیت، صدر اعظم پیشین ارتباط دارید؟ دیگر رابطه نزدیکی در میان نیست، من می‌خواستم به آخرین کنگره حزب سوسیال دموکرات بروم، اما بیمار شدم.

آقای فن بولو، نکند شما دارید رسماً ضدآمریکایی‌گری می‌پراکنید؟ چه ربطی دارد؟ این‌ها مطلقاً هیچ گونه ارتباطی با ضدآمریکایی‌گری ندارد. من احترام بسیار زیادی برای این جامعه بزرگ و آزاد قانلم و همواره قائل بوده‌ام. من در ایالات متحده آمریکا تحصیلات دانشگاهی کرده‌ام.

چگونه به این نظر می‌رسد که ممکن است میان ضربات و سازمان‌های جاسوسی آمریکا پیوندی در میان باشد؟ آیا نخستین سوءقصد به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ میلادی را به یاد دارید؟ در جریان آن سوءقصد در اثر انفجار یک بمب ۶ تن کشته و بیش از هزار تن زخمی شدند.

در آن مورد یک افسر پیشین مصری به عنوان سازنده بمب در مرکز توجه قرار گرفت. او برای این عملیات چند مسلمان را گرد آورده بود. آن‌ها علیرغم آن که از طرف وزارت امور خارجه آمریکا ممنوع الورد اعلام شده بودند، به دست سیا قاچاقی وارد کشور شدند. سرکرده گروه هم‌زمان خرچین پلیس فدرال بود. و او با مقامات قرار گذاشت که در لحظه آخر مواد منفجره خطرناک با یک گرد ساده تعویض شود. پلیس فدرال به این قرار پای‌بند نماند. یعنی در واقع بمب با آگاهی پلیس فدرال ترکید.

روایت رسمی جرم به سرعت پیدا شد - مجرمان مسلمانان شرور بودند. هنگامی که سربازان اتحاد شوروی وارد خاک افغانستان شدند، شما وزیر دولت هلموت اشمیت بودید. ماجرای آن زمان چه

بود؟ آمریکایی‌ها برای برقراری تحریم‌های تجاری فشار آوردند و خواهان تحریم بازی‌های المپیک مسکو شدند...

خواستی که دولت آلمان (آلمان غربی) هم به آن پیوست. ... و امروز می‌دانیم که این راه‌برد برژینسکی مشاور امنیتی آمریکا بود که اتحاد شوروی را از راه کشورهای مسلمان همسایه بی‌ثبات کند - کشاندن روس‌ها به افغانستان و تبدیل کردن آن جا به جهنم آن‌ها در روی زمین، به ویتنام روس‌ها. با پشتیبانی تعیین‌کننده سازمان‌های جاسوسی آمریکا در افغانستان و پاکستان دست‌کم ۳۰ هزار مجاهد مسلمان آموزش دیدند، که همه‌شان لات و الوات، متعصب و حاضر به انجام هر کاری بودند و هنوز هم این چنین‌اند. که یکی از آن‌ها اسامه بن لادن است. من همان سال‌ها پیش در جایی نوشتم - «در افغانستان از این نطفه طالبان سر بر آوردند که در مدارس قرآن با پول غرب و عربستان سعودی پرورش یافته بودند و هم اینک در آن سرزمین با ارباب و بیداد فرمان‌روایی و آن را به ویرانه بدل می‌کنند».

اگر چه شما می‌گویید که مسئله ایالات متحده آمریکا مواد خام منطقه است، اما آغازگر حملات ایالات متحده که آن عملیات تروریستی بود، که به بهای جان هزاران تن تمام شد. کاملاً درست است. آدم باید همواره این جنایت وحشتناک را به یاد بیورد. با این حال من اجازه که دارم در تحلیل روندهای سیاسی نگاه کنم که چه کسی از آن سود و زیان می‌برد و چه چیزی تصادفی است؟ هر وقت شک می‌کنید، می‌ارزد که نگاهی به نقشه بیاندازید. اندوخته‌های زیرزمینی و راه‌های رسیدن به آن‌ها کدام کجاست؟ سپس نقشه جنگ‌های داخلی و کانون‌های تنش را روی آن بگذارید - آن دو کاملاً بر هم منطبق‌اند. در مورد نقشه سوم هم وضع به همین گونه است - و آن نقشه مناطق اصلی قاچاق مواد مخدر است. هر آن جایی که همه این‌ها جمع است، سازمان‌های جاسوسی آمریکا هم همان دور و برها هستند. راستی، دولت بوش از طریق خانواده بن‌لادن با تجارت نفت، گاز و جنگ‌افزار پیوند تنگاتنگ دارد.

راستی نظرتان در باره نوارهای ویدئویی بن‌لادن چیست؟ وقتی آدم با سازمان‌های جاسوسی طرف است، باید انتظار هر گونه جعل سند با بالاترین کیفیت ممکن را داشته باشد. فن آوری لازم می‌تواند از سوی هالیوود تأمین شده باشد. به نظر من این نوارها به عنوان مدرک قابل استناد نیستند.

مثل این که واقعاً به نظر شما هر کاری از دست سیا بر می‌آید. سیا در چارچوب خدمت به منافع عقل حکومتی ایالات متحده آمریکا در مداخله‌های خارجی خود موظف به رعایت هیچ قانونی نیست، به قوانین حقوق ملل پای‌بند نیست، تنها رئیس‌جمهور است که دستور می‌دهد. ترور از جمله به این دلیل وجود دارد، که سازمان‌های جاسوسی از نوع سیا وجود دارند. و هرگاه بودجه اختصاص داده شده به آن‌ها کاهش می‌یابد و صلح در چشم‌انداز نزدیک قرار می‌گیرد، بسی در جایی می‌ترکد. و به این وسیله به اثبات می‌رسد که کارها بدون سازمان‌های جاسوسی از پیش نمی‌رود و این که منتقدین یاهو گویند، بوش پدر که پیش‌ترها رئیس‌جمهور و رئیس سیا بود یک بار در جایی آن‌ها را ابله نامیده است. شما باید بدانید که ایالات متحده آمریکا سالانه ۳۰ میلیارد دلار آمریکا به سازمان‌های جاسوسی و ۱۳ میلیارد دلار آمریکا به مبارزه با مواد مخدر اختصاص می‌دهد. و نتیجه کار چیست؟ رئیس یک کان و یژه مبارزه راه‌بردی با مواد مخدر پس از ۳۰ سال پیشینه خدمت با ناامیدی می‌گفت - در هر یک از موارد دامنه‌دار و مهم دلالتی مواد مخدر، پرونده از طرف سیا از دست من خارج شد.

آیا شما از دولت آلمان به خاطر چگونگی برخورد آن پس از روی داد ۲۰ شهریور انتقاد می‌کنید؟ نه، این برداشت که گویا دولت آلمان در مسائل این چنینی مستقل است، مسلماً ساده‌انگارانه خواهد بود.

آقای فن بولو، حالا شما چه کار خواهید کرد؟ هیچ کاری. وظیفه من باگتن این نکته پایان می‌یابد که این گونه نمی‌تواند بوده باشد، به دنبال حقیقت بگردید!

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

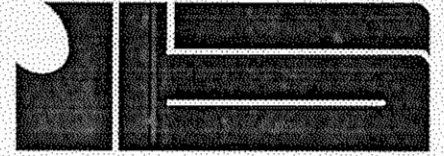
این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

این گفتگو در شماره ۱۷۶۴۵ روزنامه تاگس اشپیگل (یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویه ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.



چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۱ - ۱۷ آوریل ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۷۸
KAR - No. 278 Wednesday 17. APR. 2002
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:
http://www.fadai.org
kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو
بهای اشتراک:

Verleger: I.G.e.v

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:
نشانی: Address:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس پست الکترونیکی

پیام برخی احزاب سیاسی

به هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیام حزب کمونیست فرانسه

ما دعوت به شرکت در هفتمین کنگره سازمان شما را دریافت نمودیم. از این بابت بی نهایت متشکریم. متأسفانه در این شرایط سخت زندگی سیاسی در فرانسه که انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس (پارلمان) در پیش روی ماست، نمی توانیم در کنگره شما شرکت نماییم. صادقانه از این بابت متأسفیم.

بنام حزب کمونیست فرانسه آرزوی موفقیت هرچه بیشتر را برای کنگرهتان داریم. ما از مبارزات شما برای دموکراسی،

آزادی، پیشرفت اجتماعی و احترام به استقلال و وحدت مردم ایران و نیز برای اینکه ایران بتواند نقش مثبت و ترقی خواهانه ای در جهان ایفا نماید کاملاً آگاه هستیم.

از این فرصت استفاده نموده تا بار دیگر همبستگی مان را در راستای روابط دوستی که حزب ما و سازمان شما را به هم نزدیک می نماید، اعلام بداریم.

با درودهای گرم و صمیمانه برای شما
دانیل سی پیرا

پیام حزب سبزهای فرانسه

دوستان عزیز
برگزاری کنگره شما در این شرایط در برگیرنده مفهوم ویژه ای می باشد. این کنگره بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برگزار می شود. جنگ در افغانستان پایه استراتژی جدیدی در سطح جهان را تشکیل می دهد. بعد از این تاریخ آمریکا در این منطقه و نیز در جهان سیاست یک جانبه ای را پیش می برد که کل منطقه و از جمله ایران را بی ثبات می سازد. در مقابل این سیاست امپریالیستی باید سیاست پیشگیری از درگیری را گسترش داد و مانع از فراگیر شدن درگیری و جنگ شد. به این جهت ما پیشنهاد می کنیم تا یک کنفرانس منطقه ای برای صلح و توسعه با شرکت همه دولت ها و نمایندگان خلقهای منطقه، شبیه سازمان امنیت و همکاری اقتصادی اروپا (OSGE) صورت بگیرد.

دوستان عزیز
کشور شما بعد از انقلاب ۷۹ عمیقاً دگرگون شد. ۶۰٪ جمعیت را کمتر از ۲۰ ساله ها تشکیل می دهند و آنان چیزی جز رژیم کنونی را ندیده اند. آنان خواهان تغییر و اصلاحات هستند و ما این در دو دور انتخابات ریاست جمهوری و مجلس دیده ایم. جنبش دانشجویی ژوئیه ۱۹۹۹ بطور چشم گیری آنرا نشان داد. جوانان دیگر بازگشت به یک نظام بسته و خونخوار را نمی پذیرند. آنها علیرغم همه تشبیهات نیروهای ارتجاعی و محافظه کار در جریان ۴ انتخابات اخیر که منجر به پیروزی اصلاح طلبان شد ضرورت دگرگونی

همکاری و همکاری ما در اروپا با هم می تواند برای نزدیک کردن جریانات فکری سرخاسته از مارکسیسم و بیس جدید انترناسیونالیست سبزها کمک نماید. دوستان عزیز! ما امیدواریم بتوانیم در کنگره آینده شما در تهران و بطور علنی برگزار شود شرکت کنیم.

زنده باد همبستگی بین المللی با درودهای فراوان
پاتریک واریاز رئیس کمیسیون بین المللی سبزها
و- یوزید مسئول گروه خاور میانه و نزدیک

پیام حزب کمونیست های ایتالیا

از هیات رهبری حزب کمونیست های ایتالیایی به سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت»

دیدم بار دیگر علاقمندی حزب مان به تقویت و گسترش روابط و همکاری ها با شما را اعلام کنیم.

این همکاری ها بویژه پس از حضور هیئت نمایندگی سازمان شما در کنگره سراسری حزب ما پیش از پیش گسترش یافته و همین جا از حضور نمایندگان شما در کنگره مان سپاسگزاریم.

با گرمترین درودها!
خوش کار باشید!

هیئت رهبری حزب کمونیست های ایتالیا

پیام حزب چپ سوئد

به کنگره فدائیان خلق ایران (اکثریت):
رفقای عزیز
ما سال های متمادی مبارزه مردم ایران علیه اختناق آخوندی را دنبال کرده ایم. مردم ایران در این مبارزه روز بروز آبدیدتر شده و هر زمان اهداف بارزتری چون دموکراسی، برابری اجتماعی و احترام به حقوق بشر را فراروی خود قرار می دهند.

در سال های حکومت روحانیون در ایران ما شاهد انحصارطلبی، ناتوانی، فساد و ضعف مدیریت بودیم. بیکاری به طور دائم افزایش یافته است. حقوق ها پرداخت نمی شود و اعتصاب ها سرکوب می گردد. دانشجویان و جوانان مورد ضرب و شتم قرار گرفته به زندان افتاده و شکنجه می شوند. نویسندگان و روشنفکران شکنجه شده و به قتل می رسند. نمایندگان مجلس و پارلمان به علت سخنرانی در مجلس دستگیر شده، زانی را که به خاطر آزادی خویش و حقوق برابر مبارزه کرده اند، تحت پیگرد قرار می دهند. چنین رژیمی برای همیشه پایدار نخواهد ماند و حیات آن هر چه بیشتر به تنفس مصنوعی ای که اعمال خونخوار فراهم می کند، متکی می گردد.

چنین رژیمی به خودی خود سرنگون نخواهد شد. این رژیم سرنگون نخواهد شد مگر با یک نظیر پارتهایی سپید و آبی از خود خوار شده ای مردم استوار باشد.

در هر حال قدرت ها و

نیروهای سیاسی وجود دارند که تلاش می کنند از وضع موجود ایران به سود خود بهره گیری کنند. قدرت هایی که ایران را به مثابه حکومتی خشن یا حکومتی مشکوک معرفی می کنند. دستگاه حکومتی در ایران تحت رهبری کسانی است که وضعیت وخیمی را برای مردم پدید آورده اند. اما این امر به هیچ وجه توجیهی برای تحمیل جنگ یا شبه جنگ به ایران نیست. این امر تنها می تواند به بروز مشکلات بیشتر و تحمل مصیبت های عظیم تر به مردم ایران منجر گردد.

ما واقف هستیم که شما، همراه سایر نیروهای داخلی و خارجی از ایران، در این تلاش سنگین و پرکار برای یافتن و شکل بخشیدن به راهی نو برای جامعه ایران و آینده مردم ایران مشارکت دارید.

برای شما در مبارزتان بهترین آرزوها را داریم.

دوستدار شما
آن ماری اوگارد
دبیر بین المللی حزب چپ سوئد

دوستان و رفقای عزیز
حزب چپ سوئد در منطقه وست مان لند سلام های گرم و صمیمانه خود را به شما تقدیم می کند. و آرزوی کنگره ای موفق و پر بار را برای شما دارد.

با درودهای سوسیالیستی تانیا لیندبوری
سخنگوی کمیته شهر وست مانلند

پیام حزب کمونیست کانادا

آنچه که، طرح و رنوس تز معروف او «مثلث شیطان» نام گرفته می باشد و در حقیقت چگونگی تجدید نظر در به کارگیری سلاح های اتمی می باشد.

حزب ما، سازمان ملل و اعضای آن را با تمامی نیروهای صلح در سرتاسر جهان را فراموشی خوند تا این گونه سیاست های خطرناک و تحریک کننده را بلافاصله و بدون شک و تردید محکوم نمایند.

پیشامدهایی که در سیر زندگی مردم جهان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار سوسیالیستی اتفاق افتاد، است، مخصوص پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، کافی هستند که به ما یادآوری کنند که امپریالیسم هیچگاه در اصول و باورهای چپاولگرانه و استثمارگرانه خود معتدل نخواهد شد.

محو اتحاد جماهیر شوروی و زنده ای در معادلات بین المللی، به امپریالیسم این اجازه را داد که هر چه بیشتر غارتگر، ضد دموکراتیک و جنگ طلب شود.

امروزه سرمایه مالی جهانی و سیستم امپریالیستی - در راس آن آمریکا - به عنوان دشمنان

شادباش های ما به هفتمین کنگره فدائیان (اکثریت) رفقای گرامی!

از طرف کمیته مرکزی حزب، خوشبختیم که گرمترین شادباش های خود را به مناسبت برگزاری کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق اکثریت نثار شما نماییم.

ما مطمئن هستیم که ماوریت شما با موفقیت توأم خواهد بود. رفقای گرامی!

کنگره شما در مقطعی از زمان برگزار می شود که مردم ایران و جهان در لحظات حساس و پحرانی بسر می برند، امپریالیسم آمریکا، کشور شما و بعضی کشورهای دیگر را تهدید به بکارگیری سلاح های اتمی بر علیه آنان نموده است. علیرغم اختلافاتی که بین دو حکومت ایران و آمریکا می تواند وجود داشته باشد، به کارگیری و یا تهدید به کارگرفتن سلاح اتمی، سلاجی که کشنده ترین و مرگبارترین وسیله کشتار دسته جمعی است، قابل سرزنش و به هیچ رو پذیرفتنی نیست.

حزب کمونیست کانادا همواره مخالف سیاست ها و روش های دولت شما بوده است و مخالف

اصلی بشریت قد علم کرده اند، آن ها:

- نیروی عمده در بهره برداری و استثمار نیروی کار و ثروت اجتماعی

- چپاولگر اصلی منابع طبیعی و محیط زیست

- نقض کننده حقوق دموکراتیک و آزادی مردم

- مستجاوزکارترین دشمن حاکمیت و استقلال ملت ها، و اصلی ترین تهدید علیه صلح منطقه ای و جهانی می باشند.

انتخاب نهانی انسان ها، امروز بین سرمایه داری و بقا است، چیزی که شاید قبلاً نبوده است. غزه و منطقه باختری رود اردن نیست، او به این ترتیب با سیاست افرافی خود، به بحران خاورمیانه ابعادی باورنکردنی بخشیده و آن را به صورت معضلی لاینحل درآورده است. نتیجه منطقی سیاست او، تقویت جناح های افرافی، هم در اسرائیل و هم در میان گروه های فلسطینی و دامن زدن به خشونت کور است که بازنده ای جز مردم بیگناه غیرنظامی در اسرائیل و فلسطین ندارد و بیشترین قربانی را از میان آنان می گیرد. آریل شارون که اینک در پی تحقیر، تهدید و تبعید یاسر عرفات رهبر قانونی جنبش آزادیبخش فلسطین برآمده و عملاً او را در رام الله در محاصره ارتش اشغالگر خود زندانی کرده است، بارها رسماً اعلام نموده که باید در همان سال ۱۹۸۲ و در جریان اشغال جنوب لبنان توسط ارتش اسرائیل، کار یاسر عرفات را یکسره می کرده است! این اظهارات باورنکردنی و جنون آمیز دولتمردی است که به تردید در بحران نگرانی آور کنونی بیشترین نقش را دارد.

با چنین روحیه ای، ما بهترین آرزوهای خود را به سازمان شما در جهت تحقق شعار دموکراسی و بهترین آرزوها را داریم.

دوستدار شما
آن ماری اوگارد
دبیر بین المللی حزب چپ سوئد

دوستان و رفقای عزیز
حزب چپ سوئد در منطقه وست مان لند سلام های گرم و صمیمانه خود را به شما تقدیم می کند. و آرزوی کنگره ای موفق و پر بار را برای شما دارد.

با درودهای سوسیالیستی تانیا لیندبوری
سخنگوی کمیته شهر وست مانلند

ما هم چنین خواستار داشتن روابط عمیق تر مابین سازمان هایمان به مثابه یک کوشش همه جانبه در راه تحقق همکاری های پر دامنه و حرکت متحد بین المللی برای دستیابی به صلح و سوسیالیسم، هستیم. بار دیگر گرمترین درودهای رفیقانه ما به رهبری، هیئت ها و اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را بپذیرید، با آرزوی فراوان جهت برگزاری موفقیت آمیز کنگرهتان. ارادت مند

میکل فیگورا
هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا

پیام حزب کمونیست،

چپ متحد اسپانیا

چپ متحد
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

احمد فرهادی
رفیق عزیز
دعوت صمیمانه شما را برای شرکت در هفتمین کنگره سازمانتان را که در تاریخ بیست و نهم مارس آغاز می شود دریافت کردیم.

ریاست فدرال چپ متحد اسپانیا بیدین وسیله صمیمانه ترین آرزوهایش را برای موفقیت کار کنگرهتان به شما ابلاغ می کند. به این باور هستیم که نتایج کار کنگره شما سهم ارزنده ای در پیکار برای صلح و دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی و در عین حال در راه اتحاد وسیع نیروهای دموکرات و مردمی ایران خواهد داشت.

اعلامیه مشترک ۴ سازمان سیاسی:

کشتار مردم فلسطین را محکوم می کنیم!

با اشغال مناطق خودمختار فلسطینی و پیگرد و کشتار مردم رنج دیده این مناطق توسط ارتش اسرائیل، جهانیان شاهد جنایتی هستند که می رود تا ابعاد نسل کشی به خود گیرد. آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل که از گذشته های دور، دستاوردش به خون فلسطینیان آلوده است و اگر جهان دارای نظامی واقعاً عادلانه بود، می بایست چونان جنایتکار جنگی در برابر دادگاهی بین المللی پاسخگو باشد، کمر به نابودی کامل ملتی بسته است که اینک بیش از نیم قرن است در راه حقوق انسانی و قانونی خود و سرزمینی مستقل پیکار می کند. شارون که با دیدار تحریک آمیز خود از «حرم الشریف» در بیت المقدس (اورشلیم)، آتش انتفاضه دوم را شعله ور ساخت، از همان آغاز به قدرت رسیدن خود، از هیچ کس پنهان نکرد که قرارداد صلح اسلو را به رسمیت نمی شناسد و دولت او حاضر به تخلیه مناطق اشغالی و شهرهای یهودی نشین نوار غزه و منطقه باختری رود اردن نیست، او به این ترتیب با سیاست افرافی خود، به بحران خاورمیانه ابعادی باورنکردنی بخشیده و آن را به صورت معضلی لاینحل درآورده است. نتیجه منطقی سیاست او، تقویت جناح های افرافی، هم در اسرائیل و هم در میان گروه های فلسطینی و دامن زدن به خشونت کور است که بازنده ای جز مردم بیگناه غیرنظامی در اسرائیل و فلسطین ندارد و بیشترین قربانی را از میان آنان می گیرد. آریل شارون که اینک در پی تحقیر، تهدید و تبعید یاسر عرفات رهبر قانونی جنبش آزادیبخش فلسطین برآمده و عملاً او را در رام الله در محاصره ارتش اشغالگر خود زندانی کرده است، بارها رسماً اعلام نموده که باید در همان سال ۱۹۸۲ و در جریان اشغال جنوب لبنان توسط ارتش اسرائیل، کار یاسر عرفات را یکسره می کرده است! این اظهارات باورنکردنی و جنون آمیز دولتمردی است که به تردید در بحران نگرانی آور کنونی بیشترین نقش را دارد.

اینک «کشورهای تمدن» جهان با بی تفاوتی نظاره گر کشتار مردم فلسطین هستند. در روزهای گذشته، واکنش دولت های غربی نسبت به حوادث فلسطین، از تذکراتی انتقادی نسبت به دولت اسرائیل فراتر نرفته است و ارتش این کشور علیرغم قطعنامه سازمان ملل متحد، همچنان در مناطق اشغالی جولان می دهد. از آن بدتر حکومت های فاسد و نامشروع عربی خاورمیانه هستند که به عوض همبستگی واقعی با مردم فلسطین، به سرکوب تظاهرات مردم و دانشجویان خود می پردازند که در دفاع از حقوق مردم فلسطین به خیابانها ریخته اند. دولت جرج دبلیو بوش که در صورت تمایل، می توانست نقش مهمی در تخفیف بحران ایفا کند، بارها از زبان سخنگویان کاخ سفید، نسبت به کشتار مردم فلسطین توسط دولت شارون، به بهانه مشحک «حق قانونی دولت اسرائیل برای مبارزه علیه تروریسم» تفاهم نشان داده و پشتیبانی خود را از وی به مثابه «نخست وزیر برگزیده و مشروع اسرائیل» اعلام کرده است. گویب یاسر عرفات منتخب مردم فلسطین نیست و مشروعیت ندارد! چنین سیاستی به روشنی نشان می دهد که واشنگتن و متحدان غربی اش، در رویکرد و برخورد به معضلات جهانی، به معیاری یگانه پایبند نیستند. برای آنان هنجارهای حقوق بشر و دموکراسی، مادامی ارزشمند و قابل دفاع است که منافعشان ایجاب می کند. این سیاست یک بام و دو هوا، علاوه بر آنکه خطرناک است و به تقویت بنیادگرایی در منطقه خاورمیانه می انجامد و نهایتاً «می تواند ناپره جنگ را در کل این منطقه شعله ور سازد، به شدت به باور مردم جهان و خلقهای منطقه، نسبت به ارزشها و هنجارهای انسانی و قابل احترام در تمدن غربی، خدشه وارد می سازد. حقوق بشر و دموکراسی، از قبل چنین سیاست غیرمسئولانه ای، بیشتر آسیبها را می بیند.

وظیفه همه نیروهای آزاده و مترقی در سراسر جهان است که علیرغم بی تفاوتی دولتهای غربی، نسبت به جنایاتی که هم اکنون در فلسطین در حال انجام است، سکوت اختیار نکنند و یکپارچه به یاری مردم فلسطین برخیزند. ما اشغال مناطق خودمختار فلسطین توسط ارتش اسرائیل و کشتار مردم مظلوم این مناطق را به شدت محکوم می کنیم و خواهان خروج فوری ارتش اسرائیل از مناطق اشغالی هستیم. ما همبستگی خود را با مردم ستمکشیده فلسطین اعلام و از پیکار عادلانه آنان برای تشکیل دولت و سرزمینی مستقل پشتیبانی می کنیم. ما خواهان پایان فوری اقدامات خشونت آمیز از هر دو طرف و بازگشت طرفین بر سر میز مذاکره هستیم. ما آرزو مند صلحی عادلانه و پایدار برای این منطقه هستیم، تا در سایه آن ملت های فلسطین و اسرائیل بتوانند در امنیت و آرامش در کنار هم همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
حزب دموکراتیک مردم ایران
سازمان جمهوریخواهان ملی ایران
سازمان سوسیالیست های ایران

۱۴ فروردین ۱۳۸۱ برابر با ۳ آوریل ۲۰۰۲

نزدیک اطلاعات کافی در رابطه با بحث های انجام شده در کنگره و قرارها و مصوبات آن داشته باشیم. رفقای عزیز، سلام های صمیمانه و همسته ما را بپذیرید.

نمایند پارلمان اروپا
پدرو ماریت
دبیر روابط بین المللی

دیگر پیام هادر شماره آینده کار درج خواهند شد.

در عین حال اعتقاد داریم که برگزاری هفتمین کنگره شما به معنای تشدید مبارزه علیه تروریسم، امپریالیسم و گلوبالیزاسیون نئولیبرال بخاطر حل صلح آمیز منازعات، و بخاطر همزیستی و صلح عادلانه و همیشگی خاور نزدیک که شرط اول آن تحقق خواست های قانونی خلق فلسطین می باشد خواهد بود.

با خواست اینکه در آینده